



جمهوری اسلامی ایران

کتابخانهٔ مجلس شورای اسلامی

کتاب شرح بیست باب و معرفت اوقات نوافل

مؤلف عبدالعلی بیرجندی

مترجم

شمارهٔ قفسه ۲۱۲۸۸

شماره ثبت کتاب ۳۷۳۸۹۳



مجلس عاشقان چون دایره

[illegible]

وبه نستعین بسم الله الرحمن الرحیم وبه نستعین

حمد وثنا بی ریب وریا قدیری را سزاست که کلک صنعت او رواق افلاک را بر مقتضای انا زینا السماء الدنیا بزینة الکواکب بارقام ثوابت و ذرر سیاره مرقوم و مصور ساخت شکر وسپاس بیحد وقیاس حکیمی را رواست که دست قدرت او صفحهٔ عالم خاک را بموجب والارض فرشناها فنعم الماهدون بجداول انهار و علائم اشجار محلی و مزین کردانید مبدعی که بسبب ظهور صنایع وبدایع و وضوح دقایق حقایق از جرائم عناصر مختلف نوع انسان را در احسن تقویم ترکیب نمود و بدرجهٔ علیای ولقد کرمنا بنی آدم رسانید و بجهة حصول مقاصد امم و مصالح بنی آدم بحکم فرموده والشمس تجری لمستقر لها ذالک تقدیر العزیز العلیم کوکب زرین افتاب را در درجات سما و رویت رخصت صعود و هبوط فرموده و بجهة مراسم عبادات و مراسم طاعات کقوله والقمر قدرناه منازل حتی عاد کالعرجون القدیم مرغ مطرح سپهر او نیز را در قطع منازل وطی مراحل ازدیاد وانتقاص نور تقدیر نمود الا له الخلق والامر تبارک الله رب العالمین

فلک رقعهٔ کلک تقدیر اوست ٭ زمین بقعهٔ ملک تسخیر اوست ٭ به امر او بر

سفیدی روز

سفیدی روز و سیاهی شب ٭ تحیرت فی وصف آلائه وقصرت فی شکر نعمائه وصلوة نامیات و تحف تحیات زاکیات بقدر ادوار فلک و اعداد کواکب و ثوابت و سیار هدیهٔ روح منور و قالب معطر سلطان سریر رسالت وصاحب قران جهان جلالت وقطب معتدل مسیر دایرهٔ شریعت وفتوت نقطهٔ محاذات خط استوار عالم حقیقة وطریقت ماه فلک مستقیم کرم وجود مهر سپهر ظهور ونور وجود افتاب روشن تاب والضحی نجم الخجم افروز والنجم اذا هوی اختر سفر سبحان الذی اسری محرم حرم فکان قاب قوسین او ادنی شعر

آن خواجه که شد فلک غلامش ٭ آرایش عرش کشته نامش ٭ آن محرم ستر ذو الجلال ٭ خورشید سپهر لایزال ٭ مهری که نبود مایه اورا ٭ عرش است کمینه پایه اورا ٭ بر فرق نهم فلک قدم زد ٭ بر خرده لامکان علم زد ٭ والشمس حکایتی ز رویش ٭ واللیل کنایتی ز مویش ٭ مقصود زمین و آسمان اوست ٭ پیغمبر آخر الزمان اوست ٭ دین کشته ز کوه تیش مخلد ٭ ختم همه انبیا محمد

صلی الله علیه وآله الاتقیا سیما کاشف حضون لوکشف الغطا وصاحب مدلول انا مدینة العلم وعلی بابها والمنصوص بنص انما والمخصوص بحدیث انت منی بمنزلة هرون من موسی اعنی علی المرتضی واولاده الاخیار وعترته الابرار التی لیذهب عنهم الرجس ویطهرهم تطهیرا اما بعد

بر ارباب فهم و فطرت و اصحاب ذکا وفطنت محجوب و مستور نماند که علم هیأت که هر آینه مشتمل است بر معرفة اوضاع اجرام علوی و محتوی است بر حقیقه احوال اجسام سفلی از جملهٔ اشرف علوم حقیقه واکمل صنایع حکمت است وعالم این علم شریف و ناظر این جزء لطیف در زمره الذین یذکرون الله قیاما وقعودا وعلی جنوبهم ویتفکرون فی خلق السموات والارض داخل ولاحق و لهذا اکثر علما را مدار و اغلب فضلاء عالیمقدار ازین صنعت رفیع المنزلة را بمرقات معارج سموات علو و منهاج تدارک ما اودع الله فیها تعریف و توصیف فرموده اند و درین باب تصنیفات و تألیفات پرداخته بنابر متابعت این جماعت بزرگوار بندهٔ خاکسار وذرهٔ بیمقدار المحتاج الی رحمة الله الباری مظفر منجم جنابدی با قلت بضاعت و عدم استطاعت از کتب و رسائل اکابر و افاضل این فن محظوظ و بهره مند بود تا در ضمن احوال بمطالعه رسالهٔ بیست باب نام در معرفت تقویم تام که مرقوم قلم افضل المتاخرین واکمل المتبحرین قدوهٔ افاضل علما وصفوهٔ اماثل الاذکیا مولانا نظام الدین عبدالعلی بیرجندی گردیده بود محظوظ گشت و چون از غایت اختصار و نهایت اقتصار غرر فراید و درر فواید آن در کسوت رموز وایما در نظر ارباب معنی جلوه ظهور می نمود بخاطر خطور میکرد که بجهة تفصیل مجملات و تبیین معضلات ابواب آن شرحی بزبان فارسی تنظیم و ترتیب نماید که متبدی و مستبصر از فواید مضامین آن مستفید و مستفیض گردد تا آنکه درین اوان باوجود تراکم علایق و تلاطم عوایق

وتسلط

وتسلط هموم و استیلاء غموم بتایید الهی باعث عزیمت مقترن شده مقاصد این کتاب بر وجه مسطور و طریق مذکور سرانجام یافت و در اکثر الفاظ مصطلح که محتاج شرح بود پیش از شروع در مقصود مرتکب تعریف آن شده و از هیأت و سایر فنون نیز آنچه بهر مقام منوط و مربوط بود ایراد آن لازم دانست و آنچه موقوف براهین هندسیه و اکرات بود حواله بکتب اصول کرده از تطویل و اطناب اجتناب نمود موشح بالقاب همایون و دعای جلالت روزافزون حجاب بارگاه عرش اشتباه مهر سپهر خلافت و شهریار برج و ماه برج سلطنت و کامکاری خسرو ممالک عرب و عجم نایب حجة الله فی العالم حامی بلاد اهل الاسلام والایمان ماحی آثار الظلم والطغیان واضع میزان العدل والانصاف والاعتساف مالک ملوک المشارق والمغارب هادم اساس الخوارج والنواصب ناصر الشریعة القویمة المصطفویة سالک طریقة المرضیة المرتضویة شعر

شاهی که آسمان فر و خورشید منظر است ٭ دریای جلالت و صولت غضنفر است ٭ از هیبتش که نایب صور قیامت است ٭ وز لشکرش که نادر سد سکندر است ٭ هم اضطراب غلغله در هفت طارم است ٭ هم انقلاب زلزله در هفت کشور است ٭ عباس پادشاه در شرع و در کرم ٭ هم مصطفی حمایت و هم مرتضی فر است ٭

خلد الله تعالی ملکه و سلطانه و افاض علی العالمین بره و احسانه ما دام الافلاک التسعة الدوارة والنجوم السبعة سیاره اللهم ارفع اعلام دولته کالشمس فی وسط السماء النهار واقدر ظلال معدلته علی مفارق الصغار والکبار بالنبی وآله

الاخیار ملتمس و مأمول از اعالی و موالی خصوصاً جمعی که بزیور علم و حلیهٔ فضل
آراسته و پیراسته ملازم رکاب همایون اند آنکه اگر بر سهوی و خطائی که
از لوازم ذات انسانیت مطلع گردند بذیل عفو ملبوس و مستور دارند
تا در دائرهٔ والکاظمین الغیظ والعافین عن الناس داخل گردند فمن
عفی واصلح فاجره علی الله تعالی **مقدمه** در بیان بعضی از الفاظ مصطلحه
که پیش از شروع در شرح محتاج الیه است کما بدان اشاره حیثیه از اغراض مقداریه
اگر در هیچ جهت از جهات بهیچ نوع از انواع منقسم نشود نقطه خوانند و اگر منقسم
شود لیکن همین در یکجهت یعنی در طول فقط آنرا خط خوانند و نهایت اگر متناهی
الوضع بود بنقطه باشد و اگر در جهتین قبول قسمت کند یعنی در طول و عرض فقط
آنرا سطح و بسیط خوانند و نهایت سطح متناهی الوضع بخط تواند بود و هم بنقطه
و اگر در سه جهت که طول و عرض و عمق باشد ممکن الانقسام بود آنرا جسم خوانند و نهایت
آن بهر یک از نقطه و خط و سطح تواند بود و خط بر دو قسم است مستقیم و منحنی مستقیم
آن بود که طرف او ساتر ما عداء او شود هرگاه واقع باشد در امتداد شعاع بصر یا آنکه اقصر خط باشد
میانه دو نقطهٔ معینه و در کتب مبسوط دیگر تعریفات مثبت است و منحنی آن بود که موقوف
بر هیچ یک از این تعریفات نشود و چون خط اطلاق کنند و نگویند که مستقیم یا منحنی مراد
خط مستقیم باشد و سطح نیز مستوی بود یا غیر مستوی مستوی آن بود که اخراج خطوط
مستقیم در جهت طول و عرض آن سطح ممکن و میسر باشد یا آنکه خط مستقیم واصل میانه

هر دو نقطه

هر دو نقطه مفروضه بر آن سطح از آن سطح بهیچ وجه بیرون نیفتد و چون
سطح مستوی محاط باشد بخطی منحنی را بشرط آنکه نقطه در آن سطح
تعیین نمایند که جمیع خطوط واصله میانه آن نقطه و آن خط محیط متساوی
بود آن سطح را حقیقة و الخط را مجازاً دایره خوانند و قومی عکس این
گفته اند و بعضی از محققین محاکمه کرده تصدیق هر دو قول نموده اند و آن نقطه
معینه مرکز گویند و هر یکی از آن خطوط واصله را نصف قطر دایره و هر خط
مستقیم که دایره را منقسم بدو قسم کند آنرا وتر خوانند و پاره که از محیط
جدا کند قوس و اگر آن خط بمرکز گذرد آنرا قطر نیز خوانند و تصور این
مذکورات ازین شکل توان نمود بجهت ضبط حرکات
و مقادیر ابعاد محیط هر دایره را بسیصد و شصت
جزء متساوی تقسیم کنند و قطر آنرا بصد و بیست
و هر یک اجزاء را درجه گویند و آنچه که احاطه دو خط
بسطحی پیدا شود آنرا زاویه سطحی خوانند پس اگر آن دو خط بر وجهی باشند که بعد از
اخراج هر یک چهار زاویه متساوی حادث شود آنرا زاویهٔ قائمه خوانند و هر یک
از آن دو خط را عمود بر آن دیگری برین صورت
و الا بزرگتر را منفرجه و خوردتر را حاده برین صورت
مقدار زاویه مستقیم الضلعین قوس بود از دایره که مرکز

آن راس زاویه باشد و هر سطح که محیط یک خط یا زیاده باشد آنرا سطح مشکل خوانند
پس اگر محاط سه خط باشد آنرا مثلث خوانند برین صورت
و این باعتبار زوایا و اختلاف اضلاع سه قسم بود متساوی الاضلاع متساوی
الساقین و مختلف الاضلاع و اگر محاط چهار خط باشد آنرا ذو اربعة اضلاع
خوانند و این منقسم بر پنج قسم اول آنکه اضلاع او متساوی و زوایای او
قائمه باشد و آنرا مربع خوانند برین شکل دوم با قیام
زوایا اضلاع متساوی نباشد و آنرا مستطیل خوانند برین شکل
سیم آنکه اضلاع او متساوی و زوایا قائمه نباشد و آنرا
معین خوانند برین شکل چهارم آنکه نه اضلاع متساوی بود و نه زوایا
قائمه لیکن هر دو ضلع متقابل او برابر باشد و آنرا شبیه بمعین خوانند برین صورت
پنجم آنکه بر خلاف اقسام چهارگانه باشد و آنرا منحرف خوانند مثل این شکل
و هر جسم محاط بیک سطح یا زیاده بود آنرا جسم مشکل خوانند
پس اگر بیک سطح محیط باشد چنانکه در اندرون آن نقطه توان فرض کرد خطوط
مستقیم واصله میان نقطه و آن سطح متساوی المقدار بود آن جسم را کره و آن
سطح را محیط کره و سطح مستدیر نیز خوانند و آن نقطه را مرکز و هر یک از آن
خطوط را نصف قطر کره و دایره که از قطع سطح مستوی مر کره را حادث شود
اگر قطع بر مرکز واقع شود آنرا عظیمه خوانند و الا صغیره هر جسم که محاط بسطحی بود

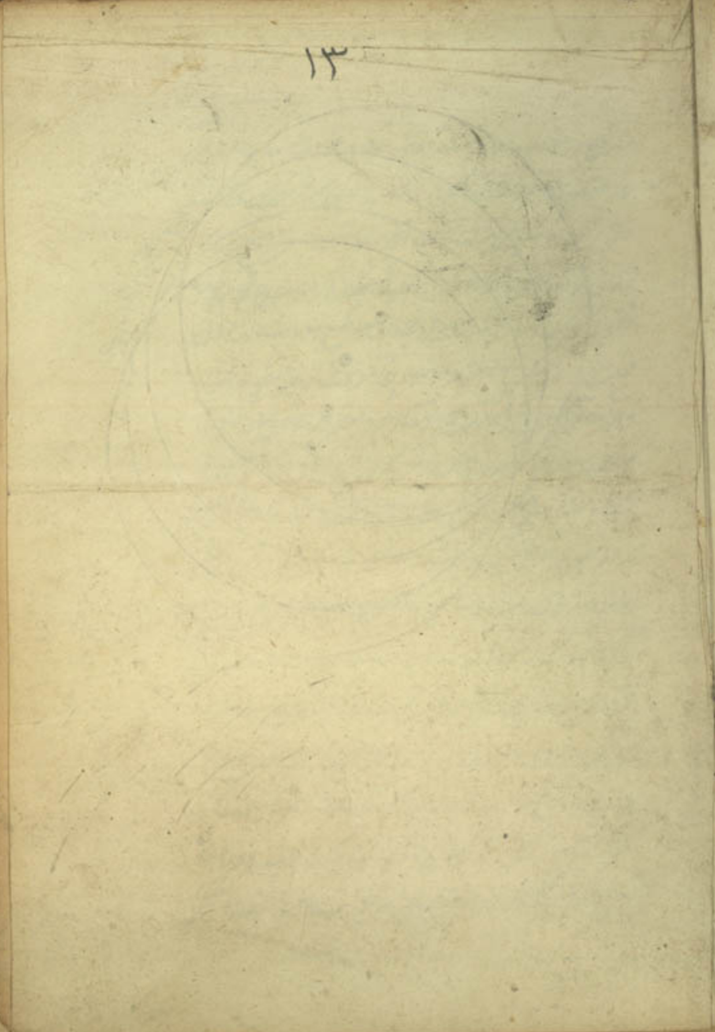
که یک نهایت

که یک نهایت او نقطه بود و یک نهایت دیگر محیط دایره بر وجهی که جمیع خطوط
مستقیمه واصله بینهما از آن سطح بیرون نیفتد آنرا مخروط مستدیر خوانند
و آن دایره قاعدهٔ مخروط و خط واصل میان مرکز این دایره و راس
مخروط را سهم مخروط و هر خط که بر سطحی قائم شود بحیثیتی که اگر خطوط
مستقیمه از موضع قیام در آن سطح اخراج کنند هر یک با آن خط زاویه
قائمه محیط شود آن خط عمود باشد بر آن سطح و الا فلا و چون دو خط
بر وجهی باشند که بعد جمیع نقاط مفروضه بر احد الخطین از آن خط
دیگر برابر بود آن دو خط را متوازیان گویند و مراد به بعد نقطه از خط امتداد
بینهما که اقصر از آن ممکن نباشد و بعضی دو خط متوازی را چنین تعریف کرده اند که
آن نیز اهر چند از جهتین الی غیر النهایة اخراج کنند ملاقی نشوند و شک نیست
که این تعریف مخصوص است بخطوط مستقیمه و تعریف اول شامل خطوط
منحنیه نیز هست و دو سطح را نیز که باین صفت باشد هم متوازیان خوانند
چون کره بر نفس خود متحرک گردد هر نقطه که بر محیط آن کره فرض کنند بعد از اتمام
دوری دایره رسم کند سوای دو نقطهٔ متقابل که آنرا دو قطب کره و دو قطب
حرکت نیز گویند و آن دوایر را مدارات آن نقاط خوانند و از این جمله
یکی را که بعد او بین القطبین متساوی بود منطقه گویند و آنرا به مجاز
فلک نیز گویند و هر کره که انفکاک اجزای او مستحیل باشد اگر فی الجملة منیر بود

اینرا کوکب گویند و اوتد فلک و آن دو قسم است مصمت و مجوف مصمت
فلک تدویر باشد و مجوف که هر آینه بر دو جهت است که دو سطح متوازی باو
محیط است سایر افلاک و حرکت فلک نیز دو قسم است بسیط و مختلف
بسیط که اینرا متشابه نیز خوانند آنستکه در ازمنه متساوی قسی متساویه
از محیط آن فلک قطع کند و زوایای متساویه در مرکز احداث نماید
و مختلف بخلاف این باشد و باز منقسمست بمفرده و مرکبه مفرده آنست
که از فلک یکی صادر شود و مرکبه آنستکه زیاده از یک فلک صادر شود هر مفرده
بسیط است چه از جسم بسیط واحد حرکت مختلفه ممتنع است کما ثبت
فی الطبیعیات و هر مختلفه مرکبست اگرچه علت اختلاف حرکت بسایط
غیر از ترکیب امری دیگر نتواند بود و صدور آن حرکت از افلاک
متعدده مختلفة المراکز متقاطعة المناطق باشد اما هر بسیط مفرده
نیست و هر مرکبه مختلفه نه چه حرکت صادره از افلاک متحدة المراکز
منطبقة المناطق با آنکه مفرده نیست بسیط است یا با آنکه مرکبه است مختلفه
نیست و هر کمیت که او را بر واحد و ما یتألف منه اطلاق کنند اینرا
عدد گویند و چون واحد را باجزاء متساویه تجزیه کنند بعض از ان اجزا
کسر گویند و مجموع را مخرج اینست آنچه تصدیر کتاب بان واجب بود و باقی
مصطلحات در هر محلی که تقریر اقتضا کند به تحریر درآید پس این مقام
شروع



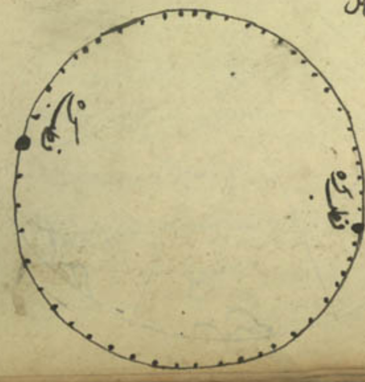
شکل بسیط متساوی
و زوایای قائمه
متساوی
است



واین محیط دایرها را
اهل هیئت که اهل
مختلفة المراکز
متقاطعة
المناطق
گویند



واین دایره نقاطه را
نیز این شکل را اهل
هیئت بگرد قطب
کره و قطب
حرکت گویند



شروع در مقصود او نمایند فقال المصنف رحمه الله بسم الله الرحمن الرحیم
واعتصمت بفضلك یا كریم اما بعد این مختصریست در معرفت
تقویم تام مشتمل بر بیست باب باب تقویم در لغت بمعنی تصحیح است
فقال قومته تقویما اذا ازال اعوجاجه و در اصطلاح قوم چون
تقویم کوکب اطلاق کنند مراد بعد از موضع او باشد از اول
حمل بر توالی لیکن مقصود مصنف اینجا معرفت دفتر تقویم است
وان صفحاتیست که مشتمل بود بر تقاویم و بعضی از اوضاع و متعلق
کواکب سبعه سیاره در مدة یکسال شمسی که از زیج و کتب احکام مستخرج
شده باشد پس اگر با تقویم کواکب جمیع اوضاع و متعلقات مخصوصه
بدفتر تقویم یا اکثر مثبت باشد انرا تقویم تام گویند و اگر اکثر
ازان متروک باشد انرا تقویم ناقص و تقویم شمسی گویند و اگر
تقاویم کواکب متروک باشد و بر بعضی اوضاع و متعلقات اقتصار
کنند انرا روزنامچه و تقویم قمری گویند و ستبین جمیع ذالك
فی ضمن الابواب ان شاء الله تعالی و بعضی منجمان بجهة بعضی مردم
بر ایام اسابیع و عربیه و هلالیه و انتقالات قمر و سعد و نحس
نظرات او با کواکب و قلیلی از متعلقات اکتفا نمایند و در جدول
مفرح ثبت کنند و انرا تقویم فارسی خوانند و ظرفا ازان بتقویم

ابلهی تعبیر کنند باب اول در معرفت حساب جمل حروف
بیست و هشت گانه مشهوره چون مقطع باشد حروف تهجی و حروف هجی خوانند
یقال الهجو والهجاء والتهجی التعداد و حروف معجم نیز گویند یعنی منقط
از جهة اختصاص اکثر این حروف بنقطه نسبت بحروف خطوط سایر امم
و اگر مرکب باشد ثلاثی یا رباعی انرا حروف جمل گویند جمع جمله بمعنی مجموع و این
به حسب ترتیب و ترکیب منقسم میشود بانحاء مختلفه و اشهر از همه جمل ابجدی و ابتثی
و ایقغی و اهطمی است و افضل همه ابجدیست چه بنای زیجات و تقاویم برانست
و نیز در بعضی کتب جفر از امام ناطق جعفر ابن محمد الصادق منقول است
که حروف الابجدیه ترتیبها مرسومة فی اللوح المحفوظ و لهذا مصنف اطلاق
بعضی جمل ابجدی که اهل حساب نجوم اعداد را بجهة سهولت و اختصار
بارقام حروف بیست هشتگانه لغت عرب که بترتیب ابجد هوز حطی
کلمن سعفص قرشت ثخذ ضظغ است وضع کنند و در ذخائر
الدستاء فی الجفر مذکور است که وضع این ترکیب از پیش حکیم از حکماء یونان
بوده که او را هشت پسر بوده که هر یکی را اسمی باسمی ساخته است که حروف ان در اسم
دیگری مندرج نباشد و بلغت سریانی بر این اسماء معانی اطلاق کنند
اما وضع حروف بعضی گویند از پیش آدم صفی است به تعلیم ملك علیه السلام و بعضی
دیگر انرا با دریس نبی علیه السلام نسبت کنند و گویند بیست و هشت صورت
حرف را

(در معرفت حساب جمل
و اسامی
حروف ٢٨
گانه)

حرف را از صورت بیست و هشت گانه منازل قمر نقل نموده است و اشاره
بعضی مفسرین مصدق این قولست اما سبب انکه حروف مذکوره را لغت
عرب مخصوص ساخته اند انستکه در الفاظ بعضی امم بعضی ازین حروف را
مدخل نیست چنانکه هشت حرف ازاینها در کلام فارسی نیافته اند الا
نادر و آن اینست ثاء مثلثه و حاء مهمله و صاد و ضاد و طاء و ظاء
و عین مهمله و قاف و شاعر اینها را در سلك نظم کشیده است با این
نوع نظم هشت حرفست انکه اندر فارسی نایدهمی تا نیاموزی نباشی
اندرین معنی معاف بشنو از من تا کدام است آن حروف و یاد گیر ثا و
حاء و صاد و ضاد و طاء و ظاء و عین و قاف و بعضی حروف فا را درین
معنی داخل دانند و طریق وضع انچنانستکه از الف تا طاء و بترتیب
ارقام آحاد گیرند یعنی هر یکی از ارقام این حروف موضوع است از برای
عقد آحاد عدد که آن از یکی است تا نه به تزاید یک یک عدد پس ا یکی
ب دو ج سه د چهار ه پنج و شش ز هفت ح هشت ط نه
و از یاء تا صاد بترتیب ارقام عشرات گیرند یعنی هر یکی از ارقام
این حروف موضوع است از برای عقد عشرات عدد که آن از ده است
تا نود به تزاید ده ده عدد پس رقم ی ده باشد ك بیست ل سی
م چهل ن پنجاه س شصت ع هفتاد ف هشتاد ص نود و از قاف

تا ظ بترتیب رقم مآت کرده‌اند یعنی از ارقام این حروف موضوع است از برای
عقد مآت عدد که آن صد تا نه صد به تزاید صد صد عدد پس ق رقم صد باشد
ر دویست ش سیصد ت چهارصد ث پانصد خ ششصد ذ هفتصد ض
هشتصد ظ نهصد غ رقم الف گیرند و توضیح این مقال بر وجه کمال
آنست که هر یک ازین عقود ثلاثه با الف که اینها را اصول اعداد گویند
مشتمل‌اند بر افراد متناهیه که آن نه است سوای اصل رابع که آنرا افراد
غیر متناهیست پس افراد اصول ثلاثه اول با نفس اصل رابع بیست
و هشت باشد که آنرا اعداد مفرده خوانند چون حروف جمل نیز بیست و هشت است
پس هر یک از ارقام این حروف را به ترتیب وضع کرده‌اند از برای
هر یک ازین اعداد مفرده بترتیب و ارقام باقی اعداد یعنی اعداد
مرکبه را ازین ارقام که موضوع است از برای اعداد مفرده ترکیب کنند
باین طریق که رقم عدد اکثر را بر رقم عدد اقل مقدم دارند چه ترکیب
اغلب اعداد در الفاظ فارسی هم برین نهج است مثلا عدد صد و چهل و
پنج را چنین نویسند قمه که چه قاف که رقم صد است و اکثر از میم
که رقم چهل است مقدم داشته‌اند بر ه و هم چنین میم را بر ه اما این طریق
گاهی منظور است که الف مضاعف نگردد و اگر گردد مرتبه او اکثر رقم
تضاعیف الف اچنانکه در الفاظ فارسی متداول است بر الف مقدم

دارند

[illegible]

دارند هر چند کمتر از الف باشد دفعا للاشتباه مثلا دو هزار و صد و چهل و پنج را چنین
نویسند بغقمه چه اگر رقم با مؤخر از غین باشد مشتبه گردد بهزار و دو و بماند مخفف
که متأخرین استطراد است زیرا که اعداد مرقومه تقویم هرگز از فرد نگذرد و در زیج
نیز از سیصد و شصت زیاده نشود مگر در یک موضع که بششصد گسر رسد و در
موضع دیگر بهزار و دویست و عادت اهل نجوم باین جاری شده است که جیم را ابتر
نویسند برین صورت ح تا فرق تمام باشد میانه آن و حا و خا و دال را برین
صورت نویسند د زیرا که اگر بصورت اصلی نوشته باشند مشتبه گردد بواو
برین صورت و همچنین ذال را و آنرا همیشه منقوطه سازند و ها را برین صورت دایره
صغیره نویسند چنانکه در خط متداول است ه و کاف مفرده را مسطح نویسند برین صورت
ک چه اگر غیر مسطح نویسند برین صورت ک ملتبس بلام شود اگر کاتب سر کش
آنرا فراموش کند یا به کب اگر حرکت زیاده کند و مرکب را غیر مسطح زیرا که اخفف
و اقصر است از مسطح و یای مفرده را معکوس نویسند برین صورت ے چه اگر
مستوی نویسند مشتبه شود بدال یا بنون هرگاه نقطه بقرب او واقع شود و نون
مفرد را بجهت غیر تام بدین صورت نویسند ں و آنرا اعم از آن که مفرد باشد یا مرکب
همیشه منقوطه سازند و با و جیم و زا و یا را نقطه ننهند اما با را بجهت آن نقطه
ننهند که اخوات او که تا و فوقانیه و ثا مثلثه است معروف است بنقطه مگر وقتیکه
علامت تضعیف الف واقع شود که آنرا نقطه نیز باید نهاد تا مشتبه به باگه بعدم

نقطه مخصوص ساخته‌اند شود هرگاه علامت تضعیف الف باشد اما جیم چون
ابتر است مستغنیست از نقطه مگر وقتیکه علامت تضاعیف الف واقع شود اما
از جهت آنکه را او جمله که اخت اوست در تقاویم و زیجات در موضع ثبت میشود
که متقابل معلوم است و اگر احیانا قیاس منتفی شود علامتی بر فوق آن نصب کنند برین صورة
رٌ اما یا چون مفرد باشد ظاهر است که از نقطه مستغنی است و چون مرکب شد با بنون
و تا و قاف مرکبه مشتبه گردد اما چون اینها مخصوص بنقطه‌اند او را نقطه نهادن
علتست و در اکثر از تقاویم و زیجات سین و شین و صاد و ضاد و قاف را
چون مفرد باشند ابتر نویسند برین صورت س ش ص ض ق تا گاهی که اینها
مرکب شوند مشتبه نگردد و باقی حروف را بطریق مشهوره یعنی چنانکه در خط
متداول است و معروف ثبت کنند بعد هذا مخفی نماند که این ارقام دال‌اند بر اعداد
در تقویم بجهت تکیه بروج و ساعات و درجات و اجزاء هر یک در برابر یکدیگر
بازای هر روز وضع کنند مثلا در جدول تقویم کواکب رقم اول بجهت مرتبه
بروج باشد و دوم بجهت درجه و سیم بجهت دقیقه و رقم هر مرتبه که مرتبه ما قبل
او باشد چنانکه در باب سیم مشروح گردد و چون گاهی چنان اتفاق افتد
که بعضی ازین مراتب بعدد در نیاید بسبب آنکه مرتبه ما قبل او را درین مرتبه کسر باشد
یا مرتبه اول که نسبت بهمه مراتب صحیح است متعدد نشود پس مصنف قصد بیان
این کلام در لغته میفرماید که چون مرتبه از مراتب اعداد که موضوعند بجهت رقمیه

ذکر کردیم

ذکر کردیم خالی باشد از عدد و در آن مرتبه صفر نویسند بجهت حفظ آن مرتبه
برین صورت ٥ چه اگر صفر مرقوم نشود مراتب بیکدیگر مشتبه شوند مثلا اگر مرتبه
بروج پر آنکه صفر حافظ او بود از عدد خالی باشد ناظر رقم درجه برج اعتقاد
کند و رقم دقیقه را درجه و صفر در لغت مکانی را گویند از تشاغل خالی باشد

باب دوم در معرفت ایام اسابیع و تواریخ مشهوره

چون اشهر اجرام سماوی آفتاب و ماه است سیر گردش را بر دور آفتاب نهاده‌اند مدت
یک دوره آفتاب را یعنی از هنگام مفارقت او از یک نقطه معین مثلا اول حمل
تا معاودت بهمان نقطه یک سال اعتبار کرده‌اند و ماه گردش را بدور ماه نهاده‌اند
یعنی از هنگام مفارقت از وضعی معین با آفتاب مثلا هلال تا معاودت
بهمان وضع یکماه اعتبار کرده‌اند و چون دوازده دور ماه نزدیک بیکدور
آفتاب بعضی دوازده دور ماه را یک سال اعتبار کرده‌اند و این سال را قمری
گویند و آن دیگر را سال شمسی و چون دو دور ماه نزدیک بمدت سیر آفتاب
در یک برج بعضی مدت سیر آفتاب را در یک برج یکماه اعتبار کرده‌اند و این
ماه را ماه شمسی گویند و آن دیگر را ماه قمری پس هر یک از سال و ماه شمسی
و قمری و هر یک ازین دو حقیقی باشد که سیر حقیقی نیرین در و معتبر باشد
نه عدد ایام و شهور و اصطلاحی که عدد در و معتبر باشد نه سیر پس اقسام هشت
شود هر یک را در ضمن تواریخ بیان خواهیم کرد ان شاء الله تعالی اما لفظ تاریخ مصدر

در شرح تاریخ سلطانی آورده است که بعضی گفته اند عربی است مأخوذ از ارخ بضم
همزه و سکون را که بچه گاو دشتی است و چون باب تفعیل گاهی از ازاله شیء باشد
پس معنی تاریخ وقت ازاله کردن وقت است و جهالت آن وقت بود و بعضی گفته اند
قلب تأخیر است چه آن نسبت کردن آخر وقت است با اول آن و بعضی گفته اند که
لفظ تاریخ عربی نیست بلکه معرب است و اصلش آن است که در وقت وضع تاریخ
عرب هرمزان که یکی از ملوک عجم بود در زمان عمر بن خطاب بشرف اسلام مشرف
شده در میان صحابه گفت که در عجم راه حسابی است که آنرا ماه روز گویند و چون کیفیت
استعمال آن شرح کرد صحابه را پسند آمده و ماه روز را معرب ساخته مورخ گفتند
و تاریخ مصدر است و همچنین توریخ و تاریخ بهمزه آمده در اصطلاح کوشیال گویند
که تاریخ روزی معین است که از منه که بعد از آن بود با و نسبت کنند و بعضی گفته اند که
تعریف وقت حضرت باسناد کردن آن بوقوع حادثه از حوادث و بالجمله اول
سالی که در آن سال حادثه عظیم واقع شده باشد چون ظهور ملتی یا دولتی یا طوفانی
یا زلزله یا امثال آن اینها مبدأ سازند تا چون ضبط اوقات حوادث دیگر که خواهند
که کنند بآن نسبت مبدأ کنند و آن را تاریخ خوانند و آن نزد یک قوم چیز دیگر
باشد چنانکه بعد از آن معلوم گردد اما ایام اسابیع اسابیع جمع اسبوع است که
بفارسی هفته گویند و در میان خاص و عام مشهور است از این جهت مصدره
ابتدا بآن کرد و ارقام آن با اسامی این است ا یکشنبه ب دوشنبه ج سه شنبه

د چهارشنبه ه پنجشنبه و جمعه ز شنبه چون در دفتر تقویم علامت
اشیاء متعدده ارقام اعداد آن میباشد و بمذهب جمهور اول هفته
یکشنبه است چه ابتداء آسمان در روز یکشنبه شده است چنانکه اسد الله
الغالب امیر المومنین علی ابن ابی طالب علیه افضل الصلوة در اخبار است
ایام اسابیع فرموده اند که وفی الاحد ابتدا الآن فیه بیده الله تعالی فی خلق
السماوات پس لابد است که الف علامت یکشنبه باشد مع هذا که متصف با جد بیت
و ز اعلامت شنبه که آخر هفته است و بعضی اول هفته را شنبه میدانند علامت
شنبه را صفر نهند چه صفر بر الف که بر اتفاق علامت یکشنبه است مقدم است
اما تاریخ عربی تواریخ مشهوره چهار است اول تاریخ عرب که اشهر و اشرف
تواریخ است و مبدأ آن از هجرت رسالت پناه است صلعم و آله لهذا مصدره
ابتدا بآن کرده است و سالهای ایشان دوازده ماه قمری است و چنانکه از کلام رب
العزة که ان عدة الشهور عند الله اثنی عشر شهرا فی کتاب الله ای
مشهور است و بنا بر آنچه سبق ذکر یافت سالها و ماههای این تاریخ
باین اصطلاح قمر حقیقی باشد و اصلا در آن کسر نباشد و اسامی شهور
ایشان اینست محرم و این ماه اول است از سالهای ایشان و وجه تسمیه
بمحرم آنست که درین ماه قتال از محرمات بود صفر ماه دوم بود و مأخوذ
از صفر یعنی مکان خالی چه درین ماه مکه معظمه از حجاج خالی شده که عزیمت

اوطان خود کردندی ربیع الاول ماه سیم ربیع الآخر ماه چهارم بود و این دو را
ربیع بجهت آن گویند که در وقت تسمیه شهور این دو ماه در فصل ربیع افتاده
جمادی الاول ماه پنجم و جمادی الآخر ماه ششم بود و وجه تسمیه آنست که درین ماه
ماه انجماد آب بحصول پیوسته رجب ماه هفتم بود مأخوذ از ترجیب و تعظیم بسبب آنکه
این ماه را تعظیم کردندی یقال رجبته و رجبته ای عظمته یا آنکه درین ماه
مجادله و مقاتله حرام بود یقال رجل ارجب اذا کان مقطوع الید و در روایت است
از حضرت رسول صلعم که رجب نام جوئیست در بهشت از شیر شیرین تر و از برف
سفیدتر هرکه درین ماه روزه دارد از آن جوی آب دهند باین سبب ماه را
رجب نام کرده اند و اهل جاهلیت آنرا شهر الله الاصم خواندندی زیرا که درین
ماه منع منکرات زیاده از شهور دیگر بودی و صدای ساز و آلات غنا بگوش
نرسیدی و بعضی دیگر گویند که چون قتال حرام بودی قعقعه سلاح بهم نیامدی
شعبان ماه هشتم بود و در اینماه ارزاق عباد منشعب گردد و فیها یفرق کل
امر حکیم رمضان ماه نهم بود مأخوذ از رمض الذنب یرمض الذنوب ای
یحرقها شوال ماه دهم بود و گویند سبب تسمیه نیز بود که در اینماه عرب صید
کردندی یقال اشال الکلب ذنبه اذا ارسله للتصید یا آنکه در اینماه شتران
مست شدندی یقال اشالت الناقة ذنبها لطلب الفحل ذو القعده ماه
یازدهم بود و وجه تسمیه آنکه در اینماه از مجادله و محاربه و مقاتله قعود کردندی

چون از جمله اشهر حرمت ذو الحجه ماه دوازدهم بود و سبب تسمیه آنکه درین ماه حج کنند
و اول ماه از رؤیت هلال گیرند بجهت آنکه مبدأ او اشکال قمر است و او درین
وضع بمنزله موجود است بعد از عدم و ایام هر ماهی که آن عبارت است از ابتداء
غروب تمام جرم آفتاب که قریب برؤیت هلال بود تا غروب جرم او که قریب
بود برؤیت هلال بعد از آن بیست نه باشد و کمتر نه یا سی بود و بیشتر نه و همچنین
تا چهار ماه متوالی سی کشد و زیاده نه و تا سه ماه بیست و کمتر نه و اینها همه باستقراء
و امتحان معلوم شده است و سبب این اختلاف اختلاف سیر قمر است
و سایر اوضاع او منضم با اختلاف آفاق و بیان اینها موجب اطناب است
هلال در لغت قدری منیر مرئی از جرم ماه را گویند در شب اول و دوم و سیم
و در عرف اهل نجوم همین در شب اول هلال گویند بس و روز اول از هر ماهی را
غره گویند که مأخوذ است بر وجه استعاره از سپیدی پیشانی اسب و روز سرار آخر را
سلخ گویند مستعار است از بیرون آوردن گوسفند از پوست چه در آن روز
هلال ماه از زیر شعاع بیرون می آید و چون وضع هلال مختلف و نامضبوط است
اهل حساب یعنی منجمان اول ماه درین تاریخ از اجتماع وسط شمس و قمر گیرند بر طالب
یقین مخفی نماند که خط خارج از مرکز عالم چون بمرکز تدویر قمر گذرد و بفلک
اعلی منتهی گردد آنرا خط وسط قمر خوانند و خطی که هم از مرکز عالم بهمان فلک
منتهی شود بموازات خطیکه از مرکز فلک خارج مرکز شمس بمرکز جرم او واصل

کردد وخط وسط شمس بر این صورت وبیان هیئات افلاک در باب آینده

به تفصیل نموده شود ان شاء الله تعالی واین

کرد مرکز عالم متشابه الحرکة باشند کما

فی علم الهیئة وچون طرف هر دو خط

از فلک البروج جمع آیند آنرا اجتماع

هر دو خط ثابت در موضع وسط گویند

ومخفی نماند که مصنف ذکر شمس وقمر بجهة توضیح الذا اجتماع وسط کا ذکر شده ومابین

هر دو اجتماع یعنی از هنگام افتراق خطین تا هنگام اجتماع ایشان بعد از آن

بیست ونه روز است ودوازده ساعت وچهل وچهار دقیقه وذکر کیفیة وجدان

این مدت موقوفه بتطویل است پس قمری یکساله الذاین مقدار است سیصد و

پنجاه وچهار روز وهشت ساعت وچهل وهشت دقیقه باشد ومحرم را سی روز

گیرند وصفر را بیست ونه روز وهم چنین بهر ترتیب یکماه سی روز گیرند ویکماه

بیست ونه روز تا آخر سنة وعلامت اهل حساب چنان است که چون کسر بنصف

رسد یا زیاده از نصف شود آنرا واحد گیرند پس چون کسر بیست ونه روز

که دوازده ساعت وچهل وچهار دقیقه است زیاده از نصف شبانروز است

محرم را سی روز گیرند ودر ماه دوم کسر زاید آنرا بنقصان کسر ماه مقدم حساب

نمودند واز کسر او باقی ماند کمتر از نصف پس ماه دوم را بیست ونه روز گرفته اند

وباز در ماه سیم کسر از نصف زیاده بود آنرا سی روز گرفته اند ودر ماه چهارم

ان کسر زاید را

آن کسر زاید را بنقصان ماه مقدم حساب نمودند آنچه باقی ماند کمتر از نصف بود

آن ماه را بیست ونه گرفته اند وتا آخر سنة بدین قیاس یکماه سی گرفته اند ویکماه

بیست ونه واگر کسر زاید بنصف شبانروز می‌شود یعنی همین دوازده ساعت پس

ششماه سی گرفته شد وششماه بیست ونه ودر آخر سنة هیچ کسر نمی‌ماند لیکن چون چهل

وچهار دقیقه از دوازده ساعت زیاده است اینست که در آخر هشت ساعت وچهل وهشت

دقیقه که حاصل آن ضرب دقایق مذکور است در عدد شهور بر سر السنة واین را فضل

السنة خوانند ولا محالة آن سدس وخمس شبانروز است وما طریق آنرا

در جدول آورده ایم تا معلوم شود که در اول هر ماهی کسر چه مقدار است

وچند بجهة نقصان ماه مقدم حساب شده وچند مانده ودر سی

یازده سال از آن سنة که ذو الحجه را سی روز گیرند وآن روز سی ام

کبیسه خوانند وآن در سال دوم وپنجم وهفتم ودهم وسیزدهم

وپانزدهم وهیجدهم وبیست ویکم وبیست وچهارم وبیست وششم

وبیست ونهم بود اینها در لفظ بهز یجوح کادوط جمع است

وبعضی بجای پانزدهم شانزدهم را کبیسه دارند واین ترتیب

بهز یجیح کادوط باشد پس باعتبار منجمان سالها

وماههای قمری اصطلاحی باشد وقبل از این مذکور شده

که از کسور زایده ماهها بعد از جبر نقصان در آخر سنة کسر زاید ماند چنانکه

شهور عربی	[illegible]	[illegible]
محرم	سد لد	ل
صفر	الج	کط
ربیع الاول	ید لد	ل
ربیع الآخر	. مو	کط
جمادی الاول	لعه	ل
جمادی الآخر	مح کد	کط
رجب	ر ح	ل
شعبان	ه سه	کط
رمضان	ه لو	ل
شوال	ز ک	کط
ذی قعده	ک سه	ل
ذی الحجه	ه ح	کط

گفتیم آن کسر سدس وخمس یک شبانروز است واقل عددی که آنرا سدس

وخمس باشد عدد سی است وخمس آن شش است وسدس آن پنج که مجموع

یازده بود پس در مدت سی سال آن کسور یازده روز تمام شود که هیچ کسر نماند

ودرین یازده سال ذو الحجه را سی گیرند باضافه این روز زاید با ایام اصلی او

که بیست ونه روز است اما تعیین سالها که در آن این زیاده را زیاده کنند بدین

وجه است که در سالی که آن کسر از نصف کمتر باشد چیزی زیاده نکنند ودر سال

دوم چون از نصف زیاده میشود آنرا یک روز گیرند وزیاده کنند ودر سال سیم

آن کسر زاید را بجهة جبر نقصان آن روز حساب کنند وآنچه باقی ماند با کسر سال چهارم

وکسر سال پنجم جمع کنند چون زیاده از نصف میشود ودر سال پنجم یکروز

زیاده کنند بدین قیاس تا آخر سنة وبعضی آنرا در رفع کسور طریق است یکی

آنکه چون کسر بنصف رسد آنرا واحد گیرند ودیگری آنکه تا از نصف زیاده نشود

آنرا نگیرند وطریق اول اسهل است ودوم بقیاس نزدیکتر بنا بر آن قاعده

کما اکثر حکم کل دارد بنا بر این بعضی سال شانزدهم را کبیسه خوانند چه اکثر در سال

از نصف زیاده است وما اینجا جدولی آورده ایم ودر اینجا بازاء هر سالی از این سی سال

کسور زایده را ثبت کردیم بعد از حذف شبانروز چون آن کسور شبانروز

شود بایستی در تمام عدد سالی روز زاید را در سواد نوشته شده و با تاریخ

هجرة اما کبیسه مشهور آن است که مأخوذ از کبس است یعنی پر کردن چاه از خاک

پر چاه انباشتن

چه انروزیست که از کسور جمع کرده اند وبعضی گفته اند که

کبس در آوردن سر است در گریبان چه انروز است

که محاسب در ایام سال در آورده است چنانکه سر در

گریبان در آورند وکبیسه بمعنی کبوس است وصفة

روز است وتا بمعنی علامت نقل است از وصفیت

با سمیت وبعضی آن سال را که کبیسه در او واقع شود

بمجاز کبیسه گویند ومبداء این تاریخ زمان هجرت

پیغمبر ماست از مکه معظمه بمدینه طیبه شرفها الله تعالی

یعنی انروز اول محرم است که هجرت فرموده اند وهجر

در لغت ترک وطن است ومفارقت آن بموضع

دیگر ومقام ساختن در آن ودر عرف مخصوص است

بترک وطن خالص لله تعالی وبجهت آنکه قیام توانند نمود باشتغال اوامر شریعت بی مانعی

وبدانکه عرب را پیش از اسلام تواریخ مختلفه بوده است چون تاریخ بنای کعبه وتاریخ

ریاست عمرو ابن ربیعه که وضع عبادت اصنام در عرب از پیش او بوده وتا عام

الفیل این تاریخ مستعمل بوده ودر زمان حضرت مصطفی صلی الله علیه وآله تاریخ

علامات نبوت یکی بعد از هجرت هر سالی را نامی نهاده اند اول را سنة الاذن

دوم را سنة الامر سیم را سنة التمحیص چهارم را سنة الترفیه پنجم را سنة

سال	[illegible]	[illegible]	[illegible]
ا	ع ح	لو	ی ح
ب	و لو	ی	ی ح
ج	ی کل	ید	ه لو
د	ما سه	لط	ی کل
ه	یح ح	ک	یح سه
و	کو ح	کا	ید
ز	لب لو	کب	لو ح
ح	مه کل	کج	الو
ط	نح سه	کد	ید کل
ی	لو ها	که	دط سه
یا	ع ح	کو	ر ح
یب	ط لو	کز	سه ح
یج	یح کل	کح	کا لو
ید	یه سه	کط	و کل
یه	سه ع	ل	له سه
			ید

سال	[illegible]	[illegible]	[illegible]
ا	ح ح	ح ع	
ب	ب لو	ور	کبیسه
ج	یا	کا لو	
د	ما سه	ح	
ه	ی ح	ه ها	کبیسه
و	یح ح	ط	
ز	یح لو	[illegible]	کبیسه
ح	یا	ا لو	
ط	سه	لو ح	
ی	یح ح	ع ح	کبیسه
یا	ع ح	ا ح	
یب	ط لو	سه	
یج	ع سه	ه لو	کبیسه
ید	سه ح	[illegible]	
یه	[illegible]	ع	کبیسه
یو	و ح	ر سه	کبیسه
یز	ه لو	ع سه	
یح	یح سه	ط	کبیسه
یط	ا سه	ع ح	
ک	ح ها	ه ع	
کا	لو ح	ر سه	کبیسه
کب	الو	سه	
کج	ز سه	لو	
کد	سه ط	ح ح	کبیسه
که	سه ما	ع	
کو	او ح	ا سه	کبیسه
کز	کا لو	سه	
کح	و سه	ر لو	
کط	اط سه	ح ح	کبیسه
ل	ع ع	سه	

الاثنان ششم را سنة الاستیناس هفتم را سنة الاستغلاب هشتم را
سنة الاستواء نهم را سنة البراءة دهم را سنة الوداع و بعد از وفات
هیچ تاریخی منظور نشده تا در زمان عمر بن خطاب علیه اللعنه اشتباهی واقع
شده و آن چنان بود که ابوموسی اشعری که از قبل او حاکم یمن بود بدو [illegible]
نوشت که از جانب شما بعضی صکوک آمده که محل آنها شعبان است نمیدانیم که شعبان
کدام سال است اگر چنین بود تاریخی اختیار نمایند دو نیست پس اتفاق و اجماع عرب
بر آن شده که تاریخی وضع کنند بعضی از جهود بشرف اسلام مشرف شده بود گفتند
ما را هم این تاریخ است و اشاره بتاریخ روم کرده غرض قوم نیقباد که صاحب آن
نگاه داشتن کبیسه آن طور داشت و بعضی اشاره بتاریخ فرس کردند و آن بدین
سبب که قوم نیقباد پس رای ایشان بر آن قرار گرفت روزی از ایام حضرت
رسول را مبدا سازند و از اوقات منسوبه بآن حضرت چهار وقت را مذکور
ساختند زمان ولادت و زمان بعثت و زمان هجرت و زمان وفات
در زمان ولادت اختلاف بسیار بود چه سال ولادت مردد بود میان
چهلم و چهل و دوم و چهل و سیم از سلطنت انوشیروان و در ایام بعثت نیز
خلاف بود چه مردد میان شب دوم و شب هشتم و شب سیزدهم و هفدهم
از ربیع الاول پس آنرا باتفاق ترک کردند و بعد از آن جمعی گفتند از بعثت
باید گرفت و بعضی را وفات را اختیار کردند اما بعضی گفتند هیچکدام از این هر دو

نزد ما

نزد ما پسندیده نیست چه اگر از بعثت گیریم هر لحظه بواسطه آنکه در آن وقت
در کفر بودیم پریشان خواطر شویم و اگر از وفات گیریم حزن و مصیبت ما متزاید
گردد پس صواب آنست که از زمان هجرت گیریم که در آن وقت ابتدای شوکت
اسلام بود و ما نیز در خدمت سید انام بشرف اسلام مشرف بودیم پس همه قوم
متابعت ایشان را لازم شمرده و اجماع مبدا تاریخ از هجرت گرفتند و قوم

تاریخ رومی

از تواریخ مشهوره تاریخ رومی است چه مستعمل رومیان است و هم منسوب
بپادشاه اسکندر رومی که مالک ممالک سبعه بوده است و لهذا تاریخ اسکندری
نیز گویند و اسامی شهور ایشان بلغت سریانی اینست ۱ تشرین الاول
۲ تشرین الآخر ۳ کانون الاول ۴ کانون الآخر ۵ شباط ۶ آذر ۷ نیسان ۸ ایار ۹
حزیران ۱۰ تموز ۱۱ آب ۱۲ ایلول و مشهور در شباط شین معجمه است و
جوهری در صحاح آورده است که سین مهمله است و شاید که اصل این شین
معجمه باشد معرب او سین مهمله و اول سال که یکم تشرین الاول است در این
زمان در اواسط میزان است و بمرور ایام اندک تغییر واقع میشود و سبب اینکه
مبدا سال در میزان گرفته اند معلوم نیست و سال ایشان سیصد و شصت و
پنج روز و ربعی بود بی زیاده و نقصان و این دلیل آنست که سالها درین تاریخ
شمسی اصطلاحی است چه شمس حقیقی بحسب ارصاد مشهوره از این کمتر است و مقدار
کمی بر رصد بطلیموس چهار دقیقه است و چهل و پنج ثانیه و بر رصد ایلخانی [illegible] منسوب

به محقق طوسی پانزده دقیقه و برصد محیی الدین مغربی چهل و پنج دقیقه و برصد بتانی سیزده دقیقه سی و شش ثانیه و بارصاد اهل خطا نه دقیقه و برصد سلطان الشهید الغ بیگ گورکان ده دقیقه چهل و نه ثانیه و بعضی گفته اند که اهل روم آن کسر را بر صد ربع تمام یافته اند موافق رصد بطلمیوس فارس و ابرخس که از متقدمین اند برین تقدیر سال ایشان شمس حقیقی باشد و سبب اختلاف چند چیز تواند بود اول قصور در الآت رصدی دوم ناهموار زمین رصد خانه سیم رقت و غلظت هوا چهارم ضعف و قوت باصره و هر یک از تشرین الاول والآخر و نیسان و حزیران و ایلول سی روز باشند و هر یک از ماههای دیگر سی و یک روز الا شباط که بیست و هشت روز باشد بنا على هذا ماههای این تاریخ نیز شمسی اصطلاحی باشد چه مدت ماههای شمسی حقیقی با این شهور موافق نیست چنانکه در باب چهارم معلوم شود و مصنف در شرح زیج سلطانی اورده که سبب اینکه ایام ماههانی باین نوع گرفته اند معلوم نیست و آن ربع زاید در مدت به چهار سال روزی تمام شود و این ظاهر است پس آنرا در آخر شباط افزایند و آنرا کبیسه نامند و سبب آنکه در آخر شباط می افزایند آنست که ایام آن کمتر است از ایام باقی ماهها و بعضی گفته اند بجهت آنکه از نزدیک بآخر سال طبیعی است چه آن در آخر حوت است و مبداء این تاریخ از انقضاء دوازده سال است از وفات ذوالقرنین اسکندر بن فیلقوس الرومی و در مبداء تاریخ خلاف بسیار است بعضی از مورخان گفته اند که اول جلوس پادشاهی اسکندر است و از سخن بطلیموس در مجسطی چنان فهم میشود

که وفات

که وفات اسکندر است و کوشیار در زیج جامع آورده است که مبداء این تاریخ سال هفتم است از جلوس پادشاهی اسکندر و در آن سال از [illegible] بیرون آمده در اطراف عالم سیر کرد اما اکثر از محققان بر آنند که این تاریخ را بعد از ده سال بعد از وفات اسکندر بنام او وضع کرده اند و بانی مصنف این قول را اختیار کرده و این بحسب ظاهر اگرچه بعید مینماید بجهت آنکه چه لازم است که بعد از وفات پادشاه تاریخ بنام او وضع کنند اما در بعضی رسائل نسخه توجیه این حکایتی آورده اند که قریب بوقوع ظاهر میشود و آن چنانست که چون ملک اسکندر از بلاد یونان خروج کرد بعزم تسخیر فارس گذرش بر بیت المقدس افتاد جماعتی از رهبانان که معظم بنی اسرائیل بودند آنجا ساکن بودند ایشان را فرمود که تاریخی را که از زمان حضرت موسی على نبینا و علیه السلام میگرفتند ترک کنند و بنام او تجدید کنند ایشان فرمان را قبول کردند و گفتند که در اخبار آمده است که چون هزار سال از این تاریخ بگذرد آنرا ترک کنند و هر واقعه که در آن سال روی نماید آنرا مبداء هزار سال دیگر کنند و چند سال دیگر هزار سال تمام خواهد شد و چون تمام شود بنام تو کنیم و در آن حین بیست و هفت سال از عمر اسکندر گذشته بود بعد از آن چون اندک زمانی منقضی شد اسکندر از عالم نقل کرد بعد از دوازده سال از فوت او هزار سال مذکور تمام شد و چون هیچ امری از امور عظیم در آن سال حادث نشده و از اسکندر نیز تعهدی که بود نه بوعده وفا نموده

تاریخ جلالی و تاریخ ملکی

دولت فرسیان بصدمه سپاه نصرت پناه عرب درهم شکست کبیسه بر طرف شد و خمسه در آخر آبان ماه بماند و جمعی از اهل مجوس که مانده اند خمسه را همچنان در آخر آبان ماه افزایند و تغییر آن جایز ندارند و گویند از سنتهای فرسیست هر چند کبیسه متروک شده باشد و بعضی از مسلمین سلف نیز تقلید میکرده اما منجمان که بغور این معنی رسیده اند و میرسند آنرا در آخر اسفندارمذ ماه آخر سال است زیاده میکنند چنانکه مقتضی قیاسیست و مبداء این تاریخ اول سال ملک یزدجرد بن شهریار بن کسری است مخفی نماند که وضع این تاریخ در زمان جمشید کرده اند و بعد از ان عادت چنان بوده است که هر پادشاهی که والی ملک شدی تاریخ را از وقت جلوس او گرفتندی و چون زمان او آخر شدی آنرا ترک کرده بنام آنکس که استیلا یافتی تجدید کردندی تا آنگاه که ملک بملک یزدجرد رسید تاریخ بنام او نقل کردندی و آن روز بیستم ربیع الاول سنه احدی عشر هجریه بوده است و چون در زمان عثمان بن عفان از لشکر عرب منهزم شده بمرو گریخت و چنانکه در تاریخ مذکور است آسیابان مرو او را بکشت دیگر کسی در عجم استیلا نیافت که تاریخ بنام او منتقل شود لاجرم تاریخ فرس بنام او قرار گرفت و بدو مشهور شد و در زمان ما این تاریخ را بی کسر استعمال کنند یعنی سیصد و شصت و پنج روز بی کسر گیرند چون آن قاعده در اول حال متروک شده بود و در زمانهای ما اعاده آن را نکردند پس سالهای این تاریخ همواره باعتبار شمسی اصطلاحی باشد و خمسه مسترقه

در آخر

مبداء تاریخ ملکی و جلالی

در آخر سال افزایند و نادر بود که در آخر آبان ماه افزوده شود چهارم از تاریخ مشهوره تواریخ جلالیست و آنرا تاریخ ملکی و ملکشاهی و تاریخ محدث نیز گویند بسبب آنکه سلطان جلال الدین ملکشاه بن الب ارسلان سلجوقی آنرا احداث کرده است و اسامی شهور این تاریخ همان اسامی شهور یزدجردیست و از جهت تمیز اسامی شهور یزدجردی بقدیم مقید سازند و شهور این تاریخ را بجلالی و یا ملکی و سبب اختیار و سبب اتخاذ اسامی آنست که در وقت وضع این تاریخ نزول آفتاب باول حمل در هجدهم فروردین ماه واقع شده بود پس آن هجده روز را که در سال مقدم بود بطریق کبیسه فرسی از این سال اعتبار کرده اند و اسم فروردین تغییر نداده اند و باقی شهور را استطراداً بحال خود گذاشته اند و سال این تاریخ شمسی حقیقی باشد و آن بحسب زیج جدید سیصد و شصت و پنج روز و پنج ساعت چهل و نه دقیقه پانزده ثانیه و چهل [illegible] رابعه است و وضع تقاویم از زمان سلطان ملکشاه تا حال برین تاریخ است و مدار آن آنست که ماههای این تاریخ نیز شمسی حقیقی باشد چنانکه بعضی اعتبار کرده اند یعنی مبداء هر ماه روزی باشد که آفتاب در نصف النهار آنروز در درجه اول برجی باشد از بروج اثنی عشر به شرطیکه در نصف النهار روز پیشتر در آخر برج مقدم بود و اما چون ایام مکث آفتاب در هر برج مختلف است و جمهور خواسته اند که در اول هر ورق از اوراق تقویم اول ماه باشد و انصاف خواسته اند

اسم او را مبدا این تاریخ ساختند والله اعلم بالحقیقة ستیم از تاریخ
مشهوره تاریخ فرس قدیمست که مستعمل فرسیان بوده و بحسب وضع اقدم است
بر سایر تواریخ و انرا چون باسم یزدجرد شهریار شده است تاریخ یزدجردی
نیز گویند و وجه آن در آخر باب سیم ان شاء الله تعالی و اسامی شهور اینست
فروردین ماه اردیبهشت ماه خرداد ماه تیر ماه مرداد ماه شهریور ماه
مهر ماه آبان ماه اذر ماه دی ماه بهمن ماه اسفندارماه و چون اسامی
در میان ایشان مستعمل بخصه هر روزی را از ماهها نامی نهاده اند بدین ترتیب

ا اذر ب بهمن ج اردیبهشت د شهریور ه اسفندار و خرداد ز مرداد
ح دیبادر ط اذر ی ابان یا خور یب ماه یج تیر ید جوش یه دیمهر یو مهر یز سروش
یح رشن یط فروردین ک بهرام کا رام کب باد کج دیدین کد دین که ارد
کو اشتیاد کز آسمان کح زامیاد کط مارسفند ل ایران و گویند اینها
از اسماء ملائکه است الله اذر مرداد از اسماء الله است و نام هر روزی در هر
ماهی که موافق نام آن ماه باشد انروز را در آن جشنی سازند یعنی عید کنند
و سال ایشان بمجوسی رومیان است چه این نیز سیصد و شصت و پنج روز و ربع است
الا انکه از شهور اثنا عشریه رومیه هفت ماه سی و یک روز است و چهار ماه
سی روز و یک ماه بیست و هشت روز و درین تاریخ هر ماهی را سی روز گیرند
بی تفاوت و پنج روز زاید بر شهور را در آخر ابان ماه یا آخر اسفندارمذ ماه
افزایند

افزایند و وجه این تردد عنقریب ظاهر شود و انرا خمسه مسترقه خوانند
پس برین تقدیر ماهها این تاریخ نیز شمسی اصطلاحی باشد و اسامی ایام خمسه
اینست ا اهنوز ب اشنوز ج اسفندمذ د وهشت ه هشتوش
و ان کسر زاید که در تاریخ رومی بعد از چهار سال کبیسه میشده و درین تاریخ
در مدت صد و بیست سال یکماه تمام شود و سال صد و بیستم را سیزده ماه گیرند
و انماه را که کبیسه است بنام آن ماهی خوانند که این باخر آن ملحق باشد تفصیلش
انست که در اول نوبت که انماه زاید شده انرا باخر فروردین ماه اضافه میکرده اند
و انرا نیز فروردین میگفتند و در نوبت دوم در آخر اردیبهشت ماه اضافه
و انرا نیز اردیبهشت ماه نامیده اند و خمسه مسترقه در آخر ماه زاید بوده و در سالهای
غیر کبیسه در آخر هر ماهی الحاق میکرده اند که کبیسه در آن نوبت بیشتر ان ماه بوده
و سبب زیاده کردن کسور یکبار آنست که بزعم ایشان هر روز از ماه تعلق
بملکی دارد و در آن روز باسم آن ملک زمزمه داشته اند و آن عبادات ایشان
بوده که اگر در هر چهار سال یکروز اضافه نمودی بطریق رومیان زمزمه
ایشان در تعویق افتادی و نیز گویند که پادشاهان ایشان در روز اول روزها
طعام خاص خوردندی و لباس خاص پوشیدندی و چون ازدجرد کبیسه ایشان
که هزار و چهار صد و چهل سالست به نهصد و شصت سال منقرض شده نوبت
کبیسه با بانماه رسیده و خمسه مسترقه در اخر ابانماه افزوده اند و چون اسکی

که ایام اوراق در تقویم مختلف شود بنا برین گفت که در هر ماهی درین تاریخ
سی روز باشد بی تفاوت پس برین تقدیر ماههای شمسی اصطلاحی باشد
و خمسه مسترقه درین تاریخ با تفاوت در آخر اسفندارمذ ماه افزایند
بخلاف تاریخ فرس که بعضی در آخر ابانماه افزایند و بعضی در آخر اسفندار
مذ ماه و در هر چهار سال یا پنج سال یکروز که از کسر زاید جمع شود در آخر
خمسه افزایند و انرا کبیسه خوانند و سبب تردید آنکه کسر بیست از ربع و ما استقرا
معلوم شده است که چون شش بار یا هفت بار بچهار سال کبیسه افتد یکبار
بپنج سال افتد و اول فروردین ماه که اول سال است و انرا نوروز سلطانی
گویند روزی باشد که افتاب در نصف النهار ان روز در درجه اول
حمل باشد بشرط انکه در نصف النهار مقدم در حوت بود و مبدا این تاریخ
کبیسه ملکی است حکایت کنند که در عهد سلطان ملکشاه جماعتی از حکما
مثل حکیم عمر خیام و خواجه عبد الرحمن خازنی و غیرهما بودند سلطان بایشان
فرمود که بنام او رصدی بنا کنند حکما بایکدیگر مشورت این امر عظیم نموده
بودند از قیل و قال بسیار ببر شد و در ترجیح دلائل بسلطان عرض نمودند که کمتر
از انکه رصد تمام شود سی سالست و ما را معلوم نیست که عمر با آن وفا کند و بران
تقدیر که رصد تمام شود چون در حرکات کواکب بمرور ایام تفاوتهای
فاحش پیدا میشود لاجرم احتیاج میشود برصد دیگر بانی سبب این زیج
که ما دران

(شرح و بیان بیستم)

که ما دران زیج هر یکم منسوخ کرده و زحمتها عبث شود پس صواب آنست که چون
بسبب کبیسه تاریخ فرس که مستعمل این زمانست اوایل سالها مختلف میشود
ما بجهت سلطان تاریخی وضع کنیم که اول سال آن همیشه در یک موسم باشد و به
مرور زمان متغیر نشود و باین سبب اسم پادشاه ابد الدهر باقی باند پس چون سلطان از
برین امر راضی کردند تاریخ مذکور را مطابق سال شمسی حقیقی ساخته بنام
سلطان کردند و احکام باطراف و جوانب نوشتند که منجمان بعد ازین تقاویم
برین تاریخ وضع کنند و روز اول فروردین ماه این تاریخ را نوروز دانند
چه در انوقت احوال نباتات از سر گرفته شود و به نمود در آید که شبیه بحیوة
بعد از ممات است و چون هیجده روز از فروردین ماه قدیم بطریقی که مذکور شد
در حین وضع تاریخ کبیسه گذشته بوده مبدا این تاریخ بکبیسه ملکشاهی اشتهار
یافت و در تقویم علامات ایام شهور این تواریخ یعنی تواریخ اربعه مذکوره
چون از جمله اشیا متعدده اند ارقام اعداد ایشان اینست پس ا
علامت یکم ماه ب علامت دوم ماه د علامت هذا القیاس تا آخر و انکه علامت
ایام فرس با سامی نوشتن رسم قدیمست و درین زمان در جدول ننویسند
مگر که در میان مجوس مستعمل باشد بعد هذا باید دانست که از جمله اوراق
تقویم تام و شمسی دوازده ورق است به نوعیکه معرفت یکی از آن
دو معرفت باقی کافی باشد بجهة دوازده ماه ملکی ترتیب دهند

دیگر ورق دیگر بجهت خمسه مسترقه و هر ورق مشتمل بر دو صفحه بود دیگاه که ناظر باشد
صفحهٔ ایمنی گویند و آن دیگر صفحهٔ یسری و هر یک از متعلقات این دو صفحه را
بر ترتیبی خاص در جداول بیاورند اما در تقویم قمری منتخب هر دو صفحه را نقل
یک صفحه نمایند چنانکه شش ورق بجهت شهور اثنی عشریه مرتب سازند پس
از جملهٔ جداول صفحهٔ یمنی ابتدا بمعرفت جداول ایام اسابیع و تواریخ که مقدم
بر معرفت سایر جداول است بنحو مینماید که در تقویم شش جدول باریک در صفحه
یمنی بیاورند و در جدول اول یعنی ایمن این جداول ایام اسابیع وضع کنند چه ایام
شهور بقوت او معلوم میشود و در دوم ایام عربیه هلالیه بسبب آنکه اشرف است
و مستعمل اهل شرع و اعیاد مسلمین و سایر امم معتبر که مبنی بر آنست و در سیم ایام
بعد رحلت چه هر روز یک مقوله اند و در چهارم ایام جلالیه زیرا که بعد از
تاریخ عربی این تاریخ اشرف است چه وضع آن در زمان اسلام بامر پادشاه اسلام بوده
و در پنجم ایام رومی که اشرف است از ایام فرس و وجه این ظاهر است و در ششم ایام
فرس قدیم که اهون تواریخ است چه مستعمل مجوس است و چون ماه از ین ماهها تمام
شود چنانکه در عربی کط یا ل رسد بجهت کامل و نقصان شهور و در فرس و جلالی
به لا اگر از شهور سبعه ایام او که سی و یکیست باشد بجهت یا به لام اگر از شهور
که ایام او سی است باشد یا به کح اگر از ایام شباط باشد و در سال غیر کبیسه
یا کط در سال کبیسه و در همین صفحهٔ یمنی یعنی در جدول که بر یمین جدول ایام
الاسبوع است

اسابیع است و آنرا جدول اتصالات کلیه گویند نام ماه آینده بازاء اول
آن نیز اگر جای صالح آنجا باشد والا نزدیک بآن ثبت کنند و در جدول فرس
نام جشنها بازاء اول الایام او نیز ثبت کنند و اکثری از تقاویم اسم ماه جلالی در فوق جدول
و اتصالات کلیه نویسند چه معلوم است که روز اول صفحهٔ اول ماه است و گاه باشد که ایام
او را خصوصاً در تقویم شمسی ننویسند و بر اسم ماه اکتفا نمایند چه معرفت این ایام بتقابل
معلوم است و ایام عربیه را نادر بود که در تقویم شمسی نویسند و در تقویم قمری
الا ایام عربیه و هلالیه دیگر همه متروک باشد مگر ایام فرس که گاه باشد که بجهت آنکه
اکابر بعضی از آنرا الحسن دانسته اند در جنب جدول ساعات نویسند اما نام ماه
کمتر نویسند **باب سیم در معرفت بروج و کواکب و تقادیم ایشان** اولا نمه
میشود که دایرهٔ عظیمه که بر فلک نهم فرض کنند بنوعیکه محاذی منطقهٔ فلک هشتم باشد
آنرا منطقة البروج و نطاق البروج خوانند و فلک البروج نیز گویند مجازا و این دایره
با منطقهٔ فلک نهم متقاطع بود بر دو نقطهٔ متقابل که آنرا نقطهٔ اعتدال خوانند و دایرهٔ
عظیمه که هم بر فلک اعلی بود بر دو قطب فلک هشتم گذرد آنرا دایرهٔ عرض گویند پس چون
فرض کنیم که منطقة البروج بدوازده قسم متساوی منقسم است ابتدا از نقطهٔ اعتدال
و بر مبدا هر قسمی یک دایرهٔ عرض بگذرد و لا محاله فلک اعلی و سایر افلاک
بسطوح موهومهٔ این شش دایره بدوازده قسم متساوی منقسم میشوند چنانکه
هر قسمی محصور بود میان دو نصف متجاور از دو دایرهٔ عرض مانند پهلوهای خربزه

و هر یک را برج گویند این است معنی قول مصنف که هر دوازده فلک را بدوازده بخش کرده اند
و هر بخشی را برجی نام نهاده اند و برج در لغت قصر عالی را گویند چه هر یک ازین
بروج قصری اند مر کوکبی را که حال باشد در آن برج و اسامی بروج که ماخوذ اند
از صوری که متوهم شده اند بر منطقة البروج و حوالی آن از کواکب ثابته که
در وقت تسمیه در محاذات آن اقسام بوده اند با علامات این است
حمل ٠ ثور ا جوزا ب سرطان ج اسد د سنبله ه میزان و عقرب ز قوس ح
جدی ط دلو ی حوت یا و تفصیل صورت بروج بعد ازین بیاید ان شاء الله
که بگوییم چرا علامت بروج بنا بر قاعدهٔ کلیهٔ ارقام اعداد ایشان نیست چنانکه
ا علامت حمل باشد ب علامت ثور و هکذا زیرا که تقویم کوکب که بعد او
از اول حمل در جدول به رقم موضوع است اول برج دوم درجه سیم دقیقه
پس اگر علامت برج بنا بر قاعدهٔ کلیه مرقوم باشد ناظر تقویم کوکب را از آنچه
هست یک برج زیاده خیال خواهد کرد مثلا اگر کوکب در دهم درجهٔ سرطان بود
باین صورت مرقوم خواهد بود پس درین حالت خواهیم گفت که چهار برج و ده
درجه از اول حمل دور شده است و حال آنکه سه برج و ده درجه است
فتامل و هر برج را که عبارت از قوسیست از منطقة البروج که محصور
باشد میان دو نصف متجاور از دو دایرهٔ عرض بسی درجه قسمت متساوی
کنند و هر قسمی را درجه گویند پس مجموع درجات فلک سیصد و شصت باشد
کما نه

که اقل عددیست که از و کسور تسعه مخرج میشود الا سبع و درجه در لغت بمعنی پایه
نردبان است چه آفتاب بسبب طی هر یک از اینها صاعد و هابط گردد و همچنین
هر درجه را بشصت دقیقه و هر دقیقه را بشصت ثانیه قسمت کنند و هکذا تا بعاشره
پس قسمت اول جزو کل باشد و قسمت دوم جزو جزو و قسمت سیم جزو جزو جزو و هکذا
و اختیار شصت درین اقسام بجهت سهولت است که در حساب ظاهر میشود
چه اقل عددیست که از و کسور تسعه بیرون می آید الا تسع و ثمن و سبع و مع هذا
نسبت دادن ما دون او را بسهولت میسر است اما کواکب بر دو نوعند
سیارات و ثوابت چه اگر در حرکات قدرا و جهة موافقند در جمیع دوره
آنرا ثوابت گویند و الا سیارات و سیارات هفتند باین ترتیب اول
زحل که موسوم است بکیوان دوم مشتری که معروفست ببرجیس سیم مریخ
که موصوف است باحمر چهارم شمس که مشهور است بآفتاب پنجم زهره که مسمات است
بناهید ششم عطارد که ملقب است بکاتب هفتم قمر که مشتهر است بماه و هر یک
ازین هفت کوکب فلکی است علیحده زیرا که سوای حرکت ثوابت هر روزی هر کدام را
بخصوصه حرکتی یافتند از مغرب بمشرق غالبا و در مقدار مخالف یکدیگر
پس هر یک را در بادی النظر فلکی اثبات کرده اند چه بنا بر اصول ایشان ایلاف جسم
بسیط را حرکات مختلفه ممتنع است و ایضا محال است که کوکب در فلک بطریق
ماهی در آب حرکت کند چه خرق و التیام باعتقاد ایشان بر فلک روا نیست

وفلک زحل فوق همه است و همچنین فلک هر کوکب به ترتیبی که مذکور است فوق
فلک کوکبیست که بعد از وست بطریق احاطه چنانکه سطح مقعر هر یک مماس
سطح محدب فلکیست که در جوف اوست مثل توهای پیاز اما ترتیب افلاک
باین صفت که گفته شد ثابت شده است اولا بطریق کسف و آن چنان است
که مشاهده کرده اند که زحل در حین مقارنه منکسف شده است بمشتری و مشتری
بمریخ و مریخ بزهره و زهره بعطارد و عطارد بقمر و هیچ شک نیست که فلک
کوکب کاسف در تحت فلک کوکب منکسف است اما باین طریق معلوم نتوان کرد
که آفتاب در تحت و فوق کدام کوکب است چه کواکب در حین مقارنه آفتاب
مختفی میشوند الا قمر و بواسطه کسوف معلوم شده است که در تحت شمس است
چه جرم قمر است که ساتر شمس میشود و منع ضوء او از ابصار میکند پس در حصول
مطلب رجوع کردند بطریقی که آنرا اختلاف منظر گویند و آن زاویه ایست که حادث
شود در مرکز کوکب از تقاطع دو خط که یکی از مرکز عالم و دیگری از موضع ناظر مرکز
خارج شود و هر دو بفلک اعلا منتهی شوند و شک نیست که این زاویه
در مرکز هر کوکب که بزمین اقرب و اوسع است از آنکه ابعد است
چنانکه از این تصویر معلوم است

وبعد از امتحان

مقدار زاویه کوکب ابعد
اختلاف منظر
مرکز کوکب ابعد از ارض
مرکز کوکب قریب بارض
مرکز عالم
کره ارض

وبعد از امتحان مقدار این
زاویه را در قمر بیشتر یافتند پس باین طریق نیز معلوم شد که شمس فوق قمر است
و در شمس اندک محسوس است و در کواکب علویه که مریخ و مشتری و زحل است
اصلا محسوس نبوده از غایت صغر زاویه پس ازین محقق شد که فلک شمس در تحت
فلک هر یک ازینهاست لیکن باین طریق معلوم نشده که فوق فلک زهره و عطارد است یا در
تحت ایشان یا در مابین ایشان چه تحقیق اختلاف منظر در زهره و عطارد
متعذر است زیرا که آلتی که از و اختلاف منظر اخذ میکنند و مسمی است بذات الثقبتین

مخصوص است بآنکه او را در سطح دایره نصف النهار نصب کنند و این دو کوکب
در حین وصول بدایره مذکوره غیر مرئی میباشند چرا که بعد هر یک از آفتاب اقل است
از دو برج پس ازین طریق عدول کردند بطریقی دیگر اقناعی از آنجمله یکی آنکه می باید
که شمس در وسط سیارات باشد استحسانا لما فی ذلک من حسن الترتیب کانها شمسة القلادة
فی وسطها دوم آنکه مجموع کواکب علویه را با آفتاب ربط خاص است و سفلیین و قمر را
ربط خاص بایشان پس باید که او در میان علویه و سفلیه باشد و مستوفی الرباطات فی علم الهیئة
ان شاء الله تعالی سیم آنکه کواکب غیر شمس هر کدام که اقرب باشند بارض سریعترند از آنکه ابعد اند
وچون شمس اسرع از مشتری و ابطا از زهره است باید که میان زهره و مریخ باشد چهارم
آنکه اکثری از اکابر متقدمین و متاخرین بحسب ابعاد و اجرام علی سبیل التقطیع
دریافته اند که ترتیب افلاک باین وضع است پنجم آنکه نقل کرده اند از بعضی که زهره را
بر روی آفتاب مانند خالی دیده اند و منهم الشیخ الرئیس و بعضی او را و عطارد را مثل
دو خال و منهم الحکیم بن ماجة الاندلسی لیکن بر اذهان مستقیمه مخفی نماند که رد
هر یک از اینها بسهولت میسر است ولذالک یقولون هذه دلائل اقناعیة لا
قطعیة و این فقیر را بخاطر فاتر رسیده است که در وقت خاص بطریق اختلاف
منظر که از دلائل قطعیه است مطلب معلوم توان کرد و لیکن ایراد آن لایق این کتاب
نیست و شمس را نیر اعظم گویند که اعظم و اضوء کواکب است و قمر را نیر اصغر
چه اصغر است از شمس و بعد از و اضوء کواکب است ولهذا هر دو را نیرین گویند

وده کوکب

وسه کوکب فوق شمس اند باعتبار مذکور علویه گویند و از ایشان زحل
و مشتری را علویین و زهره و عطارد را سفلیین گویند و قمر را اما هر دو
باعتبار آنکه تحت فلک شمس است سفلیین بر قیاس علویین و پنج کوکب
غیر از نیرین را بسبب رجوع و استقامت و اقامت و سرعت و بطوء
ایشان خمسه متحیره گویند و در تقویم علامت هر کوکب از این کواکب سبعه رقم
حرف آخر اسم آن کوکب است بدین وجه زحل ل مشتری ی مریخ خ شمس س
زهره ه عطارد د قمر ر اما کواکب ثوابت بسیار است بحدیکه احصای آن ممکن نیست
و تسمیه اینها بثوابت بجهة ثبات اوضاع ایشان است با یکدیگر یا بجهة بطئ
حرکات خاصه ایشان و اینها را کواکب بیابانی نیز گویند بجهة آنکه مانند مردم بیابان
نشین براه و بیراه و بهمه مواضع فرود آمده اند یا آنکه بسبب این کواکب مسافران
در بیابانها خود را بمقصد میرسانند و آنچه از اینها برصد در آمده و موقع اینها
از فلک البروج معلوم کرده اند هزار و بیست و دو کوکب است و رصد در اصل جمع راصد است
هم چنانکه خدم جمع خادم و راصد در لغت کسی را گویند که نگاهبان باشد اما در اصطلاح
رصد را اطلاق میکنند بر جمعی که رصد کواکب میکنند یعنی منتظر حرکت ایشان اند
و رسیدن ایشان بمواضع معینه بعد از آن بکثرت استعمال اطلاق کرده اند بر
موضعی که در و رصد کواکب میکنند به مجاز که آنرا تسمیة المحل گویند باسم حال
و مخفی نماند که این هزار و بیست و دو کوکب جز صور ده غیر آن سه کوکب است

که انرا صغیره خوانند که بطلیوس از غایت صغر انرا داخل کواکب مرصوده ندانسته اند و خواجه عبد الرحمن صوفی داخل داشته پس باعتقاد او کواکب مرصوده هزار و بیست و پنج باشد و اهل نجوم اکثر این کواکب را بر شش مرتبه اعتبار کرده اند و هر مرتبه را قدر و شرف و عظم کویند و هر قدری سه مرتبه باشد اعظم و اوسط و اصغر پس مراتب کواکب هجده بود و فضل هر مرتبه بر مرتبه بعد از و بقدر ثلث یک اوسط قدر سادس بود و انچه از ماوراء قدر سادس بود انرا خفیه و مظلمه کویند و انها داخل کواکب مرصوده نیستند و پنج کوکب که ایشانرا سحابی کویند که مانند لطخه ابر باشد اکرچه مرصوده اند اما ایشانرا قدر نباشد پس اعظم کواکب ثابته اعظم قدر اول باشد و اصغر اصغر قدر سادس و از برای تعریف و تعیین این کواکب چهل و هشت صورت تخییل کرده اند بعضی تمام و بعضی ناتمام چنانچه نهصد و هفده کوکب ازین کواکب بر نفس این صورت واقعند یعنی بر خطوطی که این صور از ان خطوط متوهم میشود یا در میان این خطوط و انها را کواکب داخله ان صور کویند و چون خواهند که ازین کواکب خبر دهند کویند کوکبی که بر سر فلان صورت است یا بر دست راست او یا بر سینه او و علی هذا القیاس و صد و پنج کوکب دیکر بیرون ازین صور واقع شده اند و اینها را کواکب خارج صور کویند و چون ازین کواکب خبر خواهند که خبر دهند کویند که کوکبی که نزدیک پای راست فلان صورت یا بقرب ذنب

فلان

فلان صورت است بری و ازین صور چهل و هشت کانه بیست و یک در جانب شمال از منطقة البروج و پانزده در جانب جنوب و دوازده بر نفس منطقة البروج و خواهد آن که صور ثمانیة اربعین کانه اند و ما اینجا یک یک از صور را به تفصیل بیاوریم و کواکب مشهوره هر یک را تعریف کنیم اکرچه موجب اطناب است و بمعرفت تقویم دخلی ندارد و لیکن ناظران سموات و عارفین کواکب را مفید باشد و بالله التوفیق اما از صور تهای شمالی اول صورتیکه بقطب عالم نزدیکتر است بنات النعش صغری است دوم بنات النعش کبری و هر یک هفت ستاره از چهار از انست انرا نعش کویند و سه را که بر طول واقعند بنات و بعضی ازین هر دو را بخرس تشبیه کرده اند اول را دب اصغر کویند و اورا بی سر تصور کرده اند و دو ستاره را که بر سینه او باشد فرقدان کویند یکی از دیکری روشنتر باشد و یک ستاره روشن که بر ذنب اوست انرا فرقد جدی خوانند و با و قبله شناسند



و منجمان او را التصغیر کنند و جدی کویند تا به برج جدی شارکت اسمی نداشته باشد و او نزدیکترین ستاره است بقطب شمالی بدین واسطه حرکتش ظاهر نکردد و خارج این هفت ستاره ایست کوچک انرا اسلم اهو کویند دوم را دب اکبر دب اکبر و او تمام اندام است از ان سبب او را اکبر خوانند و نزدیک کوکب دو



از ذنب او ستاره باشد روشن در غایت صغر و نور چشم را بدو امتحان کنند و او را سها خوانند و ستاره کان داخل این صورت بیست و هفت اند و خارج هشت سیم صورت تنین است اژدها را مانند کرد بر کرد قطب شمالی فلک البروج بر آمده و بر سر او چهار کوکب است بر هیئة منحرف

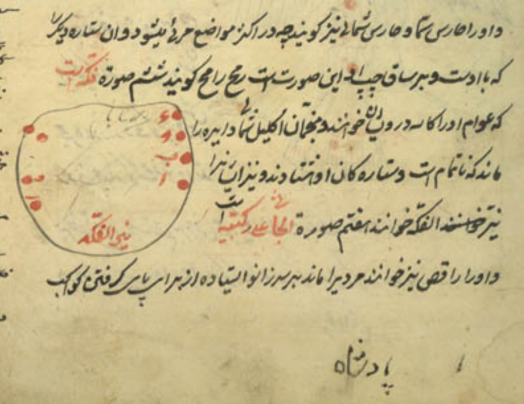
او را عرب عوا خوانند و ستاره کان او سی و یک اند چهارم قیقاوس است بلغت یونان ملتهب



پادشاه و بعضی از عوام کویند موتب کیکاوس است ملکی را مانند تاج بر سر نهاده و دو دست پای جنبانید برای دویدن و از دو پای او و جدی متقنی و اسع متخیل تنور و ستاره کان او یازده اند خارج و پنجم از جمله صور صورة عوا است



او را نقار و صیاح نیز خوانند مردی را ماند دو دست را زکه کویا بانک میکند سر دست چپ او بر بالای کوکب آخر از کواکب بنات النعش اکبر است و دست راست او آویخته از پس کواکب صورة فکه که بعد ازین بیان خواهد شد و بدین دست عصا بر بالای سر کرفته ستاره کان او بیست و دو اند خارج یک که او را سماک رامح خوانند و او را حارس سماء و حارس شمال نیز کویند چه در اکثر مواضع مرئی میشود و ان ستاره دیکر که با او دست و بر ساق چپ او این صورت است ریح رامح کویند ششم صورة فکه است که عوام او را کاسه درویشان خوانند منجمان اکلیل شمالی دایره را مانند که ناتمام است و ستاره کان او هشت اند و نیز ایشانرا نیز قصعة الفکه خوانند هفتم صورة الجاثی علی رکبتیه است



و او را راقص نیز خوانند مردی را ماند بر سر زانو ایستاده از برای پای کرفتن کوکب



اویست شسته خارج یکی هشتم صورة شلیاق است
واورا سلحفاة و موقه وچنک رومی نیز گویند بشکل
پشتی را ماند ستاره کان ده اند و بر یکطرف او ستاره
روشن با دو ستاره دیگر باریک بر مثلث متساوی الاضلاع خورد
ملتین عوام اورا دیک پای خوانند نسر واقع بجهة مشابه او بکرکسی که بال فراهم کرده باشد
وان دو ستاره بمنزله دو بال او نماید نهم صورة دجاجه است منسوب بجهة



بجهة دانه چیدن و بال اهاک ده
بجهة طیران هفده ستاره خارج
دو و بر سران کوکبی است بر نفس
مجره و در جنوب کوکب نسر واقع
بمقدار یک نیزه اورا منقار
الدجاجه خوانند و بر سر دم
او کوکبی است روشن در میان
مجره اورا ردف گویند و بر پشت
ردف چهار کوکب روشن اند
بر خط شبیه بمستقیم بر عرض مجره یکی از آن بر بال راست دجاجه است و یکی بر سینه
و دو بر بال چپ و این چهار کوکب را عرب فوارس گویند و دو ذنب دجاجه

چون تابع

چون تابع آن چهار است از آنجهة انرا ردف گویند دهم صورت ذات الکرسی است



زنی را ماند بر کرسی نشسته
که اورا آنها نمایت چون
قائمه منبر و پایها فرو کذاشته
سیزده کوکب است و در صور
عبد الرحمن صوفی مذکور است
که بعضی درین موضع صورت
شتری تخیل کرده اند که داخل
صورت چهل است که انه
بلکه کواکب او بعضی از صورت
ذات الکرسی است و بعضی از مراة المسلسله و بعضی از حاصد راس الغول و بعض غیر
مرصوده چنانکه چهار کوکب از صورة ذات الکرسی بر خط اند شبیه بمستقیم که مجره را
قطع کرده است بر عرض وایشان بر زندنی شترند و از طرف جنوب این خط سطری
مقوس از کواکب خفیه متصل شود بچهار کوکب متقارب که بمنزله سر شتر بود
وآن سطر مقوس بمنزله گردن او و در تحت این کواکب در جنوب مجره ه
کوکب می آید قریب بیکدیگر و آن بر دست شتر است و آن کوکب سیحام بر نفس
مجره است در تحت این کواکب بر سر شتر است و عرب اینها کوکب را کف الخضیب

بمجره

و کف الثریا گویند چه از نزدیک ثریا منزعج سطری مقوس از کواکب خارج شود
واین کواکب روشن که بر مجره اند متصل شود وانرا ید الثریا گویند واین کواکب روشن
بمنزله دست اند و هر یکی کوکب بمنزله یک انگشت خضاب کرده اما اهل نجوم از آن کواکب
یکی را که پیشتر همی آید انرا کف الخضیب گویند و سنام الناقه نیز گویند چه بر کوهان شتر است
و قطب العلما در نهایت الادراک آورده اند که کف الخضیب بنصف النهار رسد
دعا مستجاب شود الا دعا ظالم



یازدهم صورت حامل راس الغول است و او را برساوس
نیز خوانند مردی را ماند که
بر پای چپ ایستاده است
سر بسوی آسمان و پایها
جنوب و پای راست بر داشته
بدست چپ سر غول با خویش
گرفته و دست راست بالای
سر او برده و آلت قطع بدست گرفته کواکب او بیست و شش اند خارج سه و بر سر
راس الغول کواکب سرخ از قدر تا انرا راس الغول گویند دوازدهم صورت
ممسک الاعنه است مردی را ماند بر پای ایستاده بیکدست عنان و بدست دیگر

تازیانه

تازیانه گرفته کواکب او چهارده اند و بر جانب جنوب او ستاره ایست روشن وسیع



و در اکثری از مواضع با ثریا
طلوع کند انرا عیوق خوانند
چه رقیب ثریا است مشتق از
عوق بمعنی باز داشتن و
نگاهبان چه نگاهبان باز دارنده
بود از امور و ستاره دیگر از عیوق
تاریکتر که با او و با ر بر انکه بعد از این
در باب اللغه هم معلوم گردد بر
مثلث منفرج الزوایا بود
و بر زاویه منفرجه باشد انرا
کعب ذو العنان گویند سیزدهم
صورت حوا است



مردیرا ماند بر پای ایستاده و با پهای او در شمال برج عقرب است و بهر دو دست ماری گرفته

و سران مار در جنوب کوکب فکه است بیست چهار ستاره است خارج پنج از این جمله ستاره

روشن بر سر او که با نسرین بر مثلث متساوی الاضلاع است انرا راس الحوا خوانند

چهاردهم صورة حیة است وانرا حیة الحوا خوانند ماریرا ماند سر و دم بر داشته

برابر سر حوا هیجده کوکب است از انجمله بر گردن حیة ستاره است که از قدر ثالث که با سماک

رامح و نیر فکه بر مثلث متساوی است که نیر فکه بر زاویه اعظم آن مثلث است انرا عنق الحیة

خوانند پانزدهم صورة سهم است و او را پیک نیز خوانند تیری را ماند واقع میان

منقار الدجاجه

و نسر الطایر و درازی سه گز و نیم پیکانش سوی مشرق و سوفارش بجانب مغرب

پنج ستاره است شانزدهم صورة عقاب است عقابی را ماند در پرواز روی بمشرق

شش و کوکبیکه است روشن بر ما بین المنکبین او است با دو کوکب که بر طرفین او

صورت زلفین
ذنب الزلفین

از دو تا ریکتر بر شمال

خط مستقیم و عوام انرا

شاهین ترازو گویند

منجمان آن روشن را

نسر الطایر خوانند چه بان دو کوکب شبیه بکرکسی بال گشاده بود بر قیاس نسر

واقع که بال فراهم کرده است هفدهم صورة زلفین است و آن حیوانیرا ماند بحری

بر شکل خیک منفوخ ادمی است که اگر غریقی را بینه بر پشت گیرد و بکنار آورد

کواکب او ده اند از انجمله چهار کوکب است بر عقب نسر طایر بر بعد دو نیزه بر شکل

معین عوام انرا صلیب خوانند و در پس این صلیب کوکبی بر آید در روشنی

نزدیک باینها چهار کوکب انرا عمود الصلیب و ذنب الزلفین خوانند هجدهم

و انرا راس الفرس نیز خوانند

سر اسپیرا ماند در پس زلفین

و بقدر دو گز گردنش بسوی

جنوب چهار کوکب است

نوزدهم صورت

فرس اعظم است

اسپیرا ماند با سر و دو دست که او را کفل و پای نیست کواکب او بیست اند

از انجمله چهار کوکب اند بر شکل مربع فراخ که اضلاع ان قریب بیک

نیزه بود و لیکن ضلع شمالی آن اصغر از ضلع جنوبی بود و عرب آن مربع را

دلو خوانند و ان ستاره که بر زاویه شرقی شمالی مربع بود انرا سرة الفرس

خوانند و انکه بر شرقی جنوبیست جناح الفرس خوانند و انکه بر غربی شمالی است

منکب الفرس و دیگریرا متن الفرس خوانند بیستم صورة مراة المسلسلة است

مراة المسلسلة است و عوام او را زن بی شوهر گویند زنی را ماند دستها باز کشیده

و در هر یکی

و در هر یکی از دو دست یا دو پای او بر اقصدف اقوال زنجیر است و کواکب او

بیست سه اند از انجمله کوکبی روشن و سرخ است از قدر ثانی بر دنبال

سرة الفرس بمقدار رسه هفت گز تخمینا مایل بشمال بپهلوی این صورت است

انرا جنب المسلسلة گویند بطن الحوت نیز گویند بیست

یکم صورت مثلث است مثلثی را ماند متساوی الساقین

چهار ستاره است یکی بر راس مثلث بود انرا راس المثلث خوانند

و سه بر قاعده ان
مجموع کواکب داخل
اینصورت سیصد و
سی یک کوکبند
خارج بیست و نه
اما صورت منطقة
البروج که صور
بروج اثنی
عشریه اند
اول صورت حمل است کبش را ماند که سر او را دو شاخ است مقدم
بر طرف مشرق
و مؤخر او بطرف
مغرب و دو پایهای
او بطرف جنوب
ملتفت شده است
بطرف مؤخر خود



بنوعیکه گوئیا است خود می‌خورد کواکب او سیزده اند پنج خارج دوم صورت
ثور است

هنوز دو ستاره است یکی خورد از قدر چهارم و یکی بزرگتر از قدر سیم میان ایشان نزدیک بسر کردن است و هرم بر پا ایستاده
نوامیں اند و مادر جنان ایشان بگذرد و در وقت جنوب ایشان سرا بپوشانند انرا ثریا خوانند شش ستاره است
بهم منتظم بر شکل انگور و نیز گویند سر بادزن است دسته او بسوی مشرق و در جانب شمال او شکلی است و الوهبور
ثریا منزل است از منازل قمر صعود از ان چهار کوکب اند از قدر پنجم و موضع ان کوهان ثور است عرب گویند
او بر کوهان ثور است و ماه که گاه او را بپوشاند ۱۲

ثور است گاو را ماند که او کفل و دو پای نیست سر بر داشته یا در پیش انداخته
بر اختلاف اقوال مقدم او بطرف مشرق و مؤخر او بطرف مغرب ستاره
او سی و دو اند خارج یازده



سیم صورت جوزا است و او را توامان و دو پیکر نیز گویند و او دو مرد را ماند



سر ایشان در طرف شمال و مشرق است و پایها بطرف جنوب و مغرب در نفی مجره و جوزا
باین سبب گویند که او را این صورت بر میان آسمان است یقال جوز کل شیء وسطه
و بعضی گویند که چون جبار را که از صور جنوبیست جوزا گویند بجهت بیاض اکثر کواکب
او که هم در جوزا است بمجاز جوزا نیز گویند کواکب او هیجده است خارج
هفت چهارم صورت

سرطان است



خرچنگ را ماند مقدم
او بطرف مشرق
و مؤخر او بمغرب
و جنوب ستاره کان
او نه اند خارج پنجم صورة اسد است شیر را ماند رو او بطرف مغرب و پشت
او بشمال پشت بعقب
ستاره اند خارج
هشت از جمله کوکب
داخل کوکب است
روشن و سرخ



هر ضیکی ستاره است از قدر اول بر طرف ذنب است
و او را در پهلوی اسد باسم کنند و او را ذنب الاسد
خوانند و قمر در جنوب محاذی او شود که بر قلب است
۱۲

که بر قلب اسد است از اقلب الاسد و ملکی خوانند و از جمله خارج او کواکب متکاثفه
مجتمعه است که عرب انرا هلبه خوانند و آن سه کوکب که بطلیموس ضفیره خوانده است
از این کواکب است
ششم صوره سنبله است



و او را عذرا نیز گویند زنی را ماند دامنی فرو انداخته و دست چپ او بجنبه
و دست راست بر داشته و بان خوشه گرفته و کوکبی روشن بر کف دست چپ او است
انرا سماک اعزل خوانند از جهت ارتفاع از سماک رامح و از جهت انکه به سعدات اعزل در برابر

دربرابر سماک رامح که تیره دارد کوکب او بیست شش است خارج شش هفتم صورة
میزان است ترازو را ماند که دو کفه او بجانب جنوب عمود او بطرف
مشرق است ستاره است خارج نه هشتم صورة عقرب است کژدم را ماند سر او
بطرف شمال و جنوب
ودم بر دو نهد بجانب
جنوب و مشرق
کواکب او بیست یک اند خارج سه نهم صورة قوس است و او را رامی نیز گویند دابه را
ماند از گردن
تا آخر او از اصل
گردن او
نصف

مردی پیرون آمده که تا کمر عمامه بر سر دارد و در زعلیقها آویزان و کمانی بدست گرفته و بدست
دیگر برکشیده سی یک کوکب است دهم صورة جدی است بزغاله را ماند که در دارد
و سر او دیست او بطرف
جنوب و پشت او شمال
و از پشت تا دم مؤخر
ماهیست کواکب او بیست
هشت اند یازدهم
صورة دلو است دلو است و او را ساکب الماء و دابه نیز خوانند مردی را ماند بر پای ستاده
سر او در شمال
و پا نهاده در جنوب
و میل نموده
بطرف مشرق
و دست نهاده دراز
کرده و بیک دست
کوزه گرفته
ریزان آب
میریزد و بطرف

و بطرف قدم خود آب جریان میکند تا دهن حوت جنوبی و کواکب او چهل دو است خارج
سه و بعض گویند که او را بابی سبب دلو گویند که تر تیب که رس صورة فرس اعظم گفتیم
دلو گویند و آن مجاور این صورت است بنا بر قیاس چهار سر و توامان که سبق ذکر یافته
دوازدهم صورة حوت است و او را سمکتین نیز خوانند دو ماهی را ماند سر یکی بطرف
بطرف جنوب
و دم بطرف
مشرق و سر
دیگر بطرف
شمال و دوم
بطرف جنوب
نزدیک دو نشانه
حمل و واصل
شده دم این به خیط متدتی طویلا که کواکب صغار متصور شده انرا خیط الکتان
گویند کواکب او سی و چهار است خارج چهار مجموع کواکب این صورت دویست هشتاد
نه اند خارج پنجاه هفت سوی صغیره بعد بر ارباب فهم مخفی نماند که صور
دوازده گانه بحرکت فلک ثامن متحرک اند چنانکه سایر صور فلا جماله از مواز
اقسامی که او را بروج اعتبار کرده اند بیرون روند پس کواکب حمل بثور رود
و کواکب ثور

و کواکب ثور بجوزا و علی هذا القیاس چنانکه در این زمان کواکب اول حمل با آخر او منتقل شده
و از صورة جوزا الذا اقدام او دور مانده لیکن اهل این فن تغییر اسمها جایز ندانند تا
تطابق ارصاد حاصل باشد چه متقادم بر وجه نه صور و انرا انتقال صورت
با قسام نرسد الا آن صور جنوبی اول صورة منطقة البروج نزدیک صورة
قیطس جنوبی است حیوانی را ماند که بجری او را دو پای و دمی چون دم مرغ کواکب او
بیست دو است از آنجمله دو کوکب بر دو شعبه دم او است مقدار دو نیزه از یکدیگر دور
انکه بطرف جنوب است ذنب قیطس جنوبی گویند و آن دیگر را که اصغر است
ذنب قیطس شمالی دوم صورة جبار است و عواء او را تر از خوانند و جوزا
نیز گویند چنانکه
مذکور شد مردی را
ماند

68

باکرو شمشیر بر پا ایستاده بدست راست عصا بر بالا برگرفته و دست چپ در سینین
کشیده و سینین را رانده خته ۳۸ ستاره است و ۳ ستاره دیگر را که بر یک طرف
ستهاند منطقه الجوزا و نجم الجوزا و نظم و نظام گویند سیم صورة نهر است
جو آب را ماند که عطفات بسیار دارد و ابتداء او از زیر قدم چپ جوزا باشد
و بعد از عطف
باطراف یکو کیه
روشنی منتهی شود
که انرا آخر النهر
گویند سی و چهار
ستاره است
چهارم صورت ارنب است
خرگوش را ماند
و ان بسوی
مغرب است
دوازده ستاره است
پنجم صورة کلب اکبر است

نکارا

69

سگی را ماند دونده بر دنبال صورت جبار از انجهت او را کلب الجبار نیز گویند بیست و دو
کوکب است خارج یازده از جمله کواکب داخله کوکبی در دهن کلب که روشن ترین کواکب
ثابته است و او را شعری یمانی خوانند چه مغیب که جانب یمین است و او را آنها کلب الجبار
نیز گویند و کوکبی خورد است نزدیک با و بمقدار رتبه کتر و نیم که او را مرزم یمانی گویند
ششم صورت کلب اصغر است
و آن دو ستاره است یکی را
که روشن تر است شعری
شامی گویند بجهة انکه
مغیب او بجانب شام است
وان دیگر برا که بقدر
کمتر از دوم است مرزم شامی خوانند و سبب تسمیه این دو ستاره بکلب مشابهة اوست
بشعری یمانی و مرزم او و
عبور شعری یمانی را عبور و
شامی را غمیصا گویند
و از خرافات ایشان است
که شعریان خواهران
سهیل اند و میان سهیل

70

وجوز از عرب شد او پس سهیل است جوزا را بکشت و بجانب جنوب گریخت و شعری
یمانی از عقب او بدجره بگذشت از انجهت او را عبور و شعری شامی چندانی بر مفارقت
بگریست که چشمش پوشیده شد از انجهت او را غمیصا گفتند چه غموض در لغت فرو
پوشیدن چشم است هفتم صورت سفینه کشتی را ماند چهل و پنج کوکب است از این کواکب
سهیل که معروف و مشهور است بر لنگر کشتی است هشتم صورة شجاع است ماری را
ماند دراز و باریک کثیر العطفات سر او چهار کوکب منقار است
مابین قلب الاسد و شعری شامی و نهایت دم او در جنوب سماک اعزل است ستاره کان
او بیست و پنج اند خارج و از
جمله کواکب داخله کوکبی سرخ
و روشن بر گردن صورت است
و در صلاة او هیچ کوکبی دیگر نیست
او را فرد الشجاع و عنق الشجاع
گویند نهم صورة باطیه است قدحی را ماند که خرق شده باشد که قعر او بر پشت شجاع از جهة

اشتران

71

میان ایشان و او را غراب الغرب خوانند و او از قدر ۲ است کوکبی را از کوکب شجاع که برسیند ایستاده بر پشت شجاع مشترک است و او را منقار خوانند و بمنقار هفت کوکب سر شجاع است دهم غراب
اشتراک این دو صورت در دو کوکب هفت ستاره است دهم صورت غراب است
زاغی را ماند سر سوی مغرب بر زیر شجاع نشسته و کوکبی از شجاع بر منقار اوست
که او را الغرب گویند
یازدهم صورت قنطورس است
حیوانی را ماند از سر تا
بصوره آدمی و از آنجا
تا آخر بصورت مؤخر
فرس است بطلمیوس را می
سی هفت ستاره است
و کوکبی روشن از اینها بر دست اینی دابه است قریب بافق جنوبی و ارتفاع او
از ارتفاع سهیل کمتر است انرا رجل قنطورس خوانند دوازدهم صورة سبع است
شیری را ماند و قنطورس
پای او گرفته است
نوزده ستاره است
سیزدهم صورت
مجمره است عودسوزی را
ماند که شعله میزده باشد

هفده ستاره است چهاردهم
صورت اکلیل است جنوبی با
شکل صنوبری ماند و عرب انرا
قبه خوانند سیزده ستاره است
پانزدهم صورت حوت است
جنوبی است ماهی را ماند عظیم
سر بجانب مشرق و دم او
بجانب مغرب یازده کوکب است
خارج شش و از جمله کواکب
داخله است روشن از قدر
اول بر دهن اینصورت



انرا فم الحوت جنوبی خوانند مجموع کواکب نفس اینصورت ۹۱۱ است خارج ۱۰۱ است
تمام سخن در معرفت
کواکب ثابته مشهوره
فلیرجع الی ماکتبنا

فقال المصنف رحمه الله و ثوابت بر فلک ثامن اند فوق فلک زحل قبل ازین مذکور
شد که در یک کره دو حرکت مختلف متعذر است و باین سبب بترتیبی که گفتیم

سبعه سیاره

پانزدهم صورت حوت جنوبی بود در ده کواکب [illegible]
وخارج شش و در شکل ماهی است سر او [illegible]
بمشرق و دنبال او بمغرب [illegible] از قدر اول
فم الحوت است و او [illegible]
[illegible]

سبعه سیاره را چون مختلف الحرکه بودند هفت فلک اثبات کردند بعد از آن
بنظر دقیق هر کواکب ثابته حرکتی بطئی باشند همه موافق در جهت و مقدار پس
احتیاج شد بانکه ثابته را نیز فلکی اثبات کنند و چون هر یک از سیاره گاه
میشوند ثابته را که در میان ایشان واقع است بالضروره این فلک را محیط با فلاک
سیاره اثبات کرده اند و سطح این فلک مماس شده است جرم اعظم
ثوابت را بر دو نقطه متقابل از سطح او با همه ثوابت مرکوز اند در وی مانند
و این فلک را فلک البروج و فلک الکواکب و فلک مصور و سماء رؤیت نیز گویند
و کرسی گویند عبارت از این فلک است و فوق این فلک یعنی فلک ثوابت فلک
تاسع است که افلاک دیگر را از مشرق بمغرب حرکت میدهد چون کواکب ثابته و سیاره را
غیر حرکه خاصه ایشان هم موجب اثبات افلاک فلک ثامنه شده است حرکتی دیگر است سریع
چنانکه قریب بشبانروزی یکدور میکنند محتاج شدند بفلک دیگر که حرکت
شبانروزی مستند باو باشد و بواسطه تحریک افلاک ثامنه بان حرکت آن
فلک را محیط بکل اثبات کرده اند چه فطره سلیمه شاهد است باین که تحریک فلک
داخل خارج را که در وسعت و ثخن اضعاف اضعاف او باشد ممتنع مینماید
و برآن هیچ کوکب نیست و ازاین جهت او را فلک غیر مکوکب و فلک اطلس خوانند
و چون محیط است بکل انرا فلک اعظم و فلک اعلی گویند و چون محرک سایر
افلاک است انرا فلک الافلاک گویند و چون منتهی افلاک است انرا فلک

اقصی گویند و چون غایت ابعاد است انرا محدد جهات گویند و در عرف
اهل شرع انرا عرش گویند و هر یکی از افلاک ثمانیه مذکوره را حرکتی است
از مغرب بمشرق مخالف حرکت فلک اعظم که آن از مشرق است بمغرب چنانکه
نظر جلیل دقیق بر آن دال است و چون بروج ابتدا از مغرب گرفته اند حرکات
از مغرب بمشرق همه بر توالی بروج باشند و صورت افلاک تسعه با عناصر اربعه
که بترتیب در جوف فلک قمر اند بحسب تسطیح این است بباید دانست که



که از افلاک مذکوره هفت فلک را که متعلق بکواکب سیاره است فلک کلی
ان کواکب خوانند و در ضمن هر یک افلاک دیگر است که انرا افلاک جزئیه گویند.

و چون درین

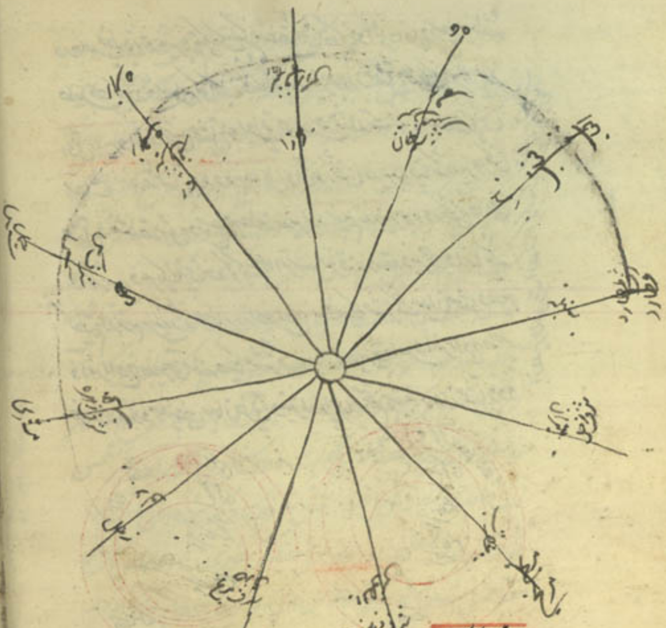
و چون درین رساله بعض نکات مندرج است که ادراک آن موقوف بر معرفت
افلاک جزئیه است واجب نمود که درین اثنا هیئات و کیفیت هر یک بیانی
کنیم بعون الله تعالی و حسن توفیقه بعد هذا مخفی نماند که فلک کلی هر کوکب را فلک
ممثل آن کوکب گویند و بجهت آنکه مماثل فلک بروج است چه مراکز انها با مرکز فلک
البروج که انرا مرکز عالم گویند متحد اند و مناطق و اقطاب ایشان نیز در محاذات
منطقه و اقطاب اوست و در حرکات نیز باو موافق اند هم در مقدار و هم در جهت
سوای ممثل قمر که مقدار حرکت بر خلاف توالی است و زیاده از مقادیر حرکات
سایر ممثلات و منطقه هر یکی از ممثلات را بمجاز نیز ممثل گویند چون
اجرام سماوی بسیط اند و حرکاتی که از سیارات مشاهده میشود متشابه نیستند
و مختلف بسیط است که متشابه باشند باین سبب در سخن ممثلات افلاک دیگر
اثبات کرده اند بعض شامل ارض و بعض غیر شامل چنانکه شمس را دو فلک است
یکی ممثل که فلک کلی اوست و آن معلوم است دوم خارج مرکز و آن فلکیست متوازی
السطحین در داخل ثخن ممثل و مرکزش نقطه ایست غیر مرکز عالم لیکن منطقه اش
در سطح منطقه البروج بود و سطح محدب او مماس سطح محدب ممثل بود
بر نقطه مشترکه و انرا اوج گویند و مقعرش نیز مماس مقعر او بود بر نقطه
مشترکه و انرا حضیض گویند و چون فرض کنیم که خارج مرکز از ممثل منفصل
شود هر آینه دو کره مختلف الثخن از ممثل باقی ماند یکی محیط بخارج مرکز

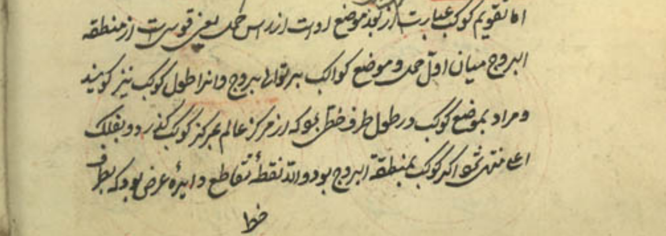
ودیگری محاطست اول را متمم حاوی گویند و دوم را متمم محوی ورقة حاوی از جانب
اوج بود و غلظتش از جانب حضیض ورقة و غلظة محوی بر عکس و منطقان ما بین
سبب گویند که چون بعد از افراز هر دو را منطبق خارج مرکز سازند ممثل تمام شود
و شمس جرمی بود کری مصمت منوق در ثخن خارج مرکز چنانکه سطح او مماس در
سطح خارج مرکز شده است بدو نقطه و کواکب علویه و زهره را بعد از ممثل دو
فلک دیگرست اول خارج و آن در ثخن ممثل است چنانکه در آفتاب گفتیم
الا آنکه منطقه این افلاک در سطح منطقه ممثلات خود نیستند بلکه متقاطعند
با آن دوم تدویر و آن فلکی بود مصمت در ثخن خارج مرکز بهمان نوع که آفتاب
در ثخن خارج مرکز خود و کوکب در تدویر منوق است چنانکه سطح تدویر
با سطح کوکب بیک نقطه مماس گشته است و فلک خارج مرکز را در غیر شمسی
فلک حامل خوانند و قمر را غیر از ممثل سه فلک دیگر باشد اول مایل و آن
فلکی بود متوازی السطحین در جوف ممثل چنانکه سطح محدب او مماس سطح
مقعر ممثل است و سطح مقعر او مماس عالم کون و فساد و این فلک اگر چه
با ممثل متحد المرکزست اما منطقه هر یک مقاطع آن دیگرست بر دو نقطه
که آنرا عقدتین گویند و فلک ممثل را در قمر فلک جوزهر نیز گویند دوم
حامل است داخل در ثخن مایل چنانکه حامل سایر کواکب در ثخن ممثل خود
و منطقه این فلک بر منطقه مایل منطبق باشد سیم تدویر و آن منوق باشد

در حامل

در حامل بطریق تدویر باقی کواکب لیکن منطقه این فلک دائماً داخل در سطح منطقه
حامل بود بخلاف سایر کواکب و عطارد را نیز بعد از ممثل سه فلک دیگر بود
اول مدیر و آن در ثخن ممثل بود بطریق حوامل و ممثلات خود و منطقه اش
مقاطع منطقه ممثل بود دوم حامل و آن در ثخن مدیر بود چنانکه مدیر در ثخن
ممثل و منطقه اش در سطح منطقه مدیر بود سیم تدویر بود در ثخن حامل
علی الرسم و هر یک ازین دو کوکب علی الرسم منوق‌اند در تدویر خود و از آنچه
گفتیم لازم می‌آید که عطارد را دو اوج باشد یکی مشترک میان ممثل و مدیر
و آنرا اوج مدیر خوانند و یکی مشترک میان مدیر و حامل و آنرا اوج حامل
خوانند و دو حضیض بهمان طریق و نیز او را چهار متمم باشد دو از ممثل و دو






اما تقویم کوکب عبارت از بعد موضع او است از راس حمل یعنی قوس است از منطقة
البروج میان اول حمل و موضع کواکب بر توالی بروج و آنرا طول کوکب نیز گویند
و مراد بموضع کوکب در طول طرف خطی بود که از مرکز عالم بمرکز کوکب گذرد و بفلک
اعلی منتهی شود اگر کوکب بمنطقة البروج بود و الا نقطه تقاطع دایره عرض بود که بطرف

خط

خط مذکور گذرد با منطقة البروج آن تقاطع که اقرب بود بطرف خط مذکور
و این خط را در عرف اهل هیأت خط تقویم گویند و حرکتی که کوکب بآن حرکت این
قوس را قطع کند حرکت طولی و حرکت تقویمی و در تقویم نام و نشان بعد از جدول
تواریخ مشهوره بجهت تقاویم کواکب سبعه سیاره هفت جدول بیاورند و ابتدا
بشمس کنند زیرا که اشهر و اضوء و اشرف و اعظم کواکب است پس بقمر چه بعد از
شمس او اظهر و اضوء است و در اختیارات باحوال قمر احتیاج بیشتر افتد
از سایر کواکب پس خمسه متحیره را ابتدا از زحل بر ترتیب افلاک بیاورند و نام
هر یک از سیاره در مستطیلی که بر فوق جدول ایشان است مصرح نویسند و در
جدول هر کوکب موضع آن کوکب از فلک البروج یعنی منتهی قوس تقویم کوکب
در منطقة البروج در نصف نهار هر روز از ایام اسابیع و تواریخ بازاء
آن روز ثبت کنند تا معلوم شود که هر روز نصف تقویم کوکب چه مقدارست و اختیار
نصف النهار از سایر آفات بجهت آنست که باصطلاح منجمین مبداء شبانروز است
چنانکه در باب ششم معلوم گردد به رقم اول رقم برج یعنی رقم اول که از این
ارقام است موضوع باشد بجهت برج و آن هرگز از یازده متجاوز نگردد چه اگر
دوازده شود باول حمل انتقال کند و دور از سر گرفته شود و رقم صفر در آن
مرتبه ثبت شود و رقم دوم موضوع باشد بجهت درجه و آن هرگز از بیست و نه زیاده
نشود چه اگر سی شود از آن مرتبه ساقط گردد و عوض آن یک برج بر رقم اعنی

زیاده شود و این را رفع گویند و رقم سیم موضوع باشد بجهت دقیقه و آن هرگز
از پنجاه نه نگذرد چه اگر بشصت رسد رقم آخر مرتبه ساقط گردد و بمرتبهٔ ماقبل خود
مرفوع شده یکی بر او اضافه رقم آخر مرتبه شود و از مراتب تقویم کوکب در دفتر
از دقیقه زیاده نباشد الا نادرا وگاه باشد که در چند روز متوالی یکی ازین
ارقام مکرر شود بسبب آنکه مقدار حرکت کوکب دران ایام در غیر مرتبه آن رقم
معدود شود و درین حال این ایشان رقم را دران روزها بجهت تخفیف کتابه الا
در روز اول و آخر ننویسند و جایگاهش خالی گذارند تا مراتب مشتبه نشود
چه اگر خالی نباشد باینکه رقمی از مرتبه دیگر انجا نوشته شود ناظر انرا ازین مرتبه
اعتقاد کند و باقی مراتب نیز بایی سبب مختل گردد وگاه باشد که زیاده از یک رقم
در چند روز متوالی مکرر شود و جایگاه انرا نیز خالی گذارند

باب چهارم

در حیرت کواکب و رجعت و استقامت ایشان مراد از حیرت اینجا مدت
یک دور کوکبست و مدت مکث او در برجی و مدتها از دور کوکب مفارقت
اوست از نقطهٔ معینه از فلک البروج تا معاودت او باز بهمان نقطه و بر صد
و امتحان معلوم شده است که دورات متتالیه کواکب سیاره متفاوة المدة است
الا شمس که تفاوت دورت او محسوس نیست پس بواسطهٔ این تفاوت مصـ
مدة دوره خط وسط هر کوکبی فی الحقیقه متشابه الحرکه است و انرا حرکت
وسط گویند کاستوف بجای مدة دوره حقیقی آن کوکب منظور داشته و سهولت
کور

کور آن اسقاط نمود و دورهٔ حقیقی ازین دوره گاه کمتر است وگاه بیشتر پس
می نماید که آفتاب در مدت یکسال دوره تمام کند تحقیقا چه سال شمسی چنانکه
سبق ذکر یافت عبارت از دوره اوست و هر برجی را در سی روز تمام کند
تقریبا قید تقریبا بجهت اختلاف مدت مکث اوست در بروج و بسبب سرعت
و بطوء حرکت او و درین زمان بموجب زیج جدید سلطان الشهید مکث آفتاب
در برج حمل سی روز و پانزده ساعت است و در ثور سی یکروز و ده ساعت نیم
تقریبا و در جوزا سی یکروز و نه ساعت و در سرطان سی یکروز و ده ساعت
و در اسد سی یکروز و پنج ساعت و در سنبله سی روز و نوزده ساعت
و در میزان سی روز و شش ساعت و در عقرب بیست روز و نوزده ساعت
و در قوس بیست نه روز و دو ساعت تقریبا و در جدی بیست نه روز و ده ساعت
و در دلو بیست نه روز و شانزده ساعت و در حوت سی روز و دو ساعت
و ماههای شمسی حقیقی عبارت ازین مدتهاست و تغییر فاحش درین ازمنه
نشود مگر در مدتهای مدید و مدتها از روز در تنجیم شبانروز است و قمر
دوره را در بیست هفت روز و ثلث روز تمام کند تقریبا چه تحقیقا از ثلث
کمتر است به هفده دقیقه چون تفاوت اندکیست مصـ قید تقریبا نکرده است
و هر برجی را در بیشتر از دو روز و کمتر از سه روز تمام کند بحسب سرعت
و بطوء سیر او وگاه باشد که چون در حد غایت سرعت باشد دوره ز

یا کمتر از دو روز باندکی کمتر از یک ساعت هر برجی تمام کند و زحل در قرب سی
دوره تمام کند قید قرب بسبب آنکه دوره وسط او تحقیقا بیست نه سال و پنج ماه و سه روز
شانزده ساعت بیست و یک دقیقه است و مراد از سال درین مباحث سال شمسی است
و از ماه سی روز و هر برجی در دو سال و نیم تمام کند تقریبا و قید تقریب اینجا دو وجه دارد
یکی آنکه زمان دوره متساوی بر عدد بروج قسمت کرده است و حال آنکه مکث
او در هر برجی بحسب بطوء و سرعت سیر او متفاوت است دوم آنکه بر تقدیر
تساوی مکث چون مدت دوره تقریبیست خارج قسمت او بر دوازده هم
تقریبی باشد و مشتری دوره سیر را در قرب دوازده سال تمام کند و بحسب تحقیق
مدة دوره وسط او یازده سال و ده ماه و سیزده روز و یازده ساعت و نه دقیقه است
و هر برجی در یکسال تقریبا و وجه تقریب هم اینجا دو است و مریخ دوره را
در قرب یکسال و ده ماه و نیم تمام کند و بحسب تحقیق هم مدت دوره وسط او
یکسال و ده ماه و بیست و یکروز و دو ساعت و پنجاه دقیقه است و هر برجی را در یکماه و نیم
تمام کند تقریبا چون سریع السیر است و ما یکسال استقرا نمودیم در حالت سرعت
سیر در مدت چهل روز باندکی کمتر برجی را تمام کند و هر یکی از سفلیین
دوره را در قرب یکسال تمام کند قید قرب مگر نظر بدورهٔ حقیقی ایشان
و الا در وسط احتیاج نیست و چون مستقیم و سریع السیر باشد زهره
برجی را در بیست و هفت روز تقریبا تمام کند و عطارد در شانزده روز
تقریبا

تقریبا قید تقریبا بجهت آنست که هر یک ازین دو کوکب گاه باشد که در سرعت سیر
بیشتر یا کمتر ازین مدت برجی تمام کنند لیکن در عطارد مقدار کمی یکروز
نرسد و ما یکسال استقرا نمودیم زهره در حالت سرعت سیر در بیست و چهار
روز کسری برجی تمام کرد و قید سرعت سیر درین سه کوکب اخیر بسبب آنست که
گاه باشد که در حالت سرعت سیر در هر برجی باشند و در حالت بطوء در هر برجی و تفاوت
میان مدت مکث ایشان درین دو برج بسیار است بخلاف علویین که در مدت قطع
کردن هر برج هم بطیء شوند هم سریع و چون چنین باشد تفاوت میان مدت
سیرات ایشان در هر برج اندک بود و قید مستقیم در عطارد و زهره است فقط چنانکه
تحقیق طوسی در سی فصل کرده چه او در رجعت نیز سریع السیر است و زمان
مکث او در برجی که دران راجع و سریع گردد متفاوتست با زمان مکث او
در برجی که دران مستقیم و سریع گردد بکسر بخلاف مریخ و زهره که ایشانرا
در رجعت سرعت نیست چه سرعت عبارتست از زیادتی حرکت تقویم کوکب
بر حرکت وسط چنانکه بعد ازین بیاید و حرکت رجعی ایشان در هیچ وقت بحرکات
بحرکت وسط نمیرسد پس قید سرعت سیر در ایشان کافی باشد و آنکه مصـ
زهره را در قید مستقیم داخل داشته ممکن است که انرا در و بقید بیان تغییر کنیم
و در عطارد و با احتراز از سکین بر تقدیر که سرعت کواکب اعم باشد لذا انکه در تمام
بروج بود یا در بعضی که اکثر مخصوص باشد بتمام بروج قید مستقیم در هر دو کوکب

سفلی باشد خواهد بود و کواکب ثابته دوره را در بیست و چهار هزار سال تمام کنند و برجی
در دو هزار سال که خارج قسمت بیست و چهار هزار سال است بر عدد بروج و درجه را
در شصت و شش سال که خارج قسمت دو هزار است بر عدد درجات برج تقریبا
و وجه تقریب ثلثان سالیست که کسر خارج قسمت است و مصنف بجهة سهولت اسقاط
آن کرده است بر او ظاهر است مستقیم مخفی نماند که کمیت حرکات ثوابت را بجز ارصاد
مختلف یافته اند قدما را مثل ارسطو و تبع او عقیده آن است که ایشان را غیر
حرکت یومیه حرکتی دیگر نیست و لهذا اسناد الحرکت بفلک تاسع کرده اند و چون
نوبت بانوخس رسیده است بعضی از ثوابت قریب بمنطقه را رصد کرده اند
و در ایشان حرکتی یافته است از مغرب بمشرق لیکن از غایت قلت بر کمیت
آن مطلع نشده است بعد از آن بطلیموس و مالاناوس بطریق تدقیق چون
مرتکب این امر شده اند رای ایشان بران قرار که در هر صد سال درجه قطع
میکنند و جمعی از متاخرین مثل ابن الاعلم و غیره در تحقیق مطلوب استقصای
تمام نموده گفته اند که در هفتاد سال درجه قطع و این موافق است با آنچه محقق
طوسی و سلطان المغفور در اصلاح یافته اند اما اعتقاد جماعتی که در
زمان مامون خلیفه رصد کواکب کرده اند آنست که در هر شصت و شش سال درجه
قطع میکنند و حکیم فاضل محی الدین مغربی که از ارصاد مراغه است چند
کوکب را مثل عین الثور و قلب العقرب رصد کرده مطابق یافته اند با آنچه

درزمان

درزمان مامون یافته اند و اعتقاد مصنف بر این قول است و هر یکی از خمسه متحیره گاهی
مستقیم باشند یعنی بر توالی حرکت کنند و گاهی راجع یعنی بر خلاف توالی حرکت
کنند و گاهی مقیم یعنی ساکن نمایند چه اگر مقدار تقویم کوکب در یک نصف النهار
بیشتر از نصف النهار سابق بود مستقیم باشد و اگر کمتر بود راجع و اگر
مساوی بود مستقیم و اقامت باین نوع که گفتیم در کواکب علویه و زهره محسوس
شود و در عطارد چون سریع السیر است مدت اقامت بیک شبانروز نرسد
و اگر احیانا در دو نصف النهار متوالی بر یک دقیقه باشد آن اقامت نبود
بلکه بعد از نصف النهار اول زمان دقیقه بگذرد و در آن شبانروز راجع
یا مستقیم گردد و در نصف النهار ثانی بهمان دقیقه عود کند و در حوالی
مبداء رجعت و استقامت یعنی بعد از انتهاء احدای الحالین و قبل از ابتداء
آن دیگر مقیم شود زیرا چه در علم حکمت مقرر است که در مابین حرکتین مختلفین
فی الجمله سکونی متحقق است و پیش از شروع در شرح کلام نیست از تحقیق
رجوع و آنچه بدو متعلق است پس میگوییم که چون دو خط از مرکز عالم خارج شود
و از جانبین تدویر مماس او شود منطقه تدویر باین دو نقطه مماس بدو قسم
مختلف منقسم شود اعلی و اسفل و لا محاله قسم اعلی اعظم بود از اسفل و مخفی نماند
که قوسهای متساوی از قطعه علیای تدویر آنچه بذروه اقرب است اعظم نماید
از آنچه ابعد است و همچنین قوسهای متساوی از قطعه سفلی آنچه اقرب به حضیض

مقیم

تدویر اعظم نماید از آنچه ابعد است و پس حرکت تدویر در قسم اعظم سریع نماید
و در قسم اصغر بطی و مراد بذروه و حضیض تدویر دو نقطه تقاطع محیط تدویر است
با خطی که از مرکز عالم خارج شود و از مرکز تدویر گذشته بفلک اعلی منتهی شود آنکه
دورتر است ذروه مرئیه گویند و آنکه نزدیکتر است حضیض مرئی و حرکت این
خط آن حرکت متحرک باشد حرکت مرکز معدل گویند چه مرکز تدویر بران
خط است و آن حرکت همیشه بر توالی باشد و چون مرکز هر یک از حوامل متحیره از
مرکز عالم خارج است لا محاله مرکز تدویر از مرکز عالم در یک قطعه حامل بعید بود و در
قطعه دیگر قریب و غایت بعد وقت وصول او باشد بنقطه اوج و غایت قرب
وقت وصول او بود بنقطه حضیض و از این لازم آید که حرکت مرکز معدل
در قطعه بعیده بطی بود و در قطعه قریبه سریع و حرکتی که واسط باشد تقریبا
میان این سرعت و بطوء انرا حرکت وسط کوکب گویند فاذا تمهد هذا باید
دانست که چون افلاک تداویر تمامی ارضی نیست لا جرم اگر اعالی ایشان بر توالی حرکت
کنند حرکت اسفل بر خلاف توالی خواهد بود چنانکه در متحیره است و اگر اعالی بر خلاف
توالی باشد اسفل بر توالی خواهد بود چنانکه در قمر است و هر یکی از کواکب متحیره
چون در اعلی تدویر باشند حرکت ایشان بتوالی سریع باشد چه کوکب درینحال
بمجموع حرکت مرکز معدل و حرکت تدویر متحرک باشد و چون باسفل تدویر
انتقال کند حرکت کوکب بتوالی بطی پیدا کند بسبب آنکه درینحال کوکب بمقدار

فضل حرکت

فضل حرکت مرکز معتدل بتوالی بر حرکت تدویر بخلاف توالی حرکت کند و بنا
بر آنچه قبل ازین مذکور شد هر چند کوکب بحضیض نزدیکتر شود حرکت تدویر
بخلاف توالی سریعتر و فضل مذکور کمتر شود و کوکب بطی تر نماید اما چون
هنوز حرکت مرکبه کوکب بتوالیست کوکب را مستقیم گویند تا بجای رسد
که حرکت تدویر بخلاف توالی با حرکت مرکز معدل بتوالی مقاومت کند و کوکب
چندگاهی چنان نماید که در یکجا ساکن است و درینحال کوکب را مقیم گویند و بعد از آن
حرکت تدویر بخلاف توالی زیاده آید بر حرکت مرکز معدل بتوالی و کوکب
بمقدار زیادتی بر خلاف توالی متحرک باشد و درینحال کوکب را راجع گویند
و هر چند بحضیض نزدیکتر باشد حرکت او در رجعت سریعتر نماید تا کوکب
بحضیض مرئی رسد و آنجا غایت سرعت او باشد در رجعت و وسط
زمان آن و چون از حضیض بگذرد در رجعت بطی پیدا کند و هر چند بر آید
بطی تر شود تا باز بنوعی که گفتیم مقیم گردد بعد از آن مستقیم شود و در
استقامت سریعتر شود تا بذروه رسد که غایت سرعت اوست در استقامت
و وسط زمان آن و بعد از آن حالت اول عود کند و از آنچه گفتیم لازم می آید
که کوکب در یک دوره تدویر دو بار مقیم گردد یکی بعد از استقامت و پیش
از رجعت و انرا مقام اول گویند و دیگری بعد از رجعت و قبل از استقامت
و انرا مقام ثانی خوانند و قمر را اگرچه تدویر هست اما حرکت او در قطعه علیا



بطؤ و در قطعهٔ سفلی سریع نماید وچون حرکت که بخلاف توالی است اسرع از حرکت
وسط او نیست پس رجعت لازم نیاید لیکن در قطعهٔ علیا بطؤ و در قطعهٔ سفلی
سریع نماید وچون حرکت مرکز معدل نسبت بمرکز عالم مختلف است لا محاله
مدت استقامت با استقامت و رجوعی با رجوعی متفاوت باشد چه هرگاه
مرکز معدل سریع باشد بتکافؤ حرکتین در اواخر استقامت دیرتر دست
دهد و در اواخر رجعت زودتر و هرگاه بطی باشد در اواخر استقامت زودتر
دست دهد و در اواخر رجعت دیرتر پس زمان استقامت در کاه اول بیشتر باشد
و در کاه ثانی کمتر و زمان رجعت بعکس و اعظم زمان استقامت بنا بر استقراء
جداول زیج زحل را است ماه و چهار روز است و مشتری را نه ماه و چهارده روز
و مریخ را دو سال و پانزده روز و زهره را یکسال و شش ماه و چهار روز و عطارد را
سه ماه و چهار روز و مراد از ماه در این مقام سی روز است و اصغر زمان استقامت
زحل را هفت ماه و بیست و شش روز است و مشتری را نه ماه و مریخ را یک سال
و ده ماه و هفت روز و زهره را یکسال و پنجاه و پنج روز و عطارد را سه ماه
سه روز و اعظم زمان رجعت زحل را چهار ماه و بیست و یک روز است و مشتری را
چهار ماه و سه روز و مریخ را دو ماه و بیست و یک روز و زهره را یکماه و چهارده
روز و عطارد را بیست و سه روز و اصغر زمان رجعت زحل را چهار ماه و نوزده
روز است و مشتری را سه ماه و بیست و هشت روز و مریخ را دو ماه و شش روز

و زهره را یکماه و ده روز و عطارد را بیست و یک روز و در تقویم تام و شمسی
علامت مبداء رجعت یا و استقامت هر کوکبی از متحیره در اثنای تقویم
آن کوکب ثبت کنند بنوعیکه فاصله باشد دو روز را که در مابین نصف
نهاریین آن دو روز کوکب ابتداء رجعت یا استقامت کرده باشد و جهت
او بجهة تعیین وقت آن بر حاشیه نیز نویسند یعنی در جدول الفضالات
کلیه در محاذی روزی که در آن روز یا شب قبل از آن ابتداء رجعت یا
استقامت کرده باشد و علامت مبداء استقامت مت باشد و از مبداء
رجعت عت و چون خواهند که بر حاشیه ثبت کنند اول علامت مبداء
استقامت یا رجعت نویسند ملحق بعلامت کوکب راجع یا مستقیم پس علامت
روز یا شب پس علامت ساعات و دقایق گذشته از اول روز یا شب و در
بعض تقادیم بهمین اکتفا نمایند و در اثنای تقویم کوکب هیچ ننویسند و در
تقویم قمری بر حاشیه ثبت کنند اما علامت ساعات و دقایق کمتر نویسند
و در بعض تقادیم تام و شمسی در جدول تقویم هر یکی از علویین در
وقت اقامت ایشان لفظ مقیم مخرج نویسند چنانکه با علامت رجعت
یا استقامت متقاطع باشد و مدت اقامت در زحل هفت روز است
و در مشتری پنج روز و سیر تقویمی کوکب خواه راجع باشد و خواه مستقیم
در شبانروزی که آنرا بهت آن کوکب خوانند اگر مساوی سیر شبانروزی

[illegible]
قصمد

وسط آن کوکب باشد آنرا سیر وسط گویند و کوکب را در آنحال متوسط السیر
و معتدل السیر خوانند و اگر زائد باشد بر سیر وسط و هر چند برآید آن
زیادت در تزاید بود آنرا سیر زائد متزائد گویند و اگر در تناقص بود آنرا سیر
زائد متناقص گویند و کوکب را درین دو حالت سریع السیر خوانند و اگر سیر
تقویمی ناقص باشد از سیر وسط و هر چند برآید روی در تناقص نهد آنرا
سیر ناقص متناقص گویند و اگر روی در تزاید نهد آنرا سیر ناقص متزاید
گویند و کوکب را درین دو حالت بطیء السیر خوانند و در تقویم تام گاه باشد
که این احوال را در اثنای تقادیم کواکب سبعه و بر سر جداول و آن نیز
ثبت کنند و علامت اینها این است سط سیر اوسط ید مد سیر زاید
متزاید ید منقص سیر زاید متناقص قص منقص سیر [illegible] ناقص متزاید
و حرکت وسط زحل را در شبانروزی دو دقیقه است و مشتری را چهار
دقیقه و پنجاه و نه ثانیه و مریخ را سی و یک دقیقه و بیست و شش ثانیه و شمس را پنجاه و نه
دقیقه و هشت ثانیه و زهره و عطارد را همین مقدار و قمر را سیزده
درجه و ده دقیقه و سی و پنج ثانیه **باب پنجم** در معرفت میل آفتاب
و عروض کواکب و جز آن از اوضاع بباید دانست که بعد نقطه از دایره
در سطح کره قوسی بود از عظیمه که بآن نقطه و بدو قطب آن دایره گذرد
مابین آن نقطه و محیط آن دایره از جانبیکه اقرب از آن نباشد پس

منطقه
بجهة معرفت بعد نقطه مفروضه از فلک نهم که آنرا معدل النهار گویند دایره
فرض کنند که بدو قطب آن فلک و آن نقطه گذرد و قوسی که ازین دایره میان نقطه
مفروضه و معدل النهار باشد بشرطیکه زیاده از ربع نبود آنرا بعد آن نقطه
گویند از معدل النهار و بعد اجزاء منطقة البروج را از معدل النهار میل اول
آن جزو گویند بقیاس میل ثانی آن جزو که آن قوسی باشد از دایره عرضیه که بجزو
مفروضه گذرد مابین منطقة البروج و معدل النهار از جانب اقرب و لفظ میل
چون مطلق مذکور شود مراد میل اول باشد و چون آفتاب دائما بر منطقة البروج است
میل آن جزو را که آفتاب در وی بود میل آفتاب نیز گویند بخلاف کواکب دیگر که چون
در اکثر اوقات بر منطقة البروج نیستند بر ایشان میل اطلاق نکنند بلکه بعد
کوکب از معدل النهار گویند و دایره میل که بر راس سرطان و جدی گذرد آنرا
دایره مارّه باقطاب اربعه گویند بجهة مرور او بقطبین معدل النهار و قطبین
فلک البروج و قوسی که ازین دایره مابین منطقة البروج و معدل النهار باشد
از جانب اقرب آنرا میل کلی و میل اعظم گویند چه اعظم است از باقی میول و
مقدار میل کلی را بحسب ارصاد مختلف یافته اند و بحسب زیج جدید الغ بیکی بیست و سه درجه
و سی دقیقه و هفده ثانیه است اما میل آفتاب یعنی میل او و بعد او است از معدل النهار اول
که منطقه فلک نهم است و او را معدل النهار بایں سبب گویند که چون مرکز آفتاب
بسطح این دایره رسد تقریبا روز و شب متساوی شود در جمیع مواضع و فصل مشترک

میان سطح این دایره و سطح کرهٔ ارض را خط استوا گویند و اورا نیز افق راست
مدار ریست مرسوم از مرکز او بحرکت خاصهٔ او که داخل در سطح منطقهٔ فلک
هشتم است که انرا منطقة البروج گویند از جهت مرور این دایره باوساط
بروج و لهذا منطقه اوساط بروج نیز گویند و از جهت ملازمت افتاب
مر این دایره را دایرهٔ شمسیه نیز گویند و این منطقة البروج مقاطع معدل
النهار است بر دو نقطهٔ متقابل چون معدل النهار و منطقة البروج از دوایر
عظام اند و دو قطب هر یک غیر دو قطب آن دیگر است لازم می آید که تقاطع
کنند این دو دایره بر دو نقطهٔ مشترکه متقابله که منحصر باشد میان این دو نقطه
نصف هر یک ازین دو دایره و این در شکل دوازدهم از اولی اکرثا
و ذوسیوس مبین شده است و از نقطتین مذکورتین آن نقطه
که افتاب چون بحرکت خاصه خود از آن بگذرد در شمال معدل النهار باشد
یعنی در جهت قطب او که نزدیکست بکوکب جدی انرا نقطهٔ اعتدال ربیعی
گویند از جهت تساوی شب و روز و حصول ربیع در وقت وصول افتاب
باین نقطه در معظم معموره و مبداء بروج یعنی اول حمل را ازین نقطه گرفته اند
و لهذا انرا نقطهٔ حمل نیز گویند و آن دیگر را که چون افتاب ازو بگذرد در جنوب
معدل النهار باشد نقطهٔ اعتدال خریفی بسبب انکه چون افتاب باین نقطه رسد
تساوی شب و روز و حصول خریف باشد در اکثر معموره و این نقطه

هر اینه

هر اینه اول برج میزان بود و وجه تسمیهٔ این دو جهت بشمال و جنوب آنست
که نسیم که ازین دو جهت میوزد موسوم است باین دو اسم و از ابتداء گذشتن
افتاب از نقطهٔ اعتدال ربیعی تا رسیدن او بنهایت بعد از معدل النهار
که محل تقاطع دایرهٔ مارهٔ باقطاب اربعه است با منطقة البروج و انرا
نقطهٔ انقلاب صیفی گویند بسبب انقلاب زمان حین وصول افتاب بان
نقطه از ربیع بصیف در اکثر ربع مسکون میل شمالی صاعد زاید باشد اما شمالی
بسبب وقوع افتاب درین مرور بشمال معدل النهار اما زاید بسبب تزاید فرجه منطقتین
از نقطهٔ اعتدال ربیعی تا نقطهٔ انقلاب صیفی که اول برج سرطان است اما
صاعد بسبب صعود او درین حال بجانب سمت الراس آن بلده در ربع و وقت
بجانب شمال میل نکند که اگر موضعی باشد از معموره که افتاب از سمت الراس
آن موضع بجانب شمال متجاوز باشد مثل حبشه و زنگبار و ولایت یمن و مکه
معظمه و بعضی از بلاد هند در انحال از وقت گذشتن او از سمت الراس
تا غایت بعد میل شمالی هابط زاید باشد در انموضع و از انجا یعنی از غایت
میل تا رسیدن بنقطهٔ اعتدال خریفی میل شمالی هابط ناقص باشد بسبب وقوع
افتاب در شمال معدل النهار و هبوط او از سمت الراس و تناقص فرجه
منطقتین در ما بین این دو نقطه اما اگر درین مرور بطرف شمال سمت الراس
موضعی گذرد ان هنگام در ان موضع میل شمالی صاعد ناقص باشد و از ابتداء

یعنی مخصوص نیست [illegible] بلکه مخصوص است ببلادی که افتاب [illegible] از سمت الراس [illegible]

گذشتن او از نقطهٔ اعتدال خریفی تا بنهایت بعد که محل تقاطع دیگرست از دایرهٔ
مارّه باقطاب اربعه با منطقة البروج و انرا اول جدی و نقطهٔ انقلاب شتوی
خوانند بسبب انقلاب زمان حین وصول افتاب بان نقطه از خریف بشتا
در جمیع معموره میل جنوبی هابط زاید باشد و از انجا تا رسیدن باز بنقطهٔ
اعتدال ربیعی میل جنوبی صاعد ناقص باشد و اینها بحقایق آنست ما سبق معلوم
لیکن حکم صعود و هبوط میل جنوبی در جمیع معموره یکیست چه در ربع مسکون
افتاب در میل جنوبی هرگز بشمال سمت الراس مایل نشود و کواکب دیگر را اگر
چه بعد از معدل النهار باشد لیکن ثبت آنها در تقویم مصطلح نیست و عمل انهم
فی الجمله متعسرست و صورت وضع معدل النهار با فلک البروج و تزاید و تناقص
میل برین گونه است اما عرض کوکب
عبارت از بعد اوست از منطقة البروج
یعنی قوسیست از دایرهٔ عرضیه که بمرکز
کوکب گذرد و میان خط تقویم کوکب
و منطقة البروج از جانب اقرب پس
شمس را عرض نباشد چه مرکز او دائما در سطح منطقهٔ خارج مرکز است و منطقهٔ
خارج مرکز در سطح منطقهٔ ممثل و منطقهٔ ممثل در سطح منطقة البروج و مرکز
قمر را اما دائمست نه در سطح منطقة البروج بلکه مقاطع است با منطقة البروج

بر دو نقطه

بر دو نقطهٔ متقابل بدانکه مرکز قمر بر نقطهٔ تدویرست و منطقهٔ تدویر در سطح
منطقهٔ حامل و منطقهٔ حامل در سطح منطقهٔ مایل مدار قمر باشد و هرگز از و
زایل نشود و چون این منطقه مقاطع است با منطقهٔ جوزهر که داخل در سطح
منطقة البروج است پس مقاطع منطقة البروج نیز باشد و چون عظیمه است
تقاطع بر دو نقطهٔ متقابل بود چنانکه در معدل النهار و منطقة البروج گفتیم
انرا یعنی آن نقطه را از دو نقطهٔ مذکوره که قمر چون بحرکت خاصهٔ خود از ان
بگذرد عرض شمالی شود یعنی بطرف شمالی منطقة البروج آید نقطهٔ راس و مجاز
شمالی قمر گویند و آن دیگر را که چون قمر از آن بگذرد عرض جنوبی شود نقطهٔ
ذنب و مجاز جنوبی قمر گویند و راس و ذنب بسبب آن گویند که تشکلی ما که حادث
شده است در ما بین نصف مایل و نصف ممثل از جانب اقرب تشبیه کرده اند بازدها
و منتهی طرفین او این دو نقطه است و تخصیص مجاز شمالی براس و مجاز جنوبی بذنب
بسبب آنست اول و آخرست تا نفذ است و هر دو را عقدتین و جوزهرین خوانند
اما تسمیهٔ ایشان بعقدتین بسبب آنکه تشبیه کرده اند هر یک را بعقده که در میان
دو خیط افتد که عبارتست ازین دو دایره است و اما بجوزهرین بعضی گویند
بجهة انکه جوزهر معرب جوزگره است که مراد همان معنی اول باشد و بعضی
دیگر گفته اند که معرب گوزهرست چه بر دو طرف اژدهای مذکور واقعند
و صعود و هبوط و زیاده و نقصان در عرض بقیاس میل معلوم شود یعنی

از وقت گذشتن قمر از عقدهٔ راس تا غایت بعد میان این دو منطقه که غایت
عرض قمر است و مقدار آن بحسب اکثر ارصاد پنج درجه است عرض شمالی صاعد زاید
باشد اگر قمر از سمت الراس در طرف جنوب گذرد چنانکه در اکثر اقالیم و الا
شمالی هابط زاید باشد چنانکه در بعضی و از غایت عرض تا رسیدن بعقدهٔ ذنب
عرض شمالی هابط ناقص باشد و اگر در طرف شمال سمت الراس گذرد شمالی
صاعد ناقص و از عقدهٔ ذنب تا رسیدن بغایت بعد عرض جنوبی هابط
زاید باشد اگر قمر از سمت الراس در طرف جنوب گذرد چنانکه در اکثر معموره
و الا جنوبی صاعد زاید بود چنانکه در بعضی و از غایت عرض تا باز بعقدهٔ
راس عرض جنوبی صاعد ناقص بود و اگر در طرف شمال سمت الراس
گذرد جنوبی هابط ناقص و اهل علم احکام کوکب صاعد را شدید الوتر
گویند و اگر هابط مسترخی الوتر و صورت مدار قمر با منطقة البروج و تزاید
و تناقص عرض او برین نهج است و هر یک ازین راس و ذنب را سیر است

معکوس یعنی بر خلف — توالی دائما



چه هر یک دو نقطه — منخسف اند
از فلک جوزهر — که بحذف
توالی متحرک است — و مقدار
آن حرکت که از رصد در — مشهوره

هر شبانروزی سه دقیقه و ده ثانیه یافته و در تقویم تام و شمسی موضع راس قمر را
در جدولها بعد از جدول تقویم عطارد و در نصف النهار هر روز بار از آن روز
بیاورند برقم اول برج دوم درجه سیم دقیقه بر قیاس تقویم کواکب
موضع ذنب برج هفتم موضع راس باشد بهمان درجه و دقیقه چه موضع دو نقطه
متقابل همیشه در فلک بر یک نسبت است پس ایراد موضع یک نقطه کافی باشد و علامت
راس در تقویم س سیم باشد و بنابر اختیار این صورت بجهت آنست که اگر
سین نویسند برقم شمس مشتبه گردد و علامت ذنب ذب و گاه باشد که علامت
راس س نویسند چه بعضی قرائن مانع اشتباه است چنانکه بعد ازین معلوم گردد
و باید دانست که چنانکه مرکز جرم قمر را ادارت مقاطع منطقة البروج هم
چنین مرکز هر یک از تداویر خمسهٔ متحیره را ادارت مقاطع منطقة البروج
بر دو نقطهٔ متقابل که یکی راس باشد و آن در کواکب علویه نقطه بود چون
مرکز تدویر ایشان از آن بگذرد در شمال منطقة البروج بود و در زهره
نقطه که چون مرکز تدویر او از آن بگذرد باوج متوجه شود و در عطارد بحضیض
و دیگری ذنب که آن در کواکب علویه نقطه بود که چون مرکز تدویر ایشان
از آن بگذرد در جنوب منطقة البروج شود و در زهره نقطه بود که چون
تدویر از آن بگذرد متوجه حضیض و در عطارد متوجه اوج شود
و تفاوت تعریف این دو نقطه در علویه و سفلیین بنابر نکته ایست

مرسر

کسی ... منطقة البروج

که در کتب هیأت معلوم میشود و بیان آن اینجا لایق نیست و اختیار مرکز تدویر
این کواکب درین امر بجهة عدم دوام جرم ایشان است بر یک مدار زیرا چه
گاهی بر مدار مرکز تدویر بود و گاهی در طرف شمال و گاهی در طرف جنوب
آن بخلاف قمر که با مرکز تدویر خود دائما متحد المدار است و جوزهرات
خمسهٔ متحیره را سیر است مستقیم چه هر یک نقطه شخصیه اند از ممثلات که بحرکت
فلک البروج متحرک گردند و مقدار این حرکت هر شبانه روزی بست ثالثه است
و در بعضی تقاویم تامه موضع راس هر یک از خمسهٔ متحیره در اول هر ماهی
از هر ماههای جدولها بر سر جدول تقویم آن کوکب ثبت کنند اگر مسافت بعید
باشد و الا در صفحهٔ یسری بر سر جدول هر کوکبی بجهة نظرات آن کوکب
با قمر کشیده باشند ثبت کنند بچهار قسمت یکی برج دوم درجه سیم دقیقه
چهارم ثانیه و داخل ساختن ثانیه بجهة آنست که حرکت جوزهر این کواکب
در مدت یک سال شمسی بدقیقه نمیرسد پس ثبت آن بدون ثانیه در اول
هر ماه عبث باشد و موضع ذنب هر کوکب برج هفتم موضع راس آن
کوکب باشد بهمان اجزا چنانکه موضع ذنب قمر به نسبت راس او و در
تقویم تام مقدار میل آفتاب در جدول باریک در پهلوی یسری جدول
تقویم او در نصف النهار هر روز بار از آن روز بیاورند بدو رقم
یکی درجه دوم دقیقه و هم چنین مقدار عرض هر کوکب در جدولها باریک

در پهلوی یسری جدول تقویم او بطریقی که در میل گفتیم بیاورند و در بعضی تقاویم
همچنین بعرض قمر اختصار کنند و در بعضی دیگر عروض باقی کواکب را در هر ده روز
با ثناء روز یازدهم ثبت کنند و در عطارد در هر پنج روز و در ایام دیگر هیچ
ننویسند و مقدار غایت عرض هر کوکب بحسب زیج جدید الغ بیگی بر موجب است
زحل ج مد مشتری ا و مریخ د ید زهره ح مد عطارد د مد و
علامت شمالی سم است و از جنوبی ه و از صاعد صد و از هابط ه
و از زاید د و از ناقص قص و این علامات را متصل بیکدیگر در
اثنای جداول میل و عرض کواکب هرگاه یکی ازین صفات متبدل بدیگری شود
ثبت کنند بعد از آنکه بر سر جدول نوشته باشند پس علامت شمالی صاعد
زاید این چنین باشد شصد و علامات شمالی هابط زاید چنین باشد
شهد و شمالی هابط ناقص چنین شهقص و شمالی صاعد ناقص به این
شصقص و جنوبی زاید چنین جهد جنوبی صاعد زاید چنین حصد
و جنوبی صاعد ناقص چنین حصقص و جنوبی هابط ناقص چنین جهقص
و گاه باشد که علامت زاید و ناقص ننویسند چه هر میل و عرض شمالی صاعد
و هم چنین جنوبی هابط زاید باشد و هر میل و عرض شمالی هابط و هم چنین
صاعد ناقص لیکن مخصوص است بموضعی از معموره که هیچ یک از ستاره
از سمت الراس المواضع بطرف شمال نگذرد که اگر موضعی باشد که بطرف

شمال کند زند ایراد علامت زایده و ناقص التزام باید کرد کما لا یخفی علی
المتامل فیما تقدم باب ششم در معرفت ساعات و غایت ارتفاع آفتاب
و ظل او در نصف النهار اولا باید دانست که دایرهٔ عظیمه بنقطه اوج
سمت الراس و دیگری سمت القدم موضعی باشد آنرا دایرهٔ افق آن موضع
گویند پس اگر معدل النهار بسمت الراس آن موضع گذرد و آنرا افق استوائیه
و منتصبه و مستقیمه گویند و اگر قطب معدل النهار بسمت الراس آن موضع باشد
آنرا افق رحوی گویند و ماسوای این دو افق را آفاق مایله گویند و دو نقطهٔ
تقاطع معدل النهار را با جمیع آفاق نقطه مشرق و مغرب گویند و عظیمه
که بدو قطب افق و دو قطب معدل النهار گذرد آنرا دایره نصف النهار
گویند از جهت انتصاف نهار حسی وصول آفتاب باین دایره
فوق الارض در اکثر ربع مسکون و عظیمه که بدو قطب افق و مرکز کوکب
گذرد آنرا دایره ارتفاع آن کوکب گویند و صغیره که از خط تقویم کوکب مرتسم گردد
بحرکت فلک کلی آنرا مدار یومی آن کوکب گویند و آن با معدل النهار لا محاله
یا متوازی باشد یا متحد پس اگر آن مدار دایره افق را قطع کند آنچه ازان
فوق الافق بود قوس النهار آن کوکب و تحت الافق بود قوس اللیل و آنچه
میان طرف خط تقویم کوکب و افق مشرقی باشد از قوس النهار و افق
غربی از قوس اللیل آنرا [illegible] آن کوکب گویند اما شبانه روز نزد علما مجموع

یک

یک شب یکروز است و مبداء آن نزد متشرعه اول شب است چه ظلمت اصل است
و نور طاری و نزد اهل روم و فارس اول روز چه نور وجودیست و ظلمت
عدمی اما نزد اهل حساب از رسیدن آفتاب به تقاطع مدار و با دایره
نصف النهار چه باین اصطلاح در جمیع مساکن مقدار شبانروزی مساوی بود
تقریبا بخلاف اصطلاحات دیگر که بحسب بقعه متفاوتست چنانکه بر عالم علم
هیات مخفی نیست و معتبر نزد حکما یونان تقاطع اعلی است و نزد حکما خطا
و ایغور تقاطع اسفل اما مبداء روز در عرف اهل شرع از ابتداء طلوع صبح
صادق است و مبداء شب بعد از استیفاء غروب آفتاب و نزد اهل روم
و فارس مبداء روز از طلوع جرم آفتابست و مبداء شب از غروب جرم
آفتاب و این وضع طبیعیست چه وجود نهار مشروط بطلوع شمس است و وجود
لیل مشروط بغروب او و ذکر شب و روز و اجزاء آن که مصرح در حمل ابواب
خواهد کرد بر این اصطلاح است و نزد بعضی از براهمه هند مابین ابتداء
صبح صادق و طلوع آفتاب و مابین غروب آفتاب و غروب شفق بمنزلهٔ
فصل مشترکست میان شب و روز و داخل هیچکدام نیست شبانه روز را
که عبارتست از مجموع قوس النهار و قوس اللیل آفتابست به بیست و چهار قسم
متساوی قسمت کنند چه زمان امریست ممتد که بحسب وهم استقرار دارد پس قبول
قسمت کند و آن اقسام ساعات مستویه و معتدله گویند از جهت دوام تساوی مقدار

او نسبت بساعات معوجه که عنقریب مذکور میشود و آن مقدار از معدل النهار که در
هر ساعتی از ساعات معوج یا مستوی طلوع کند آنرا اجزاء ساعت گویند پس
اجزاء هر ساعت مستوی ربع سدس دورهٔ فلکست تقریبا که پانزده درجهٔ
معدل النهار باشد و اگر روز و شب هر یکی را یعنی هر یکی از قوس النهار و قوس
اللیل آفتاب را علیحده بدوازده قسم متساوی کنند و آن اقسام را ساعات
معوجه و زمانیه گویند چه بطول و قصر شب طویل و قصیر شوند پس ازین حیثیت
گویا این ساعات طول و قصر را تابع زمان شب و روزست آنرا ساعات زمانیه
گویند و ازین حیثیت که مقدار ساعات روز با مقدار ساعات شب مختلفست
بحسب اختلاف طول و قصر ملوین آنرا ساعات معوجه گویند و بسبب آنکه
خطوط آن بر آلات قیاسی رسم کرده ساعات قیاسیه نیز خوانند و هر ساعتی را
خواه مستوی باشد و خواه معوج بشصت دقیقه قسمت کنند و همچنین هر دقیقه را
بشصت ثانیه و هر ثانیه را بشصت ثالثه و هکذا تا بعاشر و لا محالة دقایق و ثوانی
ساعات مستوی با دقایق و ثوانی ساعات معوج متفاوت بود بحسب اختلاف شب
و روز و در اکثر ربع مسکون عدد ساعات مستویه روز و [illegible] و هم
اجزاء ساعات معوجه از وقت گذشتن آفتاب از اول جدی تا رسیدن باول
سرطان روز بروز در تزاید باشد و در نصف دیگر یعنی از اول سرطان تا
اول جدی در تناقص و ساعات شب بر عکس این باشد یعنی عدد ساعات مستویه

اجزاء ساعات

اجزاء ساعات معوجه است از اول جدی تا اول سرطان در تناقص بود و در نصف دیگر
در تزاید و از اول حمل تا میزان عدد ساعات مستویه و اجزاء ساعات معوجه روز زاید
باشد و بر مستویه و معوجه شب از اول میزان تا اول حمل ناقص و سر این اوضاع
آنست که چون منطقة البروج و معدل النهار دو دایرهٔ متقاطع اند هر جزو از منطقة
البروج که [illegible] از نقطة الانقلاب [illegible] بحرکت معدل مداری رسم کند
و آفاق استوائیه جمیع این مدارات را تنصیف کنند بشکل [illegible]
[illegible] پس آفتاب در هر مداری که بود قوس النهار او با قوس اللیل
مساوی بود پس دایما شب و روز آنجا متساوی بود تقریبا اما در آفاق مایله معموره
چون قطب شمالی معدل النهار از افق مرتفع و قطب جنوبی منخفض است هر آینه
افق بهمان منتصف معدل النهار باشد پس سایر مدارات به تقاطع افق منقسم
زیرا که دو دایره عظیم متقاطع عظیم بر تناصف میباشند ۱۲
میشود بدو قسم مختلف چنانکه قسم ظاهر از مداراتی که مایل اعظم باشد از قسم خفی
و لهذا آنرا مدارات عالیه خوانند و اقسام مدارات جنوبیه که آنرا مدارات منخفضه
خوانند بعکس این بود بشکل نوزدهم از ثانیه آن کتاب پس چون آفتاب در مدارات
شمالیه بود یعنی در مابین اول حمل و اول میزان قوس النهار زیاده باشد از قوس
اللیل و همچنین ساعات النهار از ساعات اللیل و چون در مدارات جنوبیه بود
یعنی مابین اول میزان و اول حمل بعکس این باشد و چون بر معدل النهار بود یعنی
در اول حمل یا میزان مساوی باشند و بشکل هشتم از مقاله مذکوره هر مداری که

که از قطب شمالی معدل النهار را بعد است اجزاء قسم ظاهر او اقل است از اجزاء قسم ظاهر
آن مدار که اقرب است و اجزاء قسم خفی بعکس و هر مداری که بقطب شمالی معدل
النهار اقرب است اجزاء قسم ظاهر او اکثر است از اجزاء قسم ظاهر آن مدار که ابعد است
و قسم خفی بعکس پس از وقت گذشتن آفتاب از اول جدی که مدار او ابعد مدارات
اجزاء بروج است از قطب شمالی تا رسیدن باول سرطان که مدار او اقرب این مدارات
بان قطب قوس النهار متزاید بود و همچنین ساعات النهار و قوس اللیل و ساعات
اللیل متناقص و از گذشتن آفتاب از اول سرطان تا اول جدی قوس النهار
و ساعات النهار متناقص و قوس اللیل و ساعات اللیل متزاید و ازانچه گفتیم
معلوم شد که اطول ایام و اقصر لیالی وقت وصول آفتاب باول سرطان
و اقصر ایام و اطول لیالی وقت وصول آفتاب باول جدی و در تقویم ساعات
و دقایق مستوی هر روزی که از طلوع مرکز آفتاب تا غروب آن باشد بازاء آن روز
ثبت کنند در جدولی بعد از تقویم راس و در تقویم قمر بعد از جدول ماه
تر که بعد ازین بیاید و رز معلوم گردد و بدو رقم یکی رقم ساعات دوم رقم دقیقه
و چون خواهند که ساعات و دقایق شب معلوم کنند ساعات و دقایق روز از بیست و
چهار ساعت که ساعات شبانه روز است نقصان کنند باقی ساعات و دقایق شب
باشد و طریق نقصان کردن چنانست که از بیست و چهار ساعت یکی را به
شصت دقیقه فرض کنند و دقایق مذکور را ازان شصت نقصان کنند و ساعات

تامه را

تامه را از بیست و سه آنچه باقی ماند ساعات و دقایق شب باشد و در بعضی تقاویم که
مستخرجان خود نگاه میدارند یا اول تقویم که بواسطه از زیج مستخرج میشود
ساعات و دقایق نیم روز نویسند چه بعضی از اعمال نجومی موقوف بر معرفت
ساعات نصف النهار است پس چون خواهند که ساعات و دقایق تمام روز حاصل
کنند آنرا مضاعف کنند ساعات و دقایق تمام روز حاصل آید اما ارتفاع کوکب
بعد کوکب است از افق یعنی قوسیست از دایره ارتفاع میان خط تقویم کوکب
و افق در فوق الارض بشرط که از ربع زیاده نباشد و قید فوق الارض
بجهة آنستکه اگر قوس مذکور بشرط مذکور در طرف تحت الارض بود آنرا ارتفاع
کوکب نگویند بلکه انحطاط او گویند و آن ارتفاع که اعظم از و نباشد
دران مدار که کوکب بران بود از مدارات یومیه آنرا غایت ارتفاع ان کوکب
گویند دران مدار و آن وقتی بود که کوکب بر تقاطع این مدار و دایره نصف النهار
بود و بدانکه دران وقت دایره ارتفاع بر دایره نصف النهار منطبق باشد
و اگر کوکب بر سمت الراس بود هر آینه غایت ارتفاع ربع دور بود و آن غایت
ارتفاع باشد مطلقا و در تقاویم تامه غایت ارتفاع آفتاب را در هر روزی
بازاء آن روز در جدولی بعد از جدول ساعات بیاورند و برقم یک درجه و یک
دقیقه و غایت ارتفاع کواکب دیگر در تقویم ثبت کردن مصطلح نیست اما ظل
نصف النهار عبارت از سایه مقیاس است که قایم بر سطح افق باشد در وقتی

که آفتاب در غایت ارتفاع باشد یعنی در وقتی که بر دایره نصف النهار باشد
نه بسمت الراس که اگر بر سمت الراس بود آن روز ظل النهار معدوم باشد و مراد
از افق اینجا افق حسی است نه افق حقیقی که قبل ازین بیان نمودیم و آن صغیره است
موازی افق حقیقی که مماس سطح ارض باشد از جانب فوق و قاعده نصب کردن
مقیاس چنانست که اول سطح زمینی را هموار کنند بر وجهی که اگر آب بر وی ریزند
از همه جانب برابر رسیدن کند چه اگر بعضی اجزا این زمین اخفض از بعضی بود آب
بان جانب اخفض میل کند چنانکه مقتضی طبع ویست و از برای تسویه زمین
آلتی سازند مثلث متساوی الساقین که آنرا گونیا گویند و اکثر آن بود که آن
آلت را از چوب سازند و باید که چوبهای دو ساق بوزن برابر بود و الا مقصود
حاصل نشود و بعضی زاویه راس آنرا قائمه سازند بجهة امتحان زوایای عمارات
و غیرها و منتصف قاعده آن نشانی کنند و از راس مثلث متساوی را در
آویزند و ان حجری بود ثقیل مثل سر کی از طرف خطی او بجهة باشد و سطح زمین را
چنان سازند که این مثلث بهر طرف که بگردانند شاقول بران نشانه آید
و چون چنین بود این سطح داخل در سطح افق حسی است و موازی افق
حقیقی و مقیاس حجری بود مستدیر مخروط الشکل و باید که ثقیل بود تا در موضع
خود قایم بایستد و بعضی آنرا از چوب سازند و قاعده آنرا منقوب سازند و سرب
یا ارزیز دران ریزند پس دایره در زمین هموار بکشند و مقیاس را بر مرکز

دایره نصب کنند

دایره نصب کنند بنوعیکه سهم مقیاس بر مرکز دایره عمود بود و بجهة
امتحان در سه موضع مابین محیط دایره و راس مقیاس اندازه گیرند
اگر هر سه برابر باشد آن مقیاس عمود بود بر این سطح مستوی که فی الحقیقه
سطح افقی است و سایه که در وقت غایت ارتفاع آفتاب از مقیاس برین
سطح افتد ظل نصف النهار بود و آنرا فی زوال خوانند و آن لا محاله اقصر
ظلی بود که دران مدار ازان مقیاس بحصول رسد و تقدیر ظل با قسام مقیاس
کنند و مقیاس را گاهی بدوازده قسم کنند و گاهی بهفت قسم پس اگر مقیاس را
هفت بخش کنند آن ظل را که ازان مقیاس حاصل شده ظل اقدام گویند
اقدام بجهة آن گویند که عادت عوام بان جاری شده است که تقدیر ظل به
قامت خود کنند و قامت را باقدام تقدیر میکنند و غالب آنستکه طول قامت
هر کس مساوی هفت قدم او باشد و بعضی شش قدم و نیم نیز قسمت کنند چه قامت
بعضی مردم باقدام او شش قدم و نیم می باشد و اگر مقیاس را بدوازده قسم
کنند آن ظل ماخوذ ازان مقیاس را ظل اصابع خوانند و اصابع بجهة آن
گویند که اغلب آن بود که اشیا را به شبر تقدیر کنند یا بجهة آنکه اکثر مقیاسها
که ازان ظل گیرند شبری بود و شبر هر کس مقدار دوازده اصبع باشد از
اصابع او و هر قدمی را بشصت دقیقه قسمت کنند و همچنین هر اصبعی را
و در تقویم تام در جدول آخر صفحه یمنی فی زوال هر روزی را باصابع

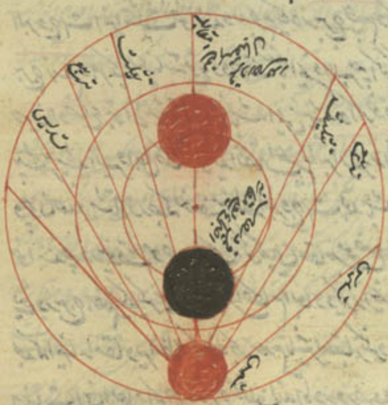
یا باقدام بازاء آن روز وضع کنند تا اگر کسی را احتیاج بفی زوال افتد از تسویه
زمین و نصب مقیاس و انتظار رسیدن ظل بغایت قصر و تقدیر آن فارغ باشد
بدو رقم یکی رقم اصبع اگر استخراج آن بحسب ظل اصابع کرده باشند یا قدم اگر بحسب
اقدام کرده باشند دوم دقیقه از اصبع یا قدم وگاه باشد که دو جدول آورند و
در یکی ظل بحسب اصابع ثبت کنند و در دیگری بحسب اقدام

باب هفتم

در معرفت نظر و تناظر و مجاسده و انتکاث و تحویل و عکس چون دو کوکب
از کواکب سیاره در یکجزو از فلک البروج یعنی منطقة البروج جمع شوند باین
معنی که یک نصف دایره که متحد باشد بقطبین بروج بطرف خط تقویم هر دو
گذرد آنرا اتصال کوکب کثیف قران و نسبت بجمیع هر دو مقارنه
گویند و این مقارنه حقیقت است و اگر در آن حال خط تقویم هر دو گذرد نسبت
بر یکدیگر منطبق باشد آنرا مقارنه عرضی حقیقی گویند و اگر هر دو خط که از مرکز
خارج گذرد و بمرکز هر دو بگذرد در سطح یک نصف دایره متحد بقطبین بروج
باشند آنرا مقارنه مرئیه خوانند و اگر خطین منطبق باشند آنرا مقارنه
عرضی مرئیه خوانند و لیکن غیر دو نوع مقارنه حقیقی در تقویم ثبت کردن
متعارف نیست و چون شصت درجه یعنی سدس از منطقة البروج باشد میان بعد
ایشان یعنی میان موضعین این دو کوکب آنرا تسدیس گویند و لابد یکی در
برج سیم دیگری بود یا در برج یازدهم و اگر میان موضعین ایشان نود درجه

بعد باشد که ربع منطقة البروج است آنرا تربیع گویند و هر آینه یکی در برج چهارم
دیگری بود یا در برج دهم و اگر بعد صد و بیست درجه باشد که ثلث منطقة
البروج است آنرا تثلیث خوانند و لابد هم یکی در برج پنجم دیگری بود یا در
برج نهم و هر یک از ین سه نوع دو صنف باشد ایمن و ایسر چه اگر کوکب تحتانی
در ین اوضاع بتوالی بیشتر فوقانی باشد ایمن باشد و اگر فوقانی بتوالی
بیشتر باشد ایسر و اهل احکام گویند اتصال ایمن را بنسبت ابر ایسر در اثر تفوق است
و چون صد و هشتاد درجه که نصف منطقة البروج است بعد باشد آنرا مقابله
خوانند چه در ین وقت موضع هر یک از کوکبین مقابل موضع آن دیگر باشند
یعنی در برج هفتم یکدیگر باشند و اهل احکام ابعاد دیگر را غیر از ین چهار
بعد که اینها را مقادیر انظار گویند بجهة عدم تاثیر اعتبار نکرده اند و بدایت
و نهایت این ابعاد اگر چه در برج مختلف اند اما در درجه و اجزاء آن متحد
باشند و هر یک از ین پنج نوع را که مقارنه و تسدیس و تربیع و تثلیث
و مقابله است نظر و اتصال و مشاکله نظر گویند و بعضی مقارنه را اتصال
بجرم خوانند باقی نظرات را اتصال شعاع و موضع قران را مطرح شعاع
قران و نهایت ابعاد معتبر را در سایر نظرات مطرح شعاع آن نظر گویند
و کوکب تحتانی را در ین امور ناظر و متصل و دافع و مدبر گویند آن دیگر را
منظور الیه و متصل به و قابل تدبیر پس قمر در این احوال دائما متصل باشد

و زحل متصل به و سایر کواکب متصف بهر دو صفت توانند شد بر خبیر بصیر ظاهرست
و صورت انظار بحسب تقسیم فلک بر اینگونه و نظرات قمر را با کواکب دیگر



مزاجات
و ممازجات
گویند بسبب
کثرت اتصال
قمر با سایر
کواکب
و امیزش
دادن
طبایع

ایشان بیکدیگر و قران نیرین را اجتماع خوانند بجهة آنکه اهل احکام شمس را
مذکر گیرند و قمر را مونث و این وضع بمنزله ملاقات ایشان بود و شاید
که این اصطلاح بنا بر خطاب کلام رب العزه باشد که و جمع الشمس و القمر
و مقابله ایشان را استقبال گویند بسبب آنکه قمر از شمس بعد از مقابله در طلوع
مبادرت نماید یعنی پیشی گیرد و مع هذا روز بروز متقارب باو شود
پس مستقبل او باشد چنانکه قبل از مقابله بسبب عکس این دو وضع مستدبر

او بود و بجهة این مبادرت است که او را در آن حال بدر گویند و بعضی گویند
که بدر ماخوذ است از بدره یعنی بدره که مملو باشد از زر یا حکمی که مملو
باشد از دمع چه در ین وقت صفحه قمر از نور پر میشود و از ین جهة است که منجمان
استقبال را امتلا نیز گویند و قران آفتاب را با یکی از خمسه متحیره احتراق آن
کوکب گویند بسبب تشبیه شمس بآتش و اختفاء کوکب تحت شعاع او باحتراق
و مقارنه یکی از کواکب سیاره را با یکی از عقدتین قمر مجاسده آن کوکب با آن
عقده گویند که بعضی ملاصقه است و بعضی آنرا داخل نظرات دانند و غیر از
مقارنه نظر دیگر را اهل احکام میان با عقدتین اعتبار نکنند چه ایشان را نور و شعاع
نیست و اختیار عقدتین قمر در مجاسده دون عقدتین کواکب دیگر بجهة آنست که
این دو عقده بعالم سفلی اقرب اند و خسوف و کسوف که دو امر عظیم اند در یکی از
عقده حادث میشود و سفلیین را با آفتاب غیر از احتراق اصلا نظرات دیگر
نباشد زیرا که مرکز جرم آفتاب و مرکز تدویر هر یک از سفلیین دائما مسامت
یکدیگرند تقریبا و از ین جهت است که حرکت وسطای ایشان را مثل حرکت وسط
شمس گرفته اند تا مسامت محفوظ بود پس لاجرم چون این دو کوکب بذروه و حضیض
تدویر خود رسند محترق گردند و چون از ذروه و حضیض مزایلت نمایند
هر آینه در یکی از دو طرف آفتاب باشند که آنرا طرف صباح و طرف مسا گویند
و هرگز از آفتاب زیاده از آنچه مقتضی نصف قطر تدویر ایشان است دور

شوند و غایت آن در زهره چهل و هفت درجه است و در عطارد بیست و هفت
درجه پس این دو کوکب را با افتاب الا احتراق نظری دیگر صورت نبندد
چه مقدار نظرات تسدیس که اقل مقادیر انظار است شصت درجه است و بطیکه
سفلیین را با افتاب است و در باب سیم اشاره بان رفته همین است
و ایشانرا یعنی سفلیین را با یکدیگر غیر از قران و تسدیس نظری دیگر نباشد
بسبب انکه مرکز تدویر این دو کوکب چنانکه گفتیم دائما مقارن یکدیگر اند
پس هیچ شک نیست که اینها را با یکدیگر قران متصور است و چون اتفاق
افتد که هر یک در طرفی از طرفین افتاب باشند هر آینه میان ایشان تسدیس
نیز ممکن بود چه غایت بعد ایشان درین حال از یکدیگر بقدر مجموع غایت بعد
هر یک از افتاب که آن از صد درجه متجاوز نیست تواند رسید و ظاهر است
که قدر تسدیس شصت درجه بیش نیست لیکن بمقدار نظرات دیگر نرسد چه حد
تربیع که اقل مقادیر انظار است بعد از تسدیس نود درجه است داما تناظر
که انرا اتصال وضعی نیز گویند بر دو نوع است یکی تناظر یومی و انرا
تناظر زمانی و اتفاق طریقت نیز گویند و آن بودن دو کوکب سیاره است در
دو طرف اول سرطان یعنی نقطه انقلاب صیفی بر وجهی که بعد موضع هر یک
ازان یعنی ازین دو کوکب از انجا یعنی از سر سرطان متساوی باشد و لابد
این بعد در یک کوکب بر توالی بروج باشد و در دیگری بر خلاف توالی مثلا

بجون کوکبا

چون کوکبی در ده درجه ثور بود و دیگری در بیست درجه اسد هر آینه میان
ایشان تناظر بود چه بعد هر یک از راس سرطان یک برج بیست درجه است
اول بر توالی و ثانی بر خلاف توالی و این نوع را اتفاق طریقت بان گویند
که در جزوی از منطقه البروج که متساوی البعد بود از نقطه انقلاب چنانکه سبق
ذکر یافت در باب سیم یک مدار رسم کنند پس هر دو در طریقی متفق باشند
و یومی و زمانی بسبب انکه زمان نهار یکی از دو و همچنین زمان لیل او با زمان نهار و
زمان لیل آن جزو دیگر متساوی بود چه هر دو بر یک مدار اند و تناظر مطلعی یعنی
نوع دوم ازین دو نوع تناظر تناظر مطلعیست و انرا اتفاق قوت نیز گویند
و آن بودن دو کوکب است از دو طرف اول حمل یعنی نقطه اعتدال ربیعی
بر وجهی که بعد موضع ایشان از انجا متساوی باشد و این بعد نیز در یک کوکب
بر توالی و در دیگری بر خلاف توالی بود مثلا چون کوکبی در پنج درجه دلو بود
و دیگری در بیست و پنج درجه ثور هر آینه میان ایشان این تناظر واقع شود چه بعد
هر یک از راس حمل یک برج بیست و پنج درجه بود اول بر توالی و ثانی بر خلاف
توالی و این نوع را مطلعی بسبب آن گویند که چون معدل النهار و منطقه البروج
دو دایره متقاطعند هر آینه قسمی منطقه البروج که بحرکت معدل متحرک
میشوند متفاوته المدة طلوع کنند و لابد آن مدت قوسی بود از معدل
النهار که بان قوس از منطقه طالع شود و انرا مطلع آن قوس منطقه خوانند

و در کتب هیات مبین شده است که مطالع دو برج یا دو جزو متساوی البعد
از اول حمل که تناظر دران متحقق میشود متساوی بود و اتفاق قوة بسبب آن گویند
که مطالع هر یک از دو جزو مذکور چنانکه گفتیم مساوی مطالع آن دیگر است
پس قوة یکی مثل قوة آن دیگری باشد در طلوع و غروب چه حرکت بمقدار
قوة است و چون در حرکت مساوی واقع بود در قوة نیز مساوات باشد
و چون کوکب متوجه نظر یا تناظر باشد یا کوکب متوجه مجاسده یکی از عقدتین
قمر شود و پیش از رسیدن به حقیقت آن نظر یا تناظر یا مجاسده حرکت یک کوکب
ازان دو کوکب مرتب یعنی اتصال یا کوکب مرتب مجاسده احدی العقدتین
متغیر شود بانکه بعد از استقامت با رجعت یا سرعت یا بطو یا راجع یا مستقیم
یا بطی یا سریع شود بسبب عوارض آن نظر یا تناظر یا مجاسده باطل شود
ان بطلان را انتکاث گویند و این معنی در نظرات میانه قمر و سایر سیارات
صورت نبندد و همچنین میانه شمس و هر یکی از متحیره چنانکه بر عالم علم هیات
مخفی نیست و انتکاث در لغت بمعنی عهد شکستن و تاب از ریسمان باز دادن
و وجه تسمیه ظاهر است و اهل احکام انتکاث را دلیل عهد شکستن و بیتمامی
کارها و نا امیدی دانند اما کوبیت که انرا طول نیز گویند عبارت است از انتقال نقطه
از آخر برجی باول برجی بعد از دو اگر انتقال آن نقطه از اول برج باخر برجی
مقدم باشد انرا عکس گویند یعنی عکس کوبیت و مراد از نقطه مراکز کوکب و عقدتین

قمر

[illegible]

قمر و نقطه اوج هر یک از سیاره و جوزهر است خمسه متحیره است لیکن کوبیت اوج
و جوزهرات خمسه متحیره در تقویم مشهور نیست و بعضی نقل کردن کوکب را از موضعی
بموضعی دیگر مطلقا نیز کوبیت گویند و کوبی قمر را از برجی به برجی اصطلاحا انتقال
گویند و در تقویم نظرات افتاب و خمسه متحیره و تناظرات و انتکاث و مجاسده
و کوبیت و عکس ایشان که لازم رجوع است و عکس کوبی قمر را نه عکس ذنب او را
چه آن بمقابله معلوم است در صفحه یمنی بر حاشیه یعنی در جدول اتصالات کلیه ثبت
کنند و شب و روز و ساعت گذشته ازان شب و روز که این اوضاع و
احوال دران واقع شود تعیین کنند و علامات اینها که مذکور شده اینست
ه علامات مقارنه س علامات تسدیس ع علامت تربیع ت علامت
تثلیث و انرا مرکز نقطه ننهند چه قرینه بران دالست   علامت مقا
بله است و استقبال و بجهة تمیز حرفها را ابلام مقابله الحاق کنند و چنین نویسند
علامت اجتماع است و از علامت تربیع بمقابله متمیز است   علامت
احتراق   علامت مجاسده   علامت تناظر ط علامت تحویل
ل علامت لیل و تمیز او از علامت استقبال بقراین میسر است م علامت یوم
و انتکاث و عکس را مقرح نویسند و کاه باشد که علامت کاف نویسند و انرا
همیشه منقوط سازند و هم چنین گاه باشد که علامت مجاسده را با راس
معسر و با ذنب معنب نویسند درین زمان این بیشتر متعارف و مصطلح است

وچون تناظر مطلق باشد بجهة تمیز هر یا بدل آن تناظر علامت حرف ع نویسند
واگر یومی باشد حرف م نویسند واگر ثبت یکی ازین دو حرف التزام کنند
هم مقصود حاصل شود و بعضی علامت تناظر زمانی در همان یومی باشد ظ نویسند
و علامت تناظر مطلق ظع و در نظرات و تناظرات اوّل علامت نظر یا تناظر
ثبت کنند پس علامت یک کوکب متصل بنظر یا تناظر که فلک او تحت فلک آن
کوکب دیگر باشد ثبت کنند پس علامت آن کوکب دیگر متصل به است پس علامت
روز اگر اتصال در روز باشد یا شب اگر در شب باشد پس علامت یکی از ایام
اسابیع و ملحق بعلامت روز یا شب پس علامت ساعات و دقایق گذشته از
اوّل روز یا اوّل شبی که در آن روز یا شب اتصال واقع شده باشد و اینها
هم مشروطست بانکه در جای رقم آن روز ثبت شود اگر مسافت صالح بوده
باشد والله نزدیک بان و در احتراقات خمسه متحیره علامت شمس ننویسند
چه علامت احتراق مشعرست بانکه قران کوکب با شمس است و رقم احتراق متصل
بعلامت کوکب محترق نویسند و در جاسده اوّل رقم جاسده نویسند
و بعد از ان رقم کوکب جاسد بعد از ان رقم عقده راس یا ذنب و اگر
علامت جاسده معینه یا معینه باشد اوّل رقم کوکب نویسند پس رقم
جاسده یعنی معینه یا معینه و علامت روز یا شب و اسابیع و ساعات
و دقایق بطریق مذکور ثبت نمایند یعنی به ترتیبی که در نظرات و تناظرات
مذکور شد

مذکور شد ثبت نمایند و در انتکاث بعد از کتابت لفظ انتکاث
یا علامت آن هر کدام اختیار کرده باشند علامت نظر اگر انتکاث نظری
باشد یا تناظر اگر تناظری باشد یا جاسده اگر جاسدی باشد نویسند
پس علامت کوکب تحتانی از دو کوکبی که در اتصال ایشان انتکاث واقع
شده باشد پس علامتی ان کوکب دیگر یا علامت یکی از عقدتین قمر اگر
انتکاث در جاسده شده باشد بر آن قیاس که در نظرات و غیرها
مذکور شد و در انتکاث ساعت و دقیقه ننویسند الا نادرا زیرا
که دریافتن وقت آن متعسرست خصوصا در علویین و در تحویلات
اوّل علامت تحویل ثبت کنند پس علامت کوکب محوّل پس علامت
برج محوّل الیه چه برج محوّل عنه بقرینه معلوم میشود پس علامت روز یا شب
اسابیع و ساعات و دقایق آن بر قیاس نظرات و غیرها و بعضی تحویل
شمس را به هر برج حجرت یا نوروز دیگر بغیر سواد ننویسند چه اهتمام شان
آن بیشترست و بر ین قیاس یعنی قیاس تحویل عکس ثبت کنند چنانکه
اوّل لفظ عکس نویسند پس علامت کوکب عاکس یا راس پس علامت برج
معکوس الیه و بعضی چون خواهند که عکس ثبت کنند بعد از علامت کوکب یا راس
لفظ طـ الی نویسند ظاهر السبب آنکه باشد که لفظ عکس که بمعنی رد است
در عرف نحاة با لام متعدی میشود و هر ضمیر بصیر ظاهرست که ایراد آن بیفایده

واگر نظر یا تناظر یا غیر آن از تحویلات و جاسدست و آنچه بعد ازین خواهد آمد
از رسیدن کوکب بمواضع معینه در نیم روز یا در نیم شب واقع باشد
بجهة تخفیف کتابت بجای علامات ساعات و دقایق رقم ف که علامت
نصف است نویسند و در تقویم قمر ساعات و دقایق از اینها که مذکور شد متروک
باشد و تناظر نیز درین زمان بعضی الله در تقویم تمام ننویسند باب هشتم
در معرفت شرف و هبوط کواکب و اوجات و حضیضات ایشان بر اذهان
مستقیمه مخفی نماند که اهل احکام نجوم بالهام و کهانت و تجربه و قیاس
از حلول کواکب در هر یکی از بروج و اجزاء آن ادراک تاثیرات سعد
و نحس کرده اند و انرا اعتبارات نهمی یکی از انجمله اعتبار شرف و هبوط کواکب است
چنانکه هر کوکبی را در برجی و درجه نوع قوتی یافته اند و انرا شرف آن
کوکب نامیده اند یا ضعفی انرا هبوط آن کوکب گفته اند پس مصنف بصدد بیان
موضع شرف و هبوط هر یکی برآمده میفرماید که شرف آفتاب در نوزدهم
درجه حمل است و شرف قمر در سیم درجه ثور و شرف زحل در بیست یکم درجه
میزان و شرف مشتری در پانزدهم درجه سرطان و شرف مریخ در بیست
هشتم درجه جدی و شرف زهره در بیست هفتم درجه حوت و شرف عطارد
در پانزدهم درجه سنبله و در عقدتین قمر نیز اعتبار شرف کرده اند و گفته اند
شرف راس در سیم درجه جوزاست و شرف ذنب در سیم درجه قوس
وچنانکه

[illegible]

وچنانکه اهل عربیه اوّل تتبع و استقراء کلام عرب کرده اند و در ثانی الحال بجهة ضبط
قواعد صرف و نحو دلائل استحسان ایراد نموده اند همچنین اهل احکام بعد از تجربه
قیاس و دلایل و نکات مستحسنه بجهة این معتبرست در مداخل خود مذکور ساخته اند
و اعتبار اشراف از ثبوت طالع عالم کنند و گویند سرطان طالع عالم است
و چون اوتاد آن زایچه که طالع و عاشر و سابع و رابع است هر آینه بروج منقلبه اند
سزاوار آنست که شرف شمس و کواکب علویه که ابطاء سایر سیاره اند دری بروج
باشد تا مقاومت آن انقلاب کنند پس شرف مشتری که کوکب حیوة و بقا است
لایق آنست که در سرطان باشد که وتد طالع است چه طالع متعلق بجسد و نفس است
و شرف آفتاب که پادشاه کواکب است مناسب آنست که در حمل باشد که بیت عاشر است
چه عاشر اعلی بیوت است و متعلق است بحکومت و دولت و شرف زحل که کوکب
دهقنت و فلاحت است موافق آنست که در میزان باشد که بیت رابع است
چه رابع خانه ضیاع و عقارست و شرف مریخ که کوکب مخالفت و عداوت است
قیاس آنست که در جدی باشد که بیت سابع است چه بیت سابع بیت اضداد
و خصومت و شرف قمر که خلیفه و معین آفتاب است اصل آنست که مجاور شرف
او باشد پس ثور که مجاور حمل است شرف قمر شد و چون زهره سعدست و کوکب
نظافت و نزاهت و بیت نهم متعلق است بدیانت و تقوی و طهارت
باید که خانه نهم که برج حوت است شرف او باشد و شرف عطارد که کوکب علم

[illegible]

وعقل و فراست و کیاست سزاوار آنست که در سنبله باشد که برج انسی
و بیت ثانیست چه بیت ثالث متعلق است بعلم و ادب و تعلیم و تعلم و چون
موضع شرف هر یک ازین کواکب ناظر است بطالع و عقدتین و قمر از کواکب نیستند
اولی آنستکه شرف ایشان در موضعی باشد که از طالع ساقط باشد و بیوت
ساقطه دوم و ششم و هشتم و دوازدهم است پس از اینها بیت دوازدهم را
بجهت شرف راس اختیار کرده اند که جوزهرست بسبب مجاورت او بثور که شرف
قمرست و چون ذنب مقابل راس است پس باید که شرف او نیز مقابل شرف
راس باشد پس قوس که مقابل جوزهرست و از بیوت ساقطه است شرف او باشد
و معرفت طالع و سایر بیوت و منسوبات هر یک بعد ازین به تفصیل معلوم
گردد ان شاء الله تعالی و اهل این فن گویند که بودن در برج شرف مثل تشخص
باشد در مملکت خود با حکومت و سلطنت و موضع هبوط هر یک از اینها
یعنی ازین کواکب در درجهٔ مقابل شرف ایشان باشد یعنی در برج هفتم
بهمان درجه مخفی نماند که دو درجه متقابل در فلک ضد یکدیگرند و همچنین دو
برج چه اگر یکی از آن فوق الارض بود آن دیگر تحت الارض باشد و اگر
یکی طالع باشد آن دیگر غارب بود و اگر یکی در سمت الراس بود آن دیگری
در سمت القدم باشد و اگر یکی صاعد بود در ارتفاع آن دیگر هابط باشد
در انحطاط پس ضد یکدیگرند و چون هبوط در تاثیر نیز ضد شرف است

باید که در موضع

باید که در موضعی باشد که مقابل موضع شرف بود بنا و علی هذا هبوط شمس در
نوزدهم درجهٔ میزان است و هبوط قمر در سیم درجهٔ عقرب و هبوط
زحل در بیست یکم درجهٔ حمل و هبوط مشتری در پانزدهم درجهٔ جدی
و هبوط مریخ در بیست هشتم درجهٔ سرطان و هبوط زهره در بیست هفتم
درجهٔ سنبله و هبوط عطارد در پانزدهم درجهٔ حوت و هبوط راس
در سیم درجهٔ قوس و هبوط ذنب در سیم درجهٔ جوزا و منجمان هند
در اعتبار درجات خلاف جمهور کرده اند بنوعی که سید الفضلا و املح
العلما غیاثا منصورا در مواضع النجوم ایراد فرموده اند و میانه جمهور
نیز خلاف است در آنکه اطلاق شرف و هبوط بر همان درجه باید کرد یا
بر تمام برج یا بر اوایل برج تا درجهٔ شرف اینست که مصنف بعد بیان مذهب
مختار در زائچه میفرماید که در برج شرف همه شرف باشد و در زمان هبوط
نیز همه هبوط الا آنکه آن درجه اقوی بود پس چون کوکب به برج شرف
یا هبوط تحویل کند ابتداء قوة هر یک بود در روز بروز متزاید شود تا آن
درجه و آنجا در کمال قوت بود و بعد از آن شروع در تناقص کند تا که در
حین حلول برج دیگر منتفی شود و بعضی برین رفته اند که هر کوکبی را
بعد از درجهٔ شرف حدیست که شرف آنجا منقطع میشود و آن حد اقصی مر
تا بیست پنجم درجهٔ حمل است و ماه را تا بیست سیم ثور و زحل را با مشتری

تا بیست ششم سرطان و مریخ را تا آخر جدی و زهره را تا دوازدهم حمل
و عطارد را تا بیست یکم سنبله و در تحقیق درجات این طایفه دلیل
بسیار گفته اند و اکثری از آن خرافات است نیک در خواطر قرار نمی یابد
حقیقت آنستکه درین اعتبار بلکه در جمیع اعتبارات احکامیان بهم
متشبث بتجربهٔ سلف شوند و متعرض دلیل نشوند کما قال امام هذه الصناعة
ابو الحسن کیا کوشیار الجیلی فی مجمل الاصول و من المتفردین بالعلم الذی
ای الاحکام من یاتی علی جزئیاته بحجج علی سبیل النظر و الجدل و یظن
انها برهان لجهله بطریقة البرهان فان الذی ینبغی ان یعتقد فی هذا العلم
انه مدرک بالتجربة و القیاس اما اوجات کواکب چون مصنف از تحقیق
موضع شرف و هبوط کواکب فارغ شد شروع نمود در تحقیق مواضع
اوجات و حضیضات ایشان بدانکه اوج در لغت معرب اوگ است
و آن کلمه ایست هندی بمعنی علو چه ابعد نقطه ایست از محیط خارج مرکز
نسبت بمرکز عالم اما حضیض کلمه ایست عربی الاصل بمعنی پستی چه اقرب
نقطه ایست از محیط خارج مرکز بمرکز عالم و بلغت یونانی اوج را منجیون
و حضیض را افرنجیون گویند و چون حقیقت اوجات کواکب را در
ضمن بیان هیآت افلاک جزئیهٔ ایشان مبین ساخته ایم اینجا حاجت
بتکرار نیست پس گوییم تقویم اوج که آنرا اینجا نیز اوج گویند قوس بود

از منطقه

از منطقة البروج میان اول حمل و موضع اوج بر توالی و مراد بموضع
اوج طرف خطی بود که از مرکز عالم خارج شود و بنقطهٔ اوج گذشته بفلک
اعلی منتهی شود و اگر نقطهٔ اوج در سطح منطقة البروج باشد چنانکه
در شمس است و الا نقطهٔ تقاطع دائرهٔ عرض است که بطرف خط مذکور
گذرد با منطقة البروج آن تقاطع که اقرب است بطرف خط مذکور چنانکه
در سایر کواکب است و چون ممثلات سوای ممثل قمر بقدر حرکت ثوابت
متحرک کنند هر آینه اوجات این کواکب که نقاط مشخصه اند از ممثلات
نیز بان حرکت متحرک باشند و از اینجاست که مصنف در تحقیق مواضع
اوجات رعایت تاریخ کرده میفرمایند که در سنه اربع مائه ملکشاهیه
به محاسبهٔ زیج خاقانی موضع اوج آفتاب یعنی انتهاء قوس مذکور در دوم
درجهٔ سرطان بود و موضع اوج زحل در سیزدهم درجهٔ قوس و موضع اوج
مشتری در دوم درجهٔ میزان و موضع اوج مریخ در نوزدهم درجهٔ اسد و
موضع اوج زهره در بیست ام درجهٔ جوزا و موضع اوج عطارد یعنی اوج مدیر او
نه اوج حامل او در پنجم درجهٔ عقرب و موضع حضیض هر کدام دائما در مقابل
موضع اوج ایشان باشد یعنی در برج هفتم بهمان درجه چه اوج و حضیض
دو نقطهٔ متقابل اند از فلک سوی اوج و حضیض عطارد که با یکدیگر متقابل
نیستند بلکه حضیض حقیقی او که عبارتست از اقرب ابعاد مرکز تدویر است از

بمرکز عالم بر جهه نقطه تثلیث اوج مدیر است چنانکه اهل هیأت باستقرا معلوم
کرده اند پس عطارد را سه حضیض باشد یکی حضیض مدیر که مقابل اوج
مدیر است و دو حضیض حقیقی که بر دو نقطه تثلیث او است و در اول سال
پانصد و هیجده ملکشاهیه که زمان تحریر این شرح است بر محاسبه زیج جدید
الغ بیک اوج آفتاب در چهار درجه و چهل و دو دقیقه و پنج ثانیه سرطان بود
و اوج زحل در نوزدهم درجه و یازده دقیقه و سی و هشت ثانیه قوس و اوج
مشتری در یک درجه و ~~دوازده دقیقه و پنجاه و پنج ثانیه اسد~~ چهل و هفت دقیقه
سی و هشت ثانیه میزان و اوج مریخ در بیست و چهار درجه و دوازده دقیقه و
پنجاه و پنج ثانیه اسد و اوج زهره در بیست و چهار درجه و چهل و یک دقیقه و سی
و دو ثانیه جوزا و اوج عطارد در شش درجه و چهل و چهار دقیقه و سی و پنج ثانیه
عقرب و مخفی نماند که از آنچه مصنف از زیج خاقانی نقل کرده تا آنچه ما از زیج
جدید استخراج کردیم با آنکه حرکت بین الزمانین منظور داریم تفاوت
بسیار میکند والله اعلم بحقیقة الحال و هو خیر الواقفین و اسرع الحاسبین
و اگر کسی اراده کند که در سالهای بعد از این مواضع اوجات بداند بعدد
هر سالی که از این تاریخ گذشته باشد پنجاه و دو ثانیه بر موضع اوج هر کوکب
افزاید مطلوب حاصل آید و از مواضع اوجات موضع رأس هر یک
از خمسه متحیره نیز استنباط توان کرد چنانکه پنج برج از اوج زحل و دو برج

بیست و دو درجه از اوج مشتری و سه برج چهارده درجه از اوج مریخ
و سه برج از اوج زهره نقصان کنند و سه برج بر اوج عطارد افزایند
باقی با حاصل موضع رأس هر یک از این کواکب باشد و در تقویم شرف
هبوط آفتاب و خمسه متحیره و رأس را یعنی وقت وصول هر یک با اول
درجه شرف در صفحه یمنی در میان اتصالات کلیه نویسند چنانکه اول علامت
شرف یا هبوط نویسند پس علامت کوکب با رأس ملحق بعلامات شرف
یا هبوط پس علامت روز یا شب که در آن شرف و هبوط واقع شده باشد
پس اسابیع و ساعات و دقایق بطریق نظرات ثبت کنند و همچنین رسیدن
کواکب مذکوره یعنی آفتاب و متحیره را باوجات و حضیضات ایشان
بهمین طریقه که مذکور شد در میان اتصالات کلیه ثبت کنند بر طبایع
سلیمه مخفی نماند که اکثری از منجمان مشهور را در این موضع خطائی واقع است پس
فاحش و بیان آن چنان است که اصحاب رصد در شمس و علوییین نقطه دیگر را غیر
اوج اوج نامیده اند و آنرا در زیجات ثبت کرده بنابر سهولتی که در عمل ظاهر
میشود و بیان آن اینجا لایق نیست و این جماعت از بی بضاعتی چون پی بحقیقت
این امر نبرده اند وقت رسیدن کواکب را بآن نقطه بعقیده آنکه اوج است
استخراج کرده در تقاویم ثبت میکنند و حال آنکه کوکب هنوز باوج حقیقی در
شمس متأخر است از آن نقطه بده درجه تقریبا و در زحل به هفت درجه و در

داخل شده احوال اوج حقیقی

مشتری بدوازده درجه و آنچه در اوج گفتیم در حضیض نیز بعینه وارد است
کما لا یخفی و هر اولوا الالباب ظاهر است که اثر بر اوج و حضیض حقیقی مترتب است
نه بر اوج و حضیض اعتباری و علامت شرف کوکب در تقویم ف باشد
و از هبوط ط و از رسیدن کوکب باوج ه و از رسیدن بحضیض حض یا حضه
و در اکثری از تقاویم علامت شرف را بسبب آنکه مشتبه باحتراق نشود و
هم چنین هبوط را به تبعیت شرف بحمره یا بنوعی دیگر غیر سواد نویسند
و قمر در هر اجتماع و استقبال در اوج باشد و در هر تربیعی که او را با آفتاب
باشد در حضیض بر اصحاب فطرة پوشیده نماند که صانع این مصنوعات
عالیه بحکمت بالغه چنان ساخته است که خط وسط شمس دائما یا مقارن
مرکز تدویر قمر و نقطه اوج یا متوسط است میانه ایشان و بیانش آنست
که چون این هر سه با یکدیگر دو نقطه از فلک البروج متعدد اول حد مجتمع شوند
هر شبانه روز مرکز تدویر قمر که بحرکت حامل متحرک است بیست و چهار درجه
بیست و دو دقیقه بتوالی از آن نقطه حرکت کند و اوج بحرکت مایل و جوزهر
بمقدار یازده درجه و دوازده دقیقه بخلاف توالی از آن نقطه جدا میگردد
تا یعنی اوج در هر دو فلک ظرف حامل و مایل بمقدار مذکور حرکت مرکز
تدویر را رد کند پس بعد مرکز تدویر از خط وسط شمس سیزده درجه ده
دقیقه ماند و چون خط وسط شمس پنجاه و نه دقیقه بتوالی حرکت کند لا محاله

بهمین مقدار مرکز تدویر نزدیکتر و از اوج دورتر شود و ما بین او
و هر یک از اوج و مرکز تدویر دوازده درجه و یازده دقیقه شود
و از این جهت که حرکت حامل را بعد مضاعف خوانند یعنی بعد مرکز تدویر
از اوج حاصل آید و از آنچه گفتیم لازم می آید که مرکز تدویر قمر همیشه در
اجتماع و استقبال وسطی در اوج باشد و در تربیعی که او را با خط
وسط شمس افتد در حضیض و در بحثی که ماه را با آفتاب است و در باب سیم
موعود بود همین است پس مرکز تدویر در هر ماهی دو بار باوج و دو
بار بحضیض رسد و اینکه مصنف بجای مرکز تدویر ذکر قمر کرده و از ذکر
اجتماع و استقبال مطلق اجتماع و استقبال حقیقی خواسته اند وسطی و
همچنین از تربیع مراد او تربیع حقیقی است نه وسطی ظاهر است که قصد
تقریب کرده **باب نهم** در معرفت طالع اجتماع و استقبال و جزء
ایشان طالع در اصطلاح قوم جزویست از منطقة البروج که در وقت
مفروض بر افق شرقی باشد یعنی بر طرف شرقی افق حقیقی پس اگر آن وقت
زمان ولادت شخص بود آنرا طالع آن شخص گویند و اگر در اول سال
شمسی بود آنرا طالع سال گویند و اگر وقتی دیگر بود آنرا بآن وقت اضافه
کنند و آنچه بر افق غربی باشد در آن وقت هم از منطقة البروج آنرا
سابع گویند و آنچه از منطقة البروج در آن وقت بر دایره نصف النهار

از خط وسط شمس مضاعف بعد مرکز
تدویر ١٢١٢

باشد از طرف فوق الارض انرا عاشر گویند از طرف تحت الارض رابع
و هر خانه که بعد از طالع بود بر توالی انرا ثانی گویند و انچه بعد از ثانی باشد
ثالث و همچنین تا آخر که ثانی عشر است و ثانی عشر متصل بطالع باشد و تفصیل
این اجمال بر وجه کمال آنست که اهل تنجیم فلک البروج را بدوازده قسم تقسیم
کنند و انرا تسویة البیوت خوانند و این تقسیم بوسیلهٔ شش دایره
عظیمه باشد یکی ازان خود افق است که بر مبدأ قسم اول و هفتم که طالع
و سابع است گذرد و دیگر نصف النهار که بر مبدأ قسم دهم که عاشر و
رابع است گذرد و قوم را در مبادی این بیوت اربعه که ازین دو دایره
بحصول میرسد اصلا خلافی نیست و لهذا مصنف بیان ابتداء التعیین
نموده اما در مبادی سایر بیوت خلاف کرده اند انچه جمهور برانند آنست که نصف
شرقی قوس النهار جزء طالع و نصف شرقی قوس اللیل انرا به سه قسم متساوی کنند
دو دایرهٔ میول بمبادی این اقسام بگذرانند و انچه مخترع استاد ابو ریحان
بیرونی است که انرا اکثر محققین خوانند آنست که هر یکی از ارباع دایرهٔ اول
سموات است میان افق و نصف النهار به سه قسم متساوی کنند و دایرهٔ اول
سموت دایره باشد که بسمت الراس و سمت القدم و دو نقطهٔ مشرق و
مغرب گذرد و دو دایرهٔ عظام بمبادی این اقسام بگذرانند بشرط که
مار باشند بنقطهٔ شمال و جنوب که دو نقطهٔ دایرهٔ نصف النهار و افق اند

وانچه معتقد حبش حاسب آنست که هر یک از دو قوس افق را که واقع است میان
جزو طالع و نقطهٔ جنوب و شمال به سه قسم متساوی کنند و دوایر ارتفاع
بمبادی ان اقسام بگذرانند و اینطریق را محققین تزییف کرده اند چه اگر
منطقة البروج بسمت الراس گذرد باینطریقه تسویة البیوت میسر نگردد و انچه
مستعمل منجمان است آنست که هر یک از دو قوس را از منطقة البروج که واقع است
میان افق و نصف النهار به سه قسم متساوی کنند و بمبادی این اقسام دوایر
عرضیه بگذرانند و چون منطقة البروج بدوایر مفروضه بیکی ازین طرق بدوازده
قسم شود هر قسم را بیتی خوانند و ابتداء اقسام مراکز بیوت خوانند و ابتداء
از طالع کرده بر توالی بشمرند و چون شکل مدور یا مربع بکشند و دران دوازده
خانه رسم کنند و طریق رسم آن بحسب عادات مختلف است و بالجمله انرا بر وجهی
رسم کنند که متصل باشد بعضی ازین خانها به بعضی دیگر و خانهٔ دوازدهم که اخیر
بیوت است متصل بخانهٔ اول باشد و در هر خانه درجهٔ اول یکی از بیوت
دوازده گانه یعنی قوسی از منطقة البروج که واقع باشد میان اول حد و مرکز
انخانه بر توالی ثبت کنند و مواضع کواکب سیاره و عقدتین قمر در خانه ازان
ازان خانها که افتد نیز ثبت نمایند و انرا یعنی ان شکل را زایچه خوانند که
ماخوذ است از زیچ معرب زه بارچه و آن خیطیست که بنایان انرا در استوای
عمارت بان رجوع است و در صحاح مذکور است که اصمعی گفته است که بر من ظاهر

نیست که لفظ زیچ عربی الاصل است یا معرب و بعضی گفته اند که زایچه مشتق است
از زایس بقرینهٔ انکه اکثر استعمال آن در مولید است اما جزو اجتماع جزئیست
از منطقة البروج که دران جزو اجتماع واقع باشد یعنی جزوی که موضع نیرین
دران متحد باشد و جزو استقبال جزویست هم از منطقة البروج که دران استقبال
واقع باشد و در حقیقت استقبال در جزو متقابل متحقق میشود لیکن چون
احد الجزئین را ثبت نمایند آن جزو دیگر بمقایسه معلوم شود پس اگر استقبال در
روز بود ان جزو یعنی جزو استقبال موضع افتاب بود بجهت انکه درین هنگام
آن جزو که موضع افتاب است فوق الارض بود و این جزو فوق الارض را
در استقبال اعتبار کنند و اگر استقبال در شب بود موضع قمر جزو استقبال بود
چه درینوقت آن جزو که موضع قمر است فوق الارض باشد و اگر اتفاق افتد
که استقبال در احد طرفی حقیقی نهار روی دهد در انحال جزو استقبال موضع
آن نیر بود که بر افق شرقی بود و در تقویم تام و تحت طالع و عاشر اجتماع و استقبال
مقرون با جزای ان در جدول باریک در میان جدول اتصالات کلیه بیاورند
بان طریق که اول علامت اجتماع و استقبال ثبت کنند پس علامت روز یا شب
متصل بیکی از ایام اسابیع پس اسامی شهر عربی هلالی پس رقم ان شهر و ساعات
و دقایق گذشته از اول روز یا اول شب که در آن اجتماع یا استقبال واقع
شده پس طالع اجتماع و استقبال به سه رقم وضع کنند اول رقم برج دوم

درجه سیم دقیقه و برین قیاس یعنی بر قیاس طالع هر یکی از عاشر و جزو را
به سه رقم ثبت کنند و چون طالع و عاشر ثبت شود هر اینه سابع و رابع بمقایسه
معلوم گردد چه سابع مقابل طالع باشد و رابع مقابل عاشر کما لا یخفی و چون
خواهند که ارقام کمیت هر یک از ساعات و طالع و عاشر ثبت کنند اول علامات
آن را بنویسند و علامات انها اینست عه ساعت لع طالع شر عاشر
و لفظ جزو را مفرج ملحق بالف لام ثبت کنند پس حروف من تبعیض پس رقم
برج که مبعض است پس رقم درجه و دقیقه که بعض است و گاه باشد که بجهت تسهیل
و تخفیف کتابت علامت روز یا شب و ساعات و دقایق اجتماع و استقبال
درین جدول نیارند چه آن از صفحهٔ یسری معلوم میشود زیرا که مقارنه و
مقابلهٔ شمس که در صفحهٔ یسری بازاء هر روز واقع است عبارت از اجتماع
و استقبال است کما لا یخفی و بعضی از منجمان در تقاویم تامه خواهند که زیاده تدقیق
نمایند جهت هر اجتماع و استقبال علیحده زایچه وضع کنند یکی در اول صفحهٔ یمنی
و دیگری در اول صفحهٔ یسری و گاه باشد که هر دو را در اول صفحهٔ یسری وضع
کنند چون نصف ظاهر و نصف خفی منطقة البروج بدایرهٔ نصف النهار در
اغلب اوقات به دو قسم مختلف منقسم میشود لاجرم گاه بود که برجی که بجنب عدد عاشر
برج طالع بود بجنب واقع عاشر نباشد بجهت انکه بر دایرهٔ نصف النهار نباشد
بلکه در طرف شرقی دایرهٔ نصف النهار بود و درینحال در اکثر معموره

برج نهم طالع عاشر باشد یا در طرف غربی او بود و در اینحال در اکثر مسکون
برج یازدهم طالع عاشر باشد مثلا در بلده فاخره هرات حمیت عن الآفات
والبلیات هرگاه طالع بیست و پنج درجه دلو باشد عاشر بحسب عدد برج عقرب بود
اما بحسب عدد درجه قوس آید که برج یازدهم است که جزء درین وقت آنچه بر دایره
نصف النهار است و برج عقرب در طرف غربی او و درین هنگام بسبب این اختلاف
در بیت دهم در زایچه چنین نویسند د من دحط یعنی عاشر که برج عقرب است
بحسب عدد و از برج قوس نهم درجه است بحسب عدد و ایضا در بلده هراة هرگاه سی
درجه ثور طالع باشد برج عاشر بحسب عدد دلو بود اما بحسب عدد بیست درجه
جدی افتد که برج نهم است چه درینوقت آن بر دایره نصف النهار است و برج
دلو در طرف شرقی او بود درین هنگام چنین نویسند یا من طک یعنی
عاشر که برج دلو است بحسب عدد از برج جدی بیست درجه است بحسب عدد و رابع
که مقابل عاشر است نیز باین نوع مختلف شود و مثل این اختلافات که گفتیم
در خانهای دیگر غیر از طالع و سابع نیز واقع شود چون در تسویة البیوت
منطقة البروج باقسام مختلفه منقسم هر آینه گاه باشد که مرکز دو بیت در
یک برج سیم آن بیت واقع شود یا مرکز دو بیت در یک برج افتد و باین
سبب بعضی یا اکثر از بیوت بحسب عدد و عدد بر قیاس عاشر مختلف شود
مثلا چون همین بیست و پنج درجه دلو که مصنف بمثال آورده در بلده مذکوره
طالع باشد

طالع باشد بیت حادی عشر که بحسب عدد قوس است بحسب عدد سی درجه جدی واقع
شود پس او را درین هنگام چنین باید نوشت ح من طح و بیت ثانی عشر که بحسب عدد
حوت است بحسب عدد اول درجه حمل افتد پس او را درینحال چنین باید نوشت یا
من لا و بیت ثالث که بحسب عدد حمل است بحسب عمل پنج درجه ثور افتد پس او را
چنین باید نوشت ب من ا ه و بیوت نظایر اینها که خامس و ثامن و تاسع است
نیز برین قیاس بود و چون نقطه طالع مبداء تقسیم بیوت است درو اختلاف
نباشد و همچنین در سابع چون مقابل اوست باب دهم در معرفت
نطاقات کواکب سبعه و ظهور و خفاء خمسه متحیره و رؤیت اهله اولا
بباید دانست که در ثخن خارج مرکز دایره موهومه را که آفتاب بر او حرکت
میکند منطقه خارج مرکز گویند و همچنین در ثخن حامل هر کوکب دایره را
که مرکز تدویر بر آن متحرک است منطقه حامل آن کوکب گویند و اهل این صناعت
منطقه خارج مرکز آفتاب را و همچنین منطقه حوامل سایر کواکب و منطقه
تداویر اینها را چهار قسم کرده اند بر وجهی که دو قسم فوقانی که متساویند اعظم است
از دو قسم تحتانی که ایضا متساویند و آن اقسام را نطاقات خوانند این است
معنی قول مصنف که هر یکی از کواکب سبعه سیاره را در فلک اوج این یعنی فلک
خارج مرکز هر یک چهار نطاق است که آنرا نطاقات اوج گویند و هر یک
از خمسه متحیره و قمر را که ذو تدویرند در فلک تدویر این چهار نطاق دیگر است

و آنرا نطاقات تدویر گویند و منطقه بیک معنی اند و بعضی گویند که منطقه
اخص است از نطاق چه نطاق در لغت هر چیزی را گویند که بر میان بسته شود
و منطقه میان بند متعارف را گویند و علی التقدیرین اطلاق نطاق بر
اقسام از قبیل اطلاق کل است بر جزء و بعد هذا مخفی نماند که بعضی از تقسیم
نطاقات اختلاف ابعاد را اعتبار کرده اند و بعضی اختلاف سیر را معتبران
ابعاد گویند که مبداء نطاق اول در هر دو فلک دورترین نقطه بود از منطقه
این بنسبت بمرکز عالم و مبداء نطاق سیم نزدیکترین نقطه هم منطقه
این بنسبت بمرکز عالم و معتبران سیر گویند که مبداء نطاق اول در هر
فلک آنجا بود که حرکت هر یک بنسبت بمرکز عالم در کمال بطوء بود چنانکه در
خارج مرکز مطلق و در تدویر قمر است یا در کمال سرعت چنانکه در تداویر
خمسه متحیره است و مبداء نطاق سیم آنجا که در کمال سرعت بود چنانکه در خارج
مرکز مطلق و تدویر قمر است یا در کمال بطوء چنانکه در تداویر خمسه متحیره است
پس بحسب هر دو [illegible] مبداء اول و سیم در خارج مرکز اوج و حضیض و در تدویر
ذروه و حضیض مرئی بود کما لا یخفی علی من له ید فی العلم الهیئة و مبداء نطاق
دوم و چهارم نزد معتبران ابعاد دو نقطه بعد اوسط باشد بحسب مسافت
یعنی بعدیکه واسطه باشد میان بعد ابعد و بعد اقرب و آن در خارج مرکز دو نقطه
تقاطع منطقه اوست با دایره مرسومه بر مرکز عالم بمقدار بعد مرکز تدویر
از مرکز عالم

از مرکز عالم و نزد معتبران سیر دو بعد اوسط باشد بحسب سیر یعنی موضعی که
که آنجا حرکت نه سریع باشد نه بطیء و آن در تدویر دو نقطه مماس منطقه اوست
با دو خط که از مرکز عالم بجانب او رسد و در خارج مرکز شمس و عطارد دو طرف
خطی است که از مرکز عالم عمود شود بر خط مار باوج و حضیض و در حوامل علویه
و زهره دو طرف عمودیست که از مرکز حامل خارج شود بر قطری که باوج و حضیض
این میگذرد و در حامل قمر دو طرف عمودیست که خارج شود بر خط مار باوج
و حضیض او از نقطه بر همان خط که بعد او از مرکز عالم در طرف حضیض
بمقدار یازده جزو و ثلثان جزو است تقریبا باجزائی که نصف قطر فلک
مایل او شصت باشد و بر علمای هندسه بر اینها آگاه کرده اند لیکن ایراد آن اینجا
مناسب نیست و نطاق اول اوج آن بود که چون آفتاب یا مرکز تدویر سایر
کواکب از اوج گذرد درو باشد و باقی بر توالی حرکت خارج مرکز و نطاق
تدویری آنکه چون مرکز کوکب از ذروه مرئی گذرد درو باشد و باقی بر توالی
حرکة تدویر و کوکب در نطاق اول و دوم هابط بود و در نطاق سیم و چهارم
صاعد و در نطاق چهارم و اول مستعلی بود و در نطاق دوم و سیم منخفض و اهل احکام
اینها را از جمله قوة و ضعف کواکب شمرند چنانکه در باب نوزدهم معلوم کرده شد ان شاء الله
تعالی و ازین دو شکل تدویری و حاملی تصور آنچه شد توان نمود تا متفهم او
در تقویم تمام نطاقات اوج و تدویری کواکب باعتبار ابعاد یا سیر هر کدام

اختیار کرده باشند در صفحهٔ یمنی در سر جدا اول تقویم ایشان ثبت کنند تا معلوم شود
که در سر هر ماه از ماههای جلالی مرکز تدویر هر کوکب در کدام نطاق اوج و کوکب

خود

خود در کدام نطاق تدویر است و علامت اینها یعنی علامت هر یک از نطاقات
اوج و تدویر اینست قاح نطاق اول اوجی سدح نطاق دوم اوجی
قحح نطاق سیم اوجی قدد نطاق چهارم اوجی قار نطاق اول
تدویری قود نطاق دوم تدویری قحر نطاق سیم تدویری قدد
نطاق چهارم تدویری و گاه باشد که چون کوکب یا مرکز تدویر در یک
نصف النهار در آخر نطاقی باشد و در نصف النهار دیگر که بعد از وی است
بنطاق دیگر رود علامت این نطاق را که باو منتقل شده در ما بین
آن دو نصف النهار در اثنای تقویم آن کوکب بیارند تا معلوم شود که مرکز تدویر
یا کوکب در کدام شبانروز بآن نطاق انتقال کرده و چون حرکة افلاک
قمر اسرع است از افلاک سایر کواکب گاه باشد که از جهت نطاقات قمر دو جدول
باریک در طرفین جدول تقویم او بیاورند و در یکی که طرف یمین تقویم است
عدد نطاق اوج و در دیگر که طرف یسار است عدد نطاقات تدویر او ثبت
کنند چه اگر در اثنای تقویم او ثبت کنند چنانکه در سایر کواکب اعلام در آن
جدول بسیار مخشوش و درهم رفته شود اما ظهور و خفاء خمسهٔ متحیره مراد از
ظهور کوکب اول ظهوریست که او را باشد در یکی از دو طرف شب بعد از آنکه
در تحت شعاع آفتاب مختفی بوده باشد و مراد از خفاء کوکب اول در آمدن اوست
در تحت شعاع آفتاب بر وجهی که اصلا مرئی نشود در یکی از دو طرف شب بعد از آنکه

او را ظهور بوده باشد و مخفی نماند که ظهور و خفاء کواکب مختلف میباشد بسبب
کثرت و قلت بعد از زمین و بسبب اختلاف عرض شمالی و جنوبی و بسبب سرعت
و بطوء و بسبب کثرت مطالع و مغارب اجزاء بروج و قلت آن و اگرچه صفا
و کدورت هوا و حدة و کلل بصر را نیز درین باب دخل است لیکن آنرا اعتبار
نکنند اما کیفیت ظهور و خفاء آنستکه هر یک از کواکب علویه پیش از احتراق
بچند روز در مغرب مختفی شوند و بعد از آن بچند روز در مشرق ظاهر شوند
بسبب آن بود که چون شمس از مقابله کوکب علوی منصرف شود هر آینه بواسطه سرعت
در طلوع بر کوکب سبقت گیرد و روز بروز متقارب باو شود تا که بعد بینهما بنحت
درجه آید و کوکب را درین حال موربی خوانند بسبب آنکه شبانگاه نزدیک بافق
غربی مرئی شود و هر چند بر آید نزدیکتر شود تا در حوالی افق در تحت شعاع آفتاب
مختفی شود و درین حال او را مستور و تحت الشعاع خوانند تا که محترق شود و بعد از
احتراق چون آفتاب اسرع است از و بگذرد و او در طلوع سبقت گیرد بر آفتاب
اما از غلبه نور خورشید هنوز مرئی نشود تا چون مقداری از یکدیگر دور شوند
کوکب صباح در مشرق بنظر در آید و آن ظهور او بود و بعد از آن او را مشرقی
خوانند تا که بعد میان او و آفتاب نحت درجه شود و چون از آن بگذرد
نه مشرقی بود و نه موربی تا که بعد از مقابله باز بحد تقریب رسد که نحت
درجه است و حالات اول عود کند و بعضی حد تشریق و تغریب را در علویه

نود درجه

نود درجه دانند و احتراق ایشان یعنی کواکب علویه در اواسط ایام استقامت
باشد بیانش آنستکه قادر لم یزل بتقدیر ازلی چنان ساخته است که ابعاد
بعد کواکب علویه از ذروهٔ تدویرات ایشان نسبت باجزاء تدویر بقدر بعد مرکز تدویرات
از آفتاب نسبت باجزاء فلک البروج و چون چنین بود دائما کوکب علوی را احتراق
در ذروه تدویر بود که وسط ایام استقامت است و مقابله با آفتاب در حضیض
که وسط ایام رجعت است و این هر دو تقریبا است و لهذا مصر اواسط گفته است
در ربط علویه با آفتاب که در باب سیم وعده شده بود اینست و هر یک از
سفلیین تقریبا در وسط زمان استقامت که وقت وصول ایشان است
بذروهٔ تدویر و وسط زمان رجعت تقریبا که وقت وصول ایشان است
بحضیض تدویر محترق شوند بیانش که قبل ازین در باب هشتم مذکور ساختیم
و در اغلب احوال پیش از احتراق وسط استقامت در مشرق مختفی شوند
که آنرا اخفاء صباحی گویند و بعد از آن احتراق در مغرب ظاهر شوند که آنرا
ظهور مسائی گویند و همچنین در اغلب احوال پیش از احتراق وسط رجعت
در مغرب مختفی شوند که آنرا اخفاء مسائی گویند و بعد از آن احتراق در مشرق
ظاهر شوند که آنرا ظهور صباحی گویند و سر این اوضاع آنستکه هر یک ازین
دو کوکب در حال ظهور صباحی چون باعلی تدویر خود انتقال
کنند هر آینه روز بروز بجانب آفتاب میل کنند زیرا که حرکت کوکب

در ینحال بقدر حرکة اعلی تدویر بر توالی حرکت آفتاب زیاده آید پس در حوالی
افق شرقی قریب بطلوع آفتاب مختفی کردد و بعد از ان چون بذروه رسد
که حد وسط ایام استقامت است محترق شود پس بعد از وسط استقامت و سرعت
سیر بر آفتاب سبقت کیرند و چون مقدار رؤیت از آفتاب جدا شود شبانکاه
در مغرب ظاهر شود و اورا درین حال مغربی خوانند و هر چند بر آید کوکب
از آفتاب دورتر شود چنانکه هر شام اورا ارفع از شام پیشتر بینند تا بقدر
آنچه مقتضی نصف قطر تدویر او باشد بر مد وانرا رباط اعظم و حد تغریب
آن کوکب کویند و چون ازان بکذرد باسافل تدویر انتقال کنند که بر خلاف
توالی متحرکست پس روز بروز نزدیک باقتاف شود چنانکه هر شام ارتفاع
او کمتر بینند تا در حوالی افق غربی به تحت الشعاع آفتاب در آید و در انحال تا رجوع
به حضیض رسد که موضع وسط ایام رجعت است و در انجا محترق کردد و بعد
ازان بقدر حرکة اسفل تدویر که بر خلاف توالیست بطرف صباح از آفتاب
میل کند تا چون مقدار رؤیت از آفتاب جدا شود بامداد در افق شرقی ظاهر کردد
و اورا درینحال شرقی خوانند و هر چند بر آید از آفتاب دورتر میشود چنانکه
هر صبح اورا از صبح پیشتر بینند تا بازکه برباط اعظم و حد تشریق رسد
پس باعلی تدویر منتقل شود کحالت اول عود کند و اهل احکام
تشریق کوکب علوی و تغریب کوکب سفلی را از جملة قوای آن دانند اما قید

اغلب بجهة آنستکه کاه باشد که عطارد بعد از احتراق وسط رجعت اکرچه اورا
در مشرق باید ظاهر بود شد ظاهر نشود هر چند برباط اعظم رسیده باشد
و همچنین مختفی ماند تا احتراق دیکر بسبب آنکه در بروج کج مطالع بود پس اورا
قبل از احتراق وسط استقامت در انجهة خفا نیز باشد چه تحقیق خفا بعد از
ظهور رابود و ایضا کاه باشد که بعد از احتراق وسط استقامت اکرچه اورا
در مغرب باید ظاهر شد ظاهر نشود هر چند انجا نیز برباط اعظم رسیده باشد
و همچنین مختفی ماند تا احتراق دیکر بسبب آنکه در بروج کوتاه مغارب بود پس اورا
قبل از احتراق وسط رجعت در انجهة خفا نیز نباشد و زهره هم کاه بود
که در اقلیم پنجم در عین احتراق مرئی باشد و آن وقتی بود که در برج حوت
راجع باشد و عرضش شمالی پس درینحال قبل احتراق وسط رجعت نه مختفی
شده باشد در مغرب و بعد ازان احتراق و نه ظاهر شود در مغرب و ازین
بیان ظاهر شد که قید اغلب در ظهور و خفاء وسط استقامت بجهة تخلف
احوال عطارد است پس در ظهور و خفاء وسط رجعت بجهة تخلف احوال
زهره و عطارد هر دو در تقویم ظهور و خفاء خمسه متحیره را در میان التقاویم
کلی بازاء روز مفروض که صباح یا شام آن کوکب را خفا یا ظهور دست
دهد ثبت کنند و علامت ظهور ظ باشد و از خفا خف و علامت
کوکب مختفی یا ظاهر را ملحق بعلامت خفاء و ظهور نویسند و در بعض تقاویم

هر دو را مصرح نویسند و علامت کوکب را منفرد پس اکر ظهور یا خفاء مشرقی
باشد بر بالای آن یا در یسارش حرف ق نویسند و اکر مغربی باشد حرف
ب نویسند و کاه باشد که بجای مشرق و مغرب لفظ صباح و مسا نویسند
و در بعض تقاویم ظهور و خفاء بعض ثوابت مشهوره بنویسند بجهة آنکه اکثر از
طوایف را بظهور و خفاء بعض از ثوابت مشهوره احتیاج است چه اهل
اعداد و طلسمات بعض از اعمال خود را مشروط بوقت ظهور یا خفاء کوکبی
ساخته اند که در خواص موافق آن عمل باشد و کیمیاکران هم در اعمال اکسیر
بظهور یکی از ثوابت مقید باشند و بعض از دهاقین و اهل فلاحت نیز در
زراعت حبوبات و غرس و پیوند اشجار و قطع اغصان و اثمار ملاحظه
وقت ظهور یا خفاء ثابته نمایند که اعمال مذکوره را در آن وقت انسب و اولی
دانند و اطبا نیز در امر و نهی فصد و مسهل و غیرها باین امور مقید باشند
و از ثوابت مشهوره ظهور شعری یمانی و سهیل را بیشتر ثبت کنند چه بعضی
مردم در حال ظهور شعری یمانی ملاحظه نمایند که قمر در کدام برج است و از آن
بر حوادث آینده عالم استدلال کنند و بعض دیکر اول رعدی که بعد از ظهور
شعری واقع شود ملاحظه موضع قمر نمایند و از آن بر حوادث آینده احکام
نویسند و تفصیل آن در رساله که مصنف در علم فلاحت نوشته مذکور است
و در بعض از بلاد بعض دهاقین قبل از ظهور شعری به بیست و یک روز یا یکماه

از هر تخمی که داعیه زراعت اندازند در موضعی بکارند و در وقت شعری
ملاحظه نمایند هر کدام سبز و خرم باشد کویند آن تخم در آن سال نیکو حاصل
شود و اکر زرد و پژمرده شده باشد کویند نیکو نیاید و بظهور سهیل خود
بسیار معتقدند چه در بعض بلاد ابتداء زراعت کندم و ابتداء قطع
فضلات تاک و قطع بعض از اثمار روا نکنند مویز در وقت ظهور
سهیل کنند و نیز بعضی چون سهیل ظاهر شود از لون او و حرکتی که از شعشعه
نور او ظاهر میشود بر حوادث آن سال استدلالات نمایند و بجای ظهور و خفاء
درین کواکب طلوع و سقوط نویسند زیرا که ظهور جمیع ثوابت در حین
طلوع بود و خفا در حین غروب بخلاف بعض از سیارات که کاه باشد که
این دو امر در آن سال بعکس یافت شود کما عرفت فیما سبق اما رؤیت هلال
بعرف اهل نجوم عبارتست از رؤیت قمر در شب اول ماه و تحقیق ماهیت
آن چنان است که قمر جرمیست کثیف صیقلی که از آفتاب کسب نور کند و بجهة صقالت
نور ازو منعکس شده بر سطح ارض افتد و انرا قمرا کویند و چون هر دو
کرات اند چنانکه در ابعاد و اجرام مبین شده جرم شمس اعظم از
جرم قمر هر آینه نصف بیشتر از کره قمر مستضیء باشد بضیاء آفتاب و نصف
کمتر مظلم بر حالت اصلی خود و فصل مشترک میان مستنیر و غیر مستنیر از
جرم قمر دایره بود چنانکه ارسطرخس حکیم در کتاب جرمی النیرین مبرهن

ساخته است و انرا دایره ضیاء و ظلمت خوانند و مخروط شعاع بصر در حین
مشاهده چون محیط کره قمر شود مماس نصف کمتر از قمر شود و انرا النصف مرئی
گویند و نصف بیشتر را که مماس نتواند شد غیر مرئی و فصل مشترک میان
مرئی و غیر مرئی از جرم قمر دایره بود که انرا رؤیة خوانند و اینها همه در کتاب
مناظر اقلیدس به برهان معلوم شده است و این دو دایره بحسب اختلاف
ابعاد نیرین بصغر و کبر مختلف شوند و در وقت اجتماع قطعه ظلمانی بجانب
ارض بود و نورانی بجانب آفتاب و در ینحال دایرتین یا منطبق باشند بر یکدیگر
یا متوازی تقریبا و چون اجتماع زایل شود هر آینه هر دو دایره متقاطع یکدیگر
شوند و قطعه نورانی بجانب ارض میل کند و لحظه بلحظه متزاید شود تا بحدیکه
از یکی ازینماه که محاذی آفتاب است نمایان شود و آن هلال باشد و اهل این فن
وقت رسیدن قمرا بحد رؤیة هلال موقوف بر دو شرط دانند که یافت شود
در جه بعد که یکی را البعد معدل گویند و حکم بلندی و پستی هلال که و کثرت و قلت
مکث او فوق الارض ازان کنند و دیگری را البعد سوا و روشنی و تاریکی هلال
ازان قیاس کنند لیکن درین دو شرط خلف کرده اند انچه متعارف و متداول است
این است که مصنف فرمایید که به تجربه و امتحان معلوم کرده اند که چون بعد از غروب
آفتاب قمر فوق الارض باشد بقدر ثلثان ساعت که مقدار ده درجه
معدل النهار است و انرا البعد معدل گویند یعنی مقدار مکث قمرا بعد از اجتماع

درفوق الارض

در فوق الارض اعم ازانکه ده درجه یا بیشتر یا کمتر بعد معدل گویند بکسر دال
چه بعد مذکور بحسب اجزاء معدل النهار است یا بفتح دال بسبب انکه بعد مذکور نیز باید
یا به نقصان تعدیل الغروب معدل شود چنانکه بر اهل عمل مخفی نیست و ایضا
چون در وقت غروب آفتاب بعد میان تقویم هر دو نیر که انرا البعد سوا گویند
ما بین ده درجه و دوازده درجه باشد یا بیشتر هلال مرئی شود باریکی اکراحد
البعدین فقط یا هر یک از ده درجه کمتر باشد حکم برؤیة هلال نتوان کرد لیکن
استادان گفته اند که اگر مقدار یکی کمتر از نصف درجه باشد ممکن بود که دیده شود
خصوصا که عرض قمر در انوقت شمالی باشد اما اگر بعد معدل میان دوازده درجه
و چهارده درجه باشد هلال معتدل بینند و اگر ازان بگذرد بلند و ظاهر
بینند و بعد بین التقویمین را البعد سوا بجهت آن گویند که بحسب اجزاء منطقه
البروج است که انرا همیشه متساوی گرفته اند و اجزاء معدل النهار را بان
نسبت که کیف ما اتفق و بدانکه رؤیت هلال باختلاف آفاق مختلف میشود
چه هر مسکن که مدار قمر در آن مسکن اقرب باشد بانتصاب رؤیت هلال
آنجا اسرعت و در تقویم پیش از اوراق دوازده گانه جدولی بیاورند و در
آنجا بعد معدل و بعد سوا در اول هر ماه استخراج در تحت اسم آن ماه
که دران جدول نوشته باشند ثبت کنند و مراد از اول وقت غروب
آفتاب بود که قریب برؤیة هلال باشد بعد و رقم یکی درجه دوم دقیقه

و کیفیت هلال از روشنی و تاریکی و رفعت و وقت اعتدال که مستفاد است از بعد معدل
و بعد سوا دران جدول بیاورند و در بعض تقاویم اینها را در تحت صفحه یمنی بجهت
هر ماهی که دران صفحه نوشته شده باشد نویسند و گاه باشد که عرض قمر در انوقت
یعنی در وقت غروب قریب برؤیت هلال ثبت کنند در آن جدول که از اوراق
دوازده گانه کشیده باشند یا در تحت صفحه یمنی و غرض از ثبت عرض قمر آنست که در بعض
اوقات نه دائما چنانکه بعضی گمان برده اند چون عرض قمر شمالی بود در شمال مغرب آفتاب
غارب شود و چون جنوبی بود در جنوب آن و چون این امر معلوم گردد ادراک هلال
بر مستهد آسان باشد و مخفی نماند که انچه مصنف فرموده که بعدین و عرض قمرا در اول هر ماه
استخراج کرده در جدول ثبت میکنند رسم بعضی است و انچه درین زمان مشهور و
معروف آنست که در وقت غروب روز بیست نهم اینها را استخراج کرده در
جدول نمایند پس اگر قمر بحد رؤیت رسیده باشد کیفیت هلال را از روشنی
و تاریکی و غیرها ایراد نمایند و آن شب اغره ماه دانند و اگر بحد رؤیت نرسیده باشد
لا یری نویسند و انشب را اسلخ دانند و باید دانست که انچه درین زمان در صفحه یمنی
تقاویم تامه ثبت مینمایند اینست که درین ابواب مذکور شد و چون درین عصر
از بی التفاقی اهل روزگار بعلم ریاضی منجمان تساهل را بر تدقیق و تسامح را
بر تحقیق ترجیح داده اند مرتکب استخراج تقویم تامه کمتر میشوند ما متعلقات صفحه
یمنی تکماه را از رساله نصیر و نوزده جلد یافی قصبه جنابد حفظه الله تعالی عن البلیات

للابد

الی الابد استخراج کرده با بعضی از زوایده که بعد ازین معلوم خواهد شد باین کتاب
نقل کردیم هر کسی را ذوق مطالعه و مباحثه این کتاب شود بجهة مثلث محتاج
بتقویم تام نباشد ۵۵۵۵ وبالله التوفیق و علیه التکلان ۵۵۵۵ فرمع
باب یازدهم در معرفت انتقال و ممازجات و حادث او چون مصنف
از بیان معرفت صفحه یمنی فارغ شد شروع نمود در بیان متعلقات صفحه یسری
دو جدول ایام اسابیع و ایام عربی هلالی اعاده کنند بجهة تعیین وقت هر یک
از مثبتات این صفحه از غیر التفات و رجوع بصفحه یمنی و سبب تخصیص تقریبه هلالیه
اشهریت او است و ابتداء او بر رقم چه اکثر مرقومات این صفحه اوضاع و
احوال قمر است پس جدولی دیگر بیاورند و در آنجا انتقال قمر از برجی به برجی بازاء
هر روزی که در آن روز یا در شب بعد ازان انتقال واقع باشد ثبت کنند
بچهار رقم یکی رقم برج منتقل الیه دوم رقم ساعت سیم رقم دقیقه ازان روز
یا شب بعد ازان روز که دران انتقال دست دهد داده باشد چهارم رقم
انروز یا آن شب و گاه باشد که در تقویم تام و اکثر اوقات در تقویم شمسی
و دائما در تقویم قمر رقم دقیقه ننویسند و بجهة تسامح و تخفیف کتابت بر رقم
ساعت اختصار کنند و در بعض تقاویم بجهة رقم برج علیحده جدولی بیاورند
لیکن چون انتقال قبل از نصف النهار واقع شود رقم برج منتقل الیه را در
ازاء آن روز ثبت نمایند و اگر بعد واقع شود در روز بعد ازان و علامت روز

الابدان و ازان بیان
بیس منعر باید کرد و صفحه یسری

درین صفحه ر باشد که عبارت از نهار است و در شب همان ل که علامت لیالی است
و بعد از جدول انتقال قمر شش جدول دیگر بیاورند بجهت ممازجات قمر بکواکب
دیگر و اسماء این کواکب ملصق بحرف با که بمعنی الی است در مستطیل که در فوق
جداول مذکور است بنویسند و ابتدا بالشمس کنند بعد از آن متحیره را بترتیب
افلاک ابتدا از زحل بیاورند پس در ازاء هر روزی نظر کرده در آن روز یا شب
بعد از آن روز قمر را با کوکبی باشد از نظرات خمسه در جدول آن کوکب وضع
کنند بچهار رقم یا سه رقم اول علامت نظر باشد و باقی بر قیاس انتقال قمر
یعنی بعد از علامت نظر رقم دوم علامت ساعت بود سیم علامت دقیقه چهارم
روز یا شب و اگر دقیقه متروک باشد علامت سیم علامت روز یا شب بود
و قمر را با کواکب دیگر اگرچه تناظر نیز متحقق شود لیکن ثبت آن در تقویم معروف
نیست اما حالات قمر نزد جمهور شش است مجاسده او با راس و مجاسده
او با ذنب و رسیدن او بدرجه شرف و رسیدن بدرجه هبوط و رسیدن
باول طریقه نیره و آن چهارده درجه بود که در مابین درجه شرف آفتاب و درجه
شرف قمر است و ازین جهت است که آنرا طریقه نیره گویند و رسیدن باول طریقه
محترقه و آن چهارده درجه بود که در مابین درجه هبوط آفتاب و درجه هبوط قمر است
و ازین جهت و از جهت آنکه درجه شرف زحل و چهارده درجه از حد مریخ داخل
درین درجات است این درجات را طریقه محترقه خوانند و درجات حدود

کواکب

کواکب بعد ازین در باب هفدهم معلوم گردد ان شاء الله تعالی و بعضی مجاسده قمر
با کید و ایضا رسیدن قمر بمبدء دخول تحت الشعاع یعنی وقتی که میان تقویم او
و تقویم آفتاب ح لله درجه ماند و آنرا مبدء محاق نیز گویند از جمله حالات
قمر شمرند و کید کوکبی متوهم است که او را سیر حثیث معکوس یعنی بر خلاف توالی
و در صد و چهل و چهار سال شمسی دوره تمام کند و هر برجی در دوازده سال
و درجه در صد و چهل و شش روز و بعضی گفته اند که کوکب کید موجود است اما
مرئی نیست و لهذا مولانا قطب الملة والدین الشیرازی در تحفة التی هیئة فلک
او را تحت فلک شمس و فوق فلک عطارد اثبات کرده است بجای فلک زهره و فلک
زهره را فوق فلک شمس خلافا للجمهور و علی کل التقدیرین اهل احکام او را
نحس دانند چنانکه شیطان فلکش خوانند و در بعضی تقاویم تام و شمسی
بر سر صفحه یسری تقویم او را در اول هر ماهی از ماههای جدید بیارند بچهار
رقم اول برج دوم درجه سیم دقیقه چهارم ثانیه و این حالات که مذکور
شد در اثناء ممازجات قمر در محاذی هر روزی که قمر را این حالات در آن
روز یا شب بعد از آن روز واقع شود در هر جدولی از جدول ممازجات
که خالی باشد بسرخی یا لون دیگر غیر سواد بچهار رقم یا سه رقم بطریقه ممازجات
وضع کنند و اگر هیچ جدولی خالی نباشد در خارج جداول نویسند و بعضی علیحده
جدولی بعد از جدول ممازجات بجهت حالات بیاورند و علامات نظرات

و شرف و هبوط در بیشتر یعنی در باب هفتم و هشتم معلوم شد و علامت
مجاسده با راس مصه باشد و با ذنب مصب و با کید مک و بعضی مجاسده
با کید را ممزوج نویسند و بعضی بدین صورت مد و علامت طریقه محترقه قد
باشد و علامت تحت الشعاع تحت و در بعضی تقویمها رسیدن قمر را بمبدء
خروج الشعاع نیز ثبت کنند و آن وقتی بود که بعد میان تقویم او و آفتاب
بعد اجتماع به منتهای دو لله درجه رسد و علامت آن اینست حح و نیره را حج
نویسند و گاه باشد که در بعضی تقویمها علامت مجاسده با راس مسه نویسند
و با ذنب مب و علامت تحت الشعاع ح و علامت نیره ه

باب دوازدهم

در معرفت منازل قمر و ساعات بست منازل قمر عبارت است از مسافتی که
در قمر مدة یکدوره خاص خود قطع کند چنانکه در هر شبانه روزی در منزلی
باشد تقریبا و چون یکدوره در بیست و هفت روز و ثلث تمام کند اهل هند
اسقاط آن ثلث کرده اند و منازل را بیست و هفت گرفته اند اما عرب و اهل
بادیه تتمیم آن ثلث نمایند و منازل را بیست و هشت اعتبار کنند و علامات
منازل کوکبی را گیرند که در حوالی منطقه بود خواه از صور منطقه باشد و خواه
نباشد و اسم هر یکی از آن علامات اخذ کنند و چون قمر مقارن یکی از آن
علامات شود پس اگر ساتر آن علامات گردد گویند کسف و کافحه این واجه
و غلبه و بآن تفال نکنند و اگر ساتر نشود گویند عدل القمر و بآن تفال کنند

و بعض

و بعضی از جمهور مفسرین برآنند که مراد از منازل که در آیه کریمه والقمر قدرناه
منازل حتی عاد کالعرجون القدیم واقع است همین منازل است اما اهل
حساب دور فلک را یعنی منطقة البروج را به بیست و هشت قسم متساوی
تقسیم کرده اند ابتدا از اول حمل و هر قسمی باعتقاد ایشان منزلیست از منازل
قمر و معتبر در انتقال قمر این باشد و چون بروج دوازده است و منازل
بیست و هشت حصه هر برجی دو منزل و ثلثی باشد کالدیکی علی الحساب و اسماء
این منازل همان صفتی که اعراب قرار داده اند اعتبار کنند و بواسطه انتقال
کواکب تغیر آن ندهند همچنانکه در بروج و آن بر ترتیب اینست شرطین
منزل اول بود و علامت آن دو ستاره است روشن بر دو شاخ حمل از
اوسط قدر ثالث و بعد ایشان از یکدیگر یک ذراع بود و بقرب احدهما ستاره
تاریک و بعضی از اعراب آنرا داخل دانند و هر سه را اشراط خوانند و صورت
ایشان برین نهج است • • • و شرط بضم شین معجمه و فتح راء
مهمله در لغت بمعنی علامت است بطین منزل دوم بود علامت آن سه ستاره است
از اوسط قدر رابع بر شکل مثلث خورد بدین صورت • • • و گویند
که موقع او بطن حمل است مشابه سه ستاره که بر بطن حوت است لیکن
چون صغیر است از بطن الحوت آنرا التصغیر که بطین نامیده اند ثریا
منزل سیم است و آنرا عوام پروین و پرن خوانند و علامت آن شش

ستاره است متقارب بر این صورت و روایت کنند که پیغمبر
صلی الله علیه وآله اینرا هفت شمرده اند از آنجمله چهار رصد است یکی از قدر رابع
و باقی از قدر خامس و سلطان الشهید در زیج جدید همه از قدر خامس شمرده
و موقع این کواکب کاف ثور است که کاف بر ده اند که دنبه حمل است سهو کرده اند
و اینرا ثریا بجهت آن گویند که باران که در طلوع او واقع شود بزعم عرب امارت
ارزانی و سبب کثرت گیاه بود و آن تصغیر ثروی است مشتق از ثروه بمعنی کثرت
مال و تصغیر آن بجهت صغر کواکب اوست و ثریا را عرب النجم و نجوم الثریا
نیز خوانند دبران منزل چهارم بود و علامت آن ستاره ایست روشن
از قدر اول که بسرخی گراید با چهار کوکب دیگر از آن تاریکتر همه از قدر
ثالث بر این صورت و بعضی اینرا شبیه کرده اند بصورت الف از ارقام
هندسه و آن ستاره روشن که بر طرف او بود بمنزله چشم جنوبی ثور است
و ازین جهت اینرا عین الثور خوانند و آنکه بر طرف دیگر است بمنزله چشم شمالی
ثور است و آنکه بر زاویه است بمنزله بینی او و تسمیه او بدبران بجهت دبور
و تبعیت اوست مر ثریا را و ازین جهت او را تابع النجم و تالی النجم و
حادی النجم خوانند و اینرا مجدح نیز گویند مجدح بضم میم و کسر او
در لغت چوبی را گویند که دو شعبه داشته باشد هقعه منزل پنجم بود
و علامت او سه کوکب خورد است بیکدیگر متصل مانند سه نقطه که بر سر

شین

شین بر این صورة و ازین او را اثافی خوانند و بطلیموس هرسه را کوکب سحابی
گرفته و چون بمنزله سر صورت جبار است اینرا راس الجبار و راس الجوزا نیز خوانند
و هقعه در لغت صورة دایره صغیره سفید باشد بر پهلوی چپ اسب یا بر سر او
و اصحاب خیل او را علامت شامت دانند هنعه منزل ششم بود صاحب روضة
المنجمین گوید علامت آن دو ستاره است بر موخر صورت جوزا و دوری این دو
از یکدیگر بقدر یکی ذراع نیم بود و از هقعه بجانب شمال مایلند آنکه شمالیتر است از
اوسط قدر ثالث است و آن دیگر از اوسط قدر رابع و عرب گویند پنج ستاره است
و هنعه در لغت داغی را گویند که بصورت چوگانی بر گردن چهار پایان
نهاده باشند ذراع منزل هفتم بود و علامت آن دو ستاره است که بمنزله
سر هر یکی از توامین باشند بر این صورت و هر دو از اوسط قدر ثانی
باشند و اینرا ذراع مبسوط گویند چه مقدم طلوع او بر طلوع ذراع مقبوض
که شوشامر است با مرزم او و این هر دو را ذراع بجهت آن گویند که بزعم عرب
هر دو ساق اسد واقعند و منجمان یکی را از دو ستاره ذراع مبسوط که
اول بر اید راس التوام مقدم و مقدم الذراعین و آن دیگر را راس التوام
موخر و موخر الذراعین خوانند نثره منزل هشتم بود و علامت آن دو ستاره است
از صورت سرطان از اوسط قدر رابع با کوکب سحابی که در میان آن
دو است و اینرا معلف خوانند بر این صورت و بطلیموس در مجسطی

همان معلف را نثره گفته است اما بزعم عرب آنستکه نثره بر منخر اسد است یعنی
سوراخ بینی او و نثره در لغت خلطی را گویند که در حین عطسه از بینی حیوانات
بیرون آید و خلط اینجا کوکب سحابی بود طرفه منزل نهم بود و صاحب روضة
المنجمین گوید علامت آن دو ستاره است از قدر رابع که بعد میان این دو
مقدار یک باز و بود یکی که شمالی بود بر سر اسد بود و دیگری از کواکب خارج
سرطان بر این صورة اما بزعم عرب آنستکه بمنزله دو چشم اسدند و از
این جهت طرفه گویند جبهه منزل دهم بود علامت آن چهار کوکب است بر خط
معوج بر گردن و سینه اسد بر این صورة و ازین چهار کوکب
آنکه بر جنوب همه است اعظم بود چه از اول است و قلب الاسد ملکی آن بود
و آنکه در شمال همه است با آن ستاره که در جنب کوکب اعظم است هر دو از قدر
ثالثند و آن دیگری از قدر ثانی و بزعم عرب آنستکه این چهار کوکب در پیشانی
اسدند و لهذا جبهه گویند زبره منزل یازدهم بود و علامت آن دو
ستاره است یکی از قدر ثانی و دیگری از قدر ثالث بر موخر صورة اسد
و بعد بینهما بقدر دو ذراع نیم تخمینا بر این صورة آنکه روشنتر است
اینرا ظهر الاسد خوانند و نزد عرب این دو ستاره بمنزله زبره اسد است
یعنی میان دو کتف او صرفه منزل دوازدهم بود علامت او ستاره است روشن
از اوسط قدر اول او را منجمان ذنب الاسد خوانند چه نزد ایشان بمنزله

ذنب اسد بود

ذنب اسد بود و نزد عرب بمنزله وعاء قضیب او و ازین جهت او را قنب الاسد
خوانند و صرفه بدین جهة گویند که در وقت طلوع او هوا از حرارت منصرف شود
به برودت و در وقت سقوط او از برودت بحرارت عوا منزل سیزدهم بود
و علامت او پنج ستاره است یکی از قدر رابع و باقی از قدر ثالث بر جناح چپ عذرا
بر شکل لامی که بطرف شمال میل کند تا فرجه مانند زاویه پیدا شود و بار
مکتوب باشد ابتدا او از برابر صرفه بود و بر سطر بود بسوی جنوب گراید
و کوکب پنجم بطرف شمال میل کند تا فرجه مانند زاویه پیدا شود و آن کوکب که بر
زاویه بود اینرا زاویة العوا گویند و صورتش اینست عرب گویند
که این العوا کلاب یعوی خلف الاسد و بعضی گویند که از جهة عطف که بر دات
عوا گویند کما یقال عویت الشئ اذا عطفته و عواء البرد نیز گویند بسبب آنکه
چون او طلوع کند هوا میل ببردی کند سماک منزل چهاردهم بود
و علامت او یک ستاره است از اصغر قدر اول بر کف دست چپ عذرا اینرا
سماک اعزل خوانند و صفت او قبل ازین در صور بروج مذکور شده اینجا
حاجت بتکرار نیست غفر منزل پانزدهم بود و علامت او سه ستاره است
بر خط مقوس همه از اوسط قدر رابع بر دامن عذرا از پس سماک اعزل
بر این صورة و صاحب روضة المنجمین گوید که او را غفر بدین سبب گویند
که نزدیک بزبانا عقرب پس گویی اینرا پوشانیده و در کتاب عجایب المخلوقات

مذکور است که او را باین جهة غفر گویند که در وقت طلوع او طراوت و نضارت
اشجار از نضار پنهان و پوشیده گردد زبانا منزل شانزدهم بود و علامت
آن دو ستاره است بر دو کفهٔ میزان هر دو اکبر از قدر ثالث یکی را که در طرف
جنوب است کفة الجنوبیه خوانند و آن دیگر را کفة الشمال و صورتش اینست
(کفة الجنوبیة) وعرب گویند این دو کوکب بر زبانا او قعند یعنی بر دو قرن
(کفة الشمالیة)
اکلیل منزل هفدهم بود علامت آن سه ستاره است از جنوب تا شمال
کشیده بر خطی فراخ الجملة معوج هر سه از قدر ثالث بر این صورة وچون
بر پیشانی عقرب واقع است از آن جهة او را اکلیل خوانند چه اکلیل در لغة عصابه را
گویند مزین بجواهر که بر پیشانی بندند قلب منزل هجدهم بود علامت آن ستاره احمر
سرخ رنگ از قدر ثانی با دو ستارهٔ دیگر که از دو جانب او بود هر دو از قدر
ثالث بر خطی مقوس در تحت اکلیل بر این صورة (قلب العقرب) و آنرا قلب گفته ان
گویند که بر محل قلب صورة عقرب است و آن دو ستارهٔ طرفین او را نیاط
خوانند یعنی رگ دل شوله منزل نوزدهم بود و علامت آن دو ستاره است
که مابین ایشان یک شبر بود بر نیش عقرب هر دو از قدر ثالث بر این صورت
وشوله در لغة چیزی را گویند که مرتفع شده باشد بر دم ذوات
الاذناب چون دم بر داشته باشند و لهذا عقرب را شواله نیز گویند یعنی دم
بردارنده نعایم منزل بیستم بود و علامت آن هشت ستارهٔ متفرقه است

بر مجره
وحوالی آن از صورة رامی بر این صورة و عرب تشبیه کرده اند
مجره را بنهر آب و این هشت کوکب را بهشت شتر مرغ که باب خوردن آمده
باشند و آن چهار را که داخل مجره اند و از قدر ثالث نعایم وارده خوانند
یعنی که در عین آب خوردنند و آن چهار دیگر را که از قدر رابع اند
نعایم صادره یعنی آب خورده اند و مراجعت نموده اند بلده منزل بیست یکم بود
علامت آن فضائیست مابین نعایم و ذابح که در وی هیچ ستاره نیست و آنرا
عرب از این جهة تشبیه کرده اند به بلدة الثعلب یعنی خوابگاه روباه و انما الموضع را
از حشیش و حصا خالی میدارد ذابح منزل بیست دوم بود و علامت آن
دو ستاره است هر دو از اصغر قدر ثالث بر دو شاخ جدی و بعد میان ایشان کزی
باشد و در میانهٔ این دو کوکب مایل بفوق ستاره باشد از اصغر قدر خامس
و صورة ایشان بر این نهج بود (شاة) و عرب کوکب میانین را شاة المذبوح
خوانند و آن دو کوکب طرفین او را گویا در ذبح او اند سعد الذابح
بلع منزل بیست سیم بود و علامت آن دو ستاره است بر دست چپ صورة
ساکب الماء یکی که مایل بشمال بود از اکبر قدر رابع است و آن دیگر از اوسط
قدر سادس و ستارهٔ دیگر از اصغر قدر خامس در میان ایشان باشد
بر این صورة (مبلع) و عرب آن ستارهٔ میانه را مبلوع و آن دو ستاره
که بر دو طرف او در آمده اند که گویا او را فرو خواهند برد سعد بلع

(ابلعی)
و بعضی گفته اند که وجه تسمیهٔ این منزل به بلع آنستکه در وقت قضیه یا ارض
ماءک قمر درین منزل بود سعود منزل بیست چهارم بود و علامت آن دو
ستاره است از جنوب تا شمال بمقدار یک ذراع از یکدیگر دور یکی که شمالی
تر است و از اصغر قدر ثالث بر منکب چپ ساکب الماء است و آن دیگری
که از اوسط قدر خامس است در زیر بغل او است بر این صورت وای
دو ستاره را عرب سعد السعود گویند بجهة آنکه بزعم ایشان سعادت آن
اکثر است چه در هنگام طلوع او سرما بشکند و هوا میل باعتدال کند اخبیه
منزل بیست پنجم بود و علامت آن چهار ستاره است بر کف دست راست
ساکب الماء و آنرا تشبیه کرده اند بپای بط آنکه شمالی تر است از اکبر قدر
رابع بود و باقی از اصغر قدر ثالث بر این صورة و عرب
میانین را سعد خوانند و دیگرانرا که بر اطراف او اند حبا یعنی خرگاه
او و مجموع را سعد الاخبیه و بدانکه جمله سعود نزد عرب ده است چهار
از صورت فرس اعظم است اول سعد بهایم بود که بر سر او است دوم سعد
الهمام که بر گردن او است سیم سعد بارع که بر سینهٔ او است چهارم سعد مطر
که بر دست او است و چهار دیگر که این چهار سعد اند از منازل قمر که مذکور شد
و دو دیگر یکی سعد ناشره است که بر دنبال جدی است و دیگر سعد الملک
که بر دوش راست ساکب الماء است و از این سعود بر احوال هوا و غیر آن
حکمها کنند

حکمها کنند مقدم منزل بیست ششم بود علامت آن دو ستاره است
منکب الفرس و متن الفرس باشد که از اصغر قدر ثانی اند و صفت ان قبل
ازین در صورة فرس اعظم مذکور شده مؤخر منزل بیست هفتم بود و علامت
آن دو ستارهٔ جناح الفرس و سرة الفرس باشد که هم از اصغر قدر ثانی اند
و صفت ان هم انجا مذکور شد و عرب مقدم را فرغ الدلو المقدم و مؤخر را
فرغ الدلو المؤخر خوانند چه ازین چهار ستاره از ان مربع است که ایشانرا
دلو خوانند بر این صورة و فرغ در لغة الموضع باشد از دلو
که آب از آن بیرون میآید رشا منزل بیست هشتم بود و علامت آن ستارهٔ است
روشن و سرخ از قدر ثالث برای بطلیوس و از اصغر قدر
ثانی بزعم ابن صوفی آنرا جنب المسلسله خوانند چه از صورة مراة المسلسله است
و بعضی کواکب و آنرا بطن الحوت نیز خوانند زیرا که بر شکم ماهی است که حاصل
میشود از بعضی کواکب مراة المسلسله و بعضی کواکب سمکتین که حوت مشهور است
وچون ستارهگان خورد بااین کوکب حلقه زده اند مانند رسنی باین صورة
از این جهة عرب آنرا رشا خوانند چه رشا
در لغة رسن دلو بود و طریق معرفت این منازل چنانست که ثریا که اشهر
و اظهر منازل است اول او را باید دید و بعد از و بر جانب شرقی از مدار ماه
دبرانرا طلب باید کرد بمقدار یک نیزه از جانب غربی بمقدار دو نیزه شرطین

و بطین میان او ثریا بود و چون این منازل اربعه معلوم کردد
بعد از ان هر منزلی را از طرف شرقی و غربی مدار ماه بهمان بعد معین طلب دارند
بدین صورت که مرقوم شده و چون منازل شناخته شود بروج را آسان
توان شناخت و چون بروج شناخته شود سایر صور را به تبعیت بروج
ادراک توان کرد و قمر هر منزلی را ازین منازل بیست هشت گانه در یکشبانه
روز تقریبا قطع کند و وجه تقریب سرعت و بطوء حرکت قمر است چنانکه
عنقریب ظاهر شود و در تقویم بعد از جدا اول ممازجات قمر جدولها بیاورند
و در انجا بازاء هر روزی مصرح نام منزلی نویسند که در نصف نهار ان روز
قمر دران منزل باشد اعم ازانکه پیش از نصف النهار آن روز بان منزل
منتقل شده باشد یا قبل ازان یا بعد از نصف النهار آن روز سابق
و چون قمر سریع السیر بود گاه باشد که در یک نصف النهار در آخر منزلی
باشد و در نصف النهار روز دیگر بمنزل سیم رفته باشد و یک منزل در
میانه طی شود و بدین سبب اسم آن منزل مطوی در جدول مکتوب نشود
و در بعضی تقویمها انمنزل را با بولها دیگر در میانه منزل اول و سیم نویسند
و اگر بطیء السیر بود گاه باشد که در یک نصف النهار در اول منزلی باشد و در
نصف النهار دیگر هنوز در آخر انمنزل بود بدین سبب اسم آن یک منزل در آن
جدول مکرر شود و در بعضی تقاویم تامه چون خواهند که زیاده تحقیق تدقیق کنند

انتقال قمر

انتقال قمر از منزل بمنزلی بازاء هر روزی که دران روز یا شب بعد ازان واقع
باشد بیاورند بر طریقه انتقال او از برجی به برجی یعنی اول اسم منزل منتقل
الیه نویسند پس رقم ساعت پس رقم دقیقه پس رقم روز یا شب و این احکام
منازل همه مسطور شود و هیچ مکرر نشود و لیکن گاه باشد که چون سریع السیر بود
در محاذی یک روز دو منزل مکتوب گردد بان جهة که در اوایل روز یکی
از منازل در آید و در اواخر شب بعد ازان روز ازان منزل بر آمده بمنزل
دیگر رود و گاه باشد که چون بطیء السیر بود در محاذی یکی روز هیچ نوشته نشود
همچنان خالی ماند بسبب انکه در اواخر شبی یکی از منازل در آید و در اوایل روز
دوم به منزل دیگر نقل کند و چون افتاب منزلی را قطع کند و مراد از منزل
انجا علامت است نه اقسام یعنی چون افتاب از علامت منزلها مفارقت کند
هر اینه آن منزل که همان علامت است پیش از طلوع افتاب در مشرق ظاهر شود
و آن ظهور را چون ظهور رابع ثوابت طلوع گویند و طلوع هر منزلی که در سوم
مطر بود عرب انرا نوء گویند و طلوع ان باقی را بارح و با طلوع هر منزلی سقوط
پانزدهم آن منزل باشد که انرا یعنی منزل پانزدهم هر منزلی را اهل نجوم رقیب
آن منزل گویند همچنانکه برج هفتم هر برج را نظیر آن برج لیکن مخفی نماند که
تحقیقا پانزدهم هر منزلی لازم نمی آید که ساقط گردد زیرا که این علامات
بر نفس منطقه نیستند و انفصال میانه علامت هر دو منزل متراقب

متساوی نیست بلکه گاه باشد که سیزدهم و گاه بود که هفدهم ساقط گردد و انقض
مخفی نماند که اینجا طلوع اگرچه بمعنی آن ظهور است که قبل ازین مذکور شد اما
سقوط بمعنی خفا نباشد بلکه سقوط هر منزل عبارت است از غروب که اورا
باشد در حین رؤیة بشرط انکه در غروب سابق از غلبه نور افتاب مرئی
نبوده باشد و در تقویم طلوع منازل را در صفحه یمنی در میان اتصالات
کلیه ثبت کنند چنانکه در محاذی روزی که یکی از منازل را در صباح آن
روز ظهور دست دهد علامت طلوع که عین است ثبت کنند پس اسم آن
منزل پس علامت سین از ایام اسابیع متصل بیکی از ایام اسابیع و بعضی
علامت صباح که صاد است بجاء علامت سین بیکی از ایام اسابیع نویسند هر
منزلی تا منزلی سیزده روز بود لیکن چون نوبت بسماک رسد طلوع غفر بعد از
چهارده روز باشد و طلوع دیگر منازل همه سیزده بود و در سالی کبیسه بعد از
طلوع رشا طلوع شرطین هم به چهارده روز بود اما ساعات بت چنانستکه
حکماء هند دوری نهاده اند که بر هفت بخش میگردد و هر بخشی را بکوکبی داده اند
و انرا بنام آن کوکب نامیده اند و مدت هر بخشی دو ثلث ساعت زمانی است پس
مدة تمام دوره شصت و چهار ساعت زمانی باشد و ابتداء دور از زمان اجتماع
حقیقی گیرند تا بدوازده ساعت زمانی منسوب بافتاب دارند و بعد ازان
دوازده ساعت دیگر بزهره و همچنین بر ترتیب افلاک دیگر الله ساعت

منسوب بعطارد

منسوب
بعطارد باشد و دوازده ساعت بعد ازان منسوب بقمر و چون نوبت قمر آخر
ابتدا از زحل گیرند تا بانکه نوبت بشمس رسد بعد ازان بطریق مذکور میگردد
تا اجتماع دیگر و چون اجتماع شود نوبت هر کوکبی باشد باطل گردد و نوبت
شمس ابتدا شود و هر گاه نوبت بافتاب رسد انرا حکماء هند بت مطلق گویند
و بت بعضی سیر بله کاشف القاموس و اعراب ساعات منحرفه خوانند و در اختیارات
مذموم است چنانکه امام فخر الملة والدین رازی در اختیارات علائیه از
والیس حکیم نقل کرده که خرابی تباهی هر قسمی که عمده محذورست در اختیارات
کمتر است از ضرر ساعات بت و ثلث اول را ازین دوازده ساعت دلیل
نقصان حیوة دانند و ثلث دوم را دلیل نقصان مال و ثلث سیم را
دلیل بد حالی و این ثلث قلیل الضرر باشد زیرا که مجاور است بر بت زهره
و در ثلث آخر بت صریح که چهار ساعت زمانی باشد قبل از ابتداء بت
افتاب گویند از جمله مهمات حذر باید کرد زیرا که هم منسوب بکوکب نحسی است
و هم مجاور به بت افتاب و در تقویم بعد از جدول منازل جدولها بیاورند
بازاء هر روزی که دران روز یا شب بعد ازان ابتداء بت افتاب باشد
انرا دران جدول ثبت کنند به رقم یکی رقم ساعت گذشته از روز یا شب
تا وقت ابتداء بت دوم رقم دقیقه سیم رقم روز یا شب و گاه باشد
که رقم دقیقه ننویسند و این ساعات و دقایق که مذکور شد در اکثر تقاویم

ساعات و دقایق زمانی بود زیرا که استخراج آن اسهل است و گاه باشد که چون
خواهند زیاده تدقیق نمایند انز ابتداء ثبت را با ساعات مستوی بیاورند
و در بعض تقاویم تامه دو جدول بیاورند و در یکی ابتداء ثبت با ساعت زمانی
ثبت کنند و در دیگری با ساعت مستوی و در بعض دیگر گاه باشد که هفت جدول
بعد از جدول منازل بیاورند و در هر یک ابتداء ثبت یکی از کواکب سبعه ثبت
کنند **باب سیزدهم** در معرفت اوقات صلوة و معرفت قبله از علم نجوم
آنچه دانستن آن واجب است معرفت اوقات صلوة و معرفت قبله است لیکن
مخفی نماند که مصنف اوقات صلوة را اعتقادا و تقیة بمذهب طایفه سنیه بیان
نموده انز ابدولت حمایت ظل اللهی اعنی نواب کامیاب شاهی موافق مذهب جلیل القدر
امامیه در اثناء شرح ایراد نمائیم تا حق از باطل جدا گشته طالبان تحقیق را مفید
باشد ان شاء الله تعالی شانه العزیز پس باید دانست هر عاقل بالغ را که اول وقت نماز
بامداد انگاه است که صبح صادق ابتداء طلوع کند قید صادق بجهة اخراج صبح کاذب
که انرا صبح اول و فجر مستطیل و ذنب سرحان نیز گویند و آن اول بیاضی بود
که از جانب مشرق بعد از ظلمت شب پیدا شود منفصل از افق و در آن وقت
فرض نماز بامداد گذاردن باتفاق جمیع فرض جائز نباشد لقوله ع
لا یغرنکم اذان بلال و لا الفجر المستطیل و بعد از ان چون نوری عریض
و منبسط ظاهر شود بنوعیکه افق روشن گردد و بیاض اول منمحی شود

هر آینه ابتداء طلوع صبح صادق در اول وقت نماز بامداد بود و آخر وقت
نماز بامداد وقتی بود که آفتاب طلوع میکند و افضلیت وقت نزد فرقه
ناجیه امامیه از اول طلوع است تا ظهور سرخی از جانب مشرق اما افضل
در اداء صلوة یومیه اول وقت است لقوله علیه السلام اول الوقت
رضوان الله و آخر الوقت غفران الله و اول وقت نماز پیشین باتفاق
جمیع فرق انگاه است که ابتداء زیاده شدن ظل مقیاس باشد بر فیء زوال
اگر فیء زوال در آن روز موجود باشد یا ابتداء حدوث ظل اگر در آن روز
فیء زوال موجود نباشد و این در موضعی صورت بندد که آفتاب بسمت الرأس
آن موضع تواند رسید و اول وقت نماز دیگر انگاه است که ظل مقیاس دو برابر
مقیاس شود سوای فیء زوال یعنی وقتیکه ظل مقیاس مساوی مجموع ضعف
مقیاس و فیء زوال شود و اگر فیء زوال موجود باشد یا وقتی مساوی ضعف
مقیاس شود پس اگر موجود نباشد و این بروایتی بر مذهب ابوحنیفه است و بر
مذهب شافعی و همچنین بر مذهب ابی یوسف و محمد که از تلامذه ابوحنیفه اند
و بروایتی بر مذهب ابی حنیفه اول وقت نماز دیگر انگاه باشد که ظل مقیاس
برابر مقیاس شود سوای فیء زوال اما بمذهب قویم امامیه که هر آینه حق
مستقیم است از ابتداء زوال مخصوص وقت پیشین است تا آن مقدار که فرض
آن گذارده شود بعد از آن اول عصر در آید و در ینحال هر دو وقت مشترک بود

تا آن زمان که بغروب مقدار اداء صلوة فریضه عصر باقی ماند و بعد از آن تا غروب
مخصوص نماز عصر باشد کما قال الامام الحاذق جعفر ابن محمد الصادق علیه الصلوة
والسلام اذا زالت الشمس دخلت وقت الظهر فاذا مضی قدر اربع رکعات
دخلت وقت الظهر والعصر حتی یبقی من غروب الشمس قدر اربع رکعات فخرج
وقت الظهر و یبقی العصر حتی تغرب الشمس و آخر وقت عصر باتفاق جمیع فرق وقتی است
که آفتاب غروب میکند اما فضیلت وقت پیشین در ین مذهب جلیل القدر تا
آن زمان که ظل مقیاس مساوی مقیاس شود سوای فیء زوال و فضیلت عصر تا آن
مقدار که دو برابر مقیاس شود سوی فیء زوال و وقت نماز شام بعد از استیفاء
غروب تمام جرم آفتاب است و وقت نماز خفتن بعد از غروب شفق است و این
هر دو بمذهب طایفه سنیه است اما بمذهب جمهور فرقه ناجیه امامیه اول وقت
نماز شام از زمان ذهاب حمرت مشرقیه است تا آن مقدار که فرض مغرب ادا کنند
و بعد ازین وقت خفتن در آید و هر دو وقت مشترک گردد تا آن زمان
که بنصف شب مقدار اداء فریضه خفتن باقی ماند پس از آن وقت تا نصف شب
مخصوص خفتن باشد اما فضیلت وقت نماز شام تا زمان رفتن روشنی است
از جانب مغرب و فضیلت وقت نماز خفتن تا انقضاء یک دانگ نیم است از شب
و بعضی دو دانگ نیز گفته اند اما ارتفاع سمت قبله عبارت از رسیدن
آفتاب بارتفاعی که در آن ارتفاع ظل مقیاس مسامت مکه باشد چون

دایره عظیمه فرض کنند که بسمت راس مکه و سمت راس بلد مفروض
گذرد و تقاطع این دایره با افق آن بلد ان تقاطع که در جهت مکه بود
نقطه سمت قبله بود نسبت بان بلد و فصل مشترک میان سطح افق حقیقی
و سطح این دایره را خط سمت قبله گویند پس چون آفتاب باین دایره
رسد قوسی ازین دایره که واقع باشد میان مرکز آفتاب و افق
بشرطیکه از ربع زیاده نباشد ارتفاع سمت قبله بود و چون در آن وقت
سهم مقیاس و مرکز آفتاب هر دو داخل در سطح این دایره اند لا محاله
منتصف ظل مقیاس نیز داخل در آن سطح بود کما تبین فی حادی عشر
الاصول پس خط سمت قبله و ظل مقیاس بر یکدیگر منطبق باشند
و هو المطلوب و در تقویم تام بعد از جدول ساعات جدولی بیارند و در انجا
بازاء هر روز ساعات صبح مقدم بر آن روز و ساعات شفق بعد از آن
روز که تقریبا متساوی المقدار اند ثبت کنند بعدد و رقم یک ساعت و دوم
دقیقه و مراد بساعت صبح زمان مابین ابتداء طلوع صبح صادق است و
طلوع مرکز آفتاب و مراد بساعات شفق زمان مابین غروب مرکز آفتاب است
و غروب شفق که انجا عبارت از بیاض معترض در افق غربی و بعد از آن
جدولی دیگر بیارند و در انجا بازاء هر روز ارتفاع آفتاب در اول
نماز دیگر بمذهب حنفی انکه مخالف قول محمد و ابو یوسف است بیارند بعدد و رقم

یک درجه دیگر دقیقه و ما انرا باخر وقت فضیلت عصر تعیین کنیم و بعد ازان
جدولی بیاورند و در انجا ساعات عصر حنفی یعنی زمان ما بین اول وقت نماز
دیگر حنفی که مخالف قول محمد و ابو یوسف است و غروب مرکز افتاب ثبت
کنند بدو رقم یکی ساعت دوم دقیقه و گاه باشد که دو جدول دیگر بیارند
و در یکی ارتفاع عصر شافعی و در دیگری ساعات عصر شافعی ثبت کنند آن
نیز بدو رقم بطریق ارتفاع و ساعات عصر حنفی و ما انرا باخر وقت فضیلت پیشین
تعیین کنیم و بعد ازان جداول جدولی دیگر بیارند و در انجا بازاء هر روزی
ارتفاع سمت قبله دران روز ثبت کنند بدو رقم یکی درجه و دوم دقیقه
و شناختن وقت رسیدن افتاب بارتفاع سمت قبله موقوف بر اسطرلاب
باشد چنانکه در هر روزی که اراده این مقصد کنند اول شظیه ارتفاع بر
ارتفاع نهند که در عدد و جهة موافق ارتفاع سمت قبله بود دران روز پس
علامت بدست گرفته اسطرلاب معلق کنند و نگاه میکرده باشند هرگاه شعاع
افتاب از ثقبه علیا بر ثقبه سفلی افتد افتاب برارتفاع مطلوب بود و در انوقت
ظل مقیاس مسامت مکه باشد و هو المطلوب و مخفی نماند که در بعضی بلاد که سمت
قبله داخل در ما بین المشرقین یا ما بین المغربین بود افتاب در بعضی ایام
فوق الافق بدایره ارتفاع مذکور نتواند رسید و باین سبب دران جدول
بازاء انروزها هیچ ننویسند و همچنان خالی گذارند پس در انروزها بحسب این

جدول

جدول دران بلد سمت قبله معلوم نتوان کرد و چون معرفت وقت صلوة
ظهر و عصر موقوف بر معرفت فئ زوال است و آن در باب ششم معلوم شده است
مصنف تنبیه آن نمود و میفرماید و اما فئ زوال و معرفت آن پیشتر معلوم شد
پس اینجا حاجت بتکرار نیست **باب چهاردهم** در معرفت تاریخ خطائیان
حکماء خطا شبانه روز را بدوازده چاغ قسمت کرده اند یعنی همچنانکه منجمان
ولایت ما شبانه روز را به بیست چهار قسم متساوی کرده اند و هر قسمی را
ساعتی نامیده اند همچنین حکماء خطا و ترکستان شبانه روز را بدوازده
قسم متساوی کرده اند و هر قسمی را چاغ نام نهاده اند و چاغ بلغت ایشان وقت است
و اسامی چاغها بخطائی و ترکی باین ترتیب است تسه چیو یم ماو جن
صن وف وی شن یو شیو خای و این نامها بفارسی موش
و گاو و پلنگ و خرگوش و نهنگ و مار و اسب و گوسفند و بوزنه
و مرغ و سگ و خوک است باین ترتیب و درین زمان قسم اول را
که بزبان ترکی کسکو است سیچقان گویند و قسم دهم را که داقوق است تخاقوی
و همچنان منجمان ما هر ساعتی را بشصت دقیقه قسمت کرده اند حکماء خطا هر چاغ را
بهشت که قسمت کنند پس شبانه روز را نود و شش که باشد و نیز شبانه روز را
بده فنک قسمت کنند پس نصف هر چاغ از فنکات هشتصد و سی فنک و ثلث
باشد و نصف هر که هی صد و چهار فنک و سدس و اینها نصف هر چاغی ساعت

مستوی باشد و نصف هر کهی پانزده دقیقه که ربع یک ساعت مستوی است و نصف
هر فنک است ثانیه و سی ثالثه و بیست چهار رابعه کما لا یخفی علی من له
ید فی الحساب و ابتداء شبانه روز چنانکه سبق ذکر یافت گردیم از نیم شب گیرند
و در انوقت از چاغ تسه و کسکو یک نیمه گذشته باشد و یک نیمه مانده بعد
ازان پیوسته یک یک چاغ میگذرد تا چون نصف روز شود نیمه از چاغ وو و
یونت گذشته باشد و نیمه مانده و اول روز در وقت تساوی شب و روز در نیمه
چاغ ماو و طوشقان باشد و اول شب در نیمه چاغ یو و داقوق لیکن
بحسب طول و قصر شب و روز پیش پس افتد بخلاف نیمه روز و نیمه شب که هرگز
متغیر نشود و بدانکه مبادی شبانه روز از منتصف چاغ اول که کسکو است
گرفته اند یعنی از زیرکه تجیم آن چاغ معلوم نیست و مقتضی مناسبت آنست که اول از
چاغ اول گیرند و مصنف در شرح زیج سلطانی از صاحب کشف الحقایق نقل کرده اند
که درین اختیار شاید که نظر بران بوده باشد که چون شب را بمنتصف ساخته
بجهة مبدء شبانه روز خواسته اند که چاغ اول هم منتصف باشد بجهة همان
غرض تا تعارب حاصل شود و سالهای این تاریخ شمسی حقیقی باشد که انرا بلغه ایشان
سیجو خوانند و آن بحساب ایشان سیصد و شصت پنج روز و دو چاغ
هفت که فنک و سدس فنکیست و این زیاده است بر سال شمسی حقیقی بحسب زیج
جدید الغ بیگ بیک دقیقه سی و دو ثانیه و مبدء سال انگاه گیرند که افتاب

در اواسط

که در اواسط دلو بود و خطائیان مبدء سال منتصف حقیقی دلو میگرفته اند
لیکن بسبب انکه اوج افتاب بحسب ارصاد ایشان ثابت است و بحسب ارصاد مشهوره
متحرک بمرور دهور و اعوام مبدء سال ازانجا انتقال کرده است و درین زمان
در اوایل دلو می افتد و لهذا اواسط گفته است و اختیار منتصف دلو درین
امر بسبب آنست که بزعم ایشان وقت وصول افتاب بمنتصف دلو اول فصل بهار است
چه در انوقت هوا امید اعتدال کند و نبات شروع در نمو نماید پس اوایل فصلها
سال ایشان بعکس و بجای آنکه منجمان ما و موجب این سال را بدوازده قسم
کرده اند هر چند متساوی نیست و هر قسمی را ماهی گفته اند منجمان خطا و ایغور
سال را به بیست چهار قسم متساوی کنند هر قسمی را یکیخه گویند و طریق این
تقسیم چنانست که دایره میل فرض کنند که بر بوسط دلو که مبدء است گذشته است
ولا محاله این دایره متقاطع دایره معدل النهار باشد بر دو نقطه متقابل
آن نقطه که بوسط دلو اقربست انرا مبدء تقسیم ساخته اند و از انجا معدل
النهار را به بیست چهار قسم متساوی کرده اند و یازده دایره میل دیگر بمواضع
انقسامات گذرانیده تا هر یک منطقة البروج را قطع کرده اند و مبادی
اقسام سال زمان وصول مرکز افتاب بود باین تقاطعات و قوسهای
منطقة البروج اگرچه درین تقسیم مختلف بود اما ازمنه قطع افتاب انها را
بر متساوی باشد کذا ذکره المصنف فی شرح الزیج و فیه ما فیه و لمقتضای

اوایل فصلها ...

این تقسیم هر قسمی را پانزده روز و دو جاغ و چهار که و صد و یک فنک باشند
و اسامی این اقسام بلغة ایشان بر ترتیب این است ا لیهن ب ووشی
ج کنجه د شوند بونده ه شنک مینک و کورو ز لینجه ح سیومن ط میخن
ی شاجن یا شیاوشو یب دایشر یج لیمو ید جیوشیو یه بیلوا
یو سیوفن یز خنلو یح سبوس کون یط لیتون ک سیاوسه
کا دابر کب دولجن کج سیوصن کد وانجین و سال را اگرچه شمسی
حقیقی گرفته اند اما ماهها را قمری حقیقی گیرند و آن از اجتماع حقیقی است
تا اجتماع حقیقی دیگر پس اگر اجتماع حقیقی پیش از غروب آفتاب واقع
شود آن شب را ترکان اول ماه دانند و اگر بعد واقع شود آن شب را
ترکان اول ماه دانند و اگر بعد واقع شود شب بعد از آنرا اما درین زمان
منجمان در اکثر تقاویم اگر اجتماع پیش از نصف روز واقع شود آن روز را
اول ماه نویسند و اگر پس از نصف روز واقع شود روز بعد از آنرا و اسامی
این ماهها بلغة ترک و خطای بر ترتیب اینست ا ارام آی ب ایکندی
آی ج اوچونج آی د تورتونج آی ه بیشنج آی و التنج آی ز ینتج
آی ح سکزنج آی ط طقوزنج آی ی اونتج آی یا ان برنج آی یب
چقشباط آی و ایام این ماهها بعینه مثل ماههای عربی نیست
نه باشد یا سی الا آنکه ترکان زیاده از سه ماه متوالی سی نگیرند و زیاده

از دو ماه متوالی بیست و نه نگیرند و وجه این
خلاف ظاهر نیست چه هر دو بوضع معین است
و اول ارام آی که مبدء سال قمری است
و آنرا ترکان کونید کلش خوانند
مشروط است بآنکه در مابین مدخل
و الجین که قسم هفتم است از سال سابق
و مدخل دوشی که قسم دوم است
از سال لاحق یعنی در حوالی مبدء
لیجن بود مقدم بر آن یا مؤخر از آن
چه اگر مابین اول ارام آی و مبدء
دوشی از مدت یکقسم سال زیادت
بود مبدء ارام آی مقدم باشد
بر مبدء لیجن و اگر کمتر باشد مؤخر بود
و چون چنین باشد در ایام هر ماهی
ازین ماهها قمری مبدء قسم زوج
از اقسام سال شمسی واقع شود که
عدد آن قسم ضعف عدد آن ماه باشد

سنین	ایام	فضلات		
ا	۱۰	۴۴	۷	۸
ب	۳۱	۲۸	۵	۷
ج	۳	۸۶	۹	۰
د	۱۳	۵۶	۷	۹
ه	۲۴	۱۴	۵	۷
و	۶	۲۷	۹	۱
ز	۱۷	۳۶	۷	۲
ح	۲۷	۰۰	۵	۹
ط	۹	۵۸	۹	۳
ی	۲	۲۲	۷	۲
یا	۱	۸۰	۱	۶
یب	۱۲	۴۴	۹	۴
یج	۲۳	۰۸	۷	۴
ید	۴	۶۶	۱	۷
یه	۱۵	۲۰	۹	۵
یو	۲۶	۸۴	۶	۴
یز	۷	۴۲	۱	۷
یح	۱۸	۰۶	۹	۶
یط	۲۹	۶۴	۳	۰
ک	۱۰	۲۸	۱	۹
کا	۲۱	۹۲	۸	۷
کب	۳	۵۰	۳	۱
کج	۱۴	۱۴	۱	۰
کد	۲۴	۷۸	۸	۸
که	۶	۳۶	۳	۲

مثلا در ماه اول مبدء قسم دوم واقع شود و در ماه دوم مبدء قسم چهارم و در
ماه سیوم مبدء ششم و علی هذا القیاس تا ماه دوازدهم که در و مبدء قسم بیست و
چهارم واقع شود و اگر در ماهی ازین ماهها چنان اتفاق افتد که مبدء هیچکدام
از اقسام زوج واقع نشود آن ماه را از ماههای الفه کاشته ندانند بلکه آن ماه
باصطلاح ایشان کبیسه باشد و آنرا ترکان شون آی و بخطای شون ده گویند
و سبب آن کبس آنست که چون مدة دورهٔ آفتاب که عبارت است از سال شمسی حقیقی
زیاده از سال قمری است بده روز کسری هر آینه در هر دو سال یا سه سال یکماه
زیاده آید پس آنرا شون آی گفته کبس کنند تا آن تفاوت مرتفع شود و همیشه
اول ارام آی در حوالی مبدء لیجن باشد و شرط ایشان متفق شود و چون
شون آی تمام شود بعد از آن ماهی در آید که بی واسطه بعد از ماه سابق شون
آی بهمان ترتیب که مذکور شد و لا محاله در آن ماه و در هر ماهی که بعد از آن
باشد باز چنان شود که مبدء قسم زوج از اقسام سال شمسی واقع شود
که عدد آن قسم ضعف عدد آن ماه باشد و همچنین میگردد تا باز که بعد از دو
سال یا سه سال احتیاج بکبس شود و شون آی بمیان ماهها در آید بعد هذا بر
اذهان اذکیا مخفی نماند که چون زمانرا امتدادیست و هم پس انقسام او
ممکن باشد باجزاء و چون جزوی از اجزاء زمانرا مبدء سازند و از آنجا
ابعاض متتالیه متساویه از اجزاء زمان فرض کنند چنانکه هر بعض از آن مفروض

یکدو معین شود باعتبار اجزاء متساویه آن بعض اهل نجوم هر بعض از آنرا
دور گویند بتوهم آنکه انتقال هر بعض به بعض شبیه است بعود با بعض اول و
ادوار که اهل نجوم اعتبار کرده اند بسیار است و از جملهٔ ادوار معتبر چند دور است
که مخصوص حکماء خطا و ترکستان است و از آن جمله اینست آنرا یکدور است که بر
دوازده میگردد و اسامی هر یکی از آن اسامی اقسام شبانه روز باشد یعنی
اسامی جاغها که بخطای و ترکی سبق ذکر یافته و آنرا منجمان ما دور اثنی عشری
گویند و همچنانکه جاغها را بدان می شمارند و روزها را هم بدان می شمارند
پس هر سالی یا روزی مسمی بیکی از آن اسامی باشد هم بلغة خطا و هم بلغة ترک
و خطائیانرا دور دیگر است که بر ده میگردد و همین سالها و روزها بدان
شمارند و اسامی آن ده بلغة خطای اینست ا کا ب یی ج بین د تین ه ری و
کی ز کن ح شن ط ذیم ی کوی و خطائیان این دور را با دور اثنی عشری
ترکیب میدهند تا دوری حاصل آید که بر شصت میگردد و آنرا دور ستینی میگویند
و سالها و روزها بدان می شمارند و گویند این دور در شمردن روزهای ایشانرا
بکار آمده است و مصنف در شرح زیج آورده که مناسب آنست که خطائیان
دور عشری با اثنی عشری را بجای هفته گیرند و دور ستینی را بجای ماه و ترکیب
این دو دور در تحصیل دور ستینی برین وجه است قیاساً ا کاژه ب بی
جین ج بیی بم د تین ماو ه دو چین و کین خی ز کن دو ح شین دی

ط زم شن ی کوی لود یا کا شیو یب پی خای یج بین زه ید تین جیو یه وو یم
یو کسی ماو یز کن حن یح شین ضه یط ژم دو ک کوی وی کا کا شن
کب پا بود کج پین شیو کد تین خای که وو زه کو کین صو کز کن یم کح
شین ماو کط ژم صن ل کوی خز لا کا وو لب پا وی لج پین شن لد تین بود
له وو شیو لو کسی خای لز کن زه لح شین جیو لط ژم یم م کوی باو ما
کا جن مب پی ضر مج بین جو مد تین دی مه وو شن مو کی لود مز کن شیو مح
شین خای مط ژم ده ن کوی جیو نا کا یم نب پا ماو نج پا جن ند تین ضر نه وو ود
نو کی وی نز کن شن نح شین بو نط ژم شبو س کوی خای و چون خطائیان
سالها را بدور ستین شمارند دورها را مقید کنند به نام دور اول را دور
شا مکون و دور دوم را خا مکون و دور سیم را خاون و این دورها هر چند
متساوی اند اما مصطلح شده است که دور اول را دور اعظم و ثانی را
دور اوسط و ثالث را دور اصغر گویند و در ایام ستین این دور را اعتبار
نکنند پس سالها را مقید کنند باین دورها مثلا گویند که این سال پنجم است
از دور شا مکون یا سال دوازدهم است از دور جو مکون و علی هذا و ابتداء
دور شا مکون در سال هشتصد و سیزدهم یزدجردی بود و مراد ازین قید
آنستکه اگر کسی خواهد که در سالی بعد ازین تاریخ بداند که آن سال داخل در کدام
دور است و سال چندم است آن آن دور هشتصد و سیزده را از تاریخ یزدجردی

ان سال بیرون کنند انچه باند بر شصت قسمت کنند باقی القسمت سالها باشد گذشته
از یکی ازین سه دور پس خارج قسمت اگر سه طرح کنند اگر هیچ نماند سالها
از دور شامکون باشد و اگر یکی ماند از دور جو مکون و اگر دو ماند از دور
خاون مثالش خواستیم که در سال نهصد و شصت و شش یزدجردی که زمان تحریر
این شرح است معلوم کنیم که کدام دور است و چندم سال است از آن دو تفاوت
میان دو تاریخ گرفتیم یکصد و پنجاه سه بر شصت قسمت کردیم باقی ماند سی و سه
و خارج قسمت بود دو پس معلوم شد که سی و سه سال تمام گذشته از دور خاون
و سال مذکور سی چهارم و اختیار تاریخ یزدجردی درین قید از سایر تواریخ
بنا بر عدم کسر او است و این نیز اینغ خطائیانرا دوری دیگر است که هر دوازده
میگردد و در همین روزها بدان می شمارند وانرا دور اختیارات و دور رابع گویند
و دور اختیارات بران اعتماد تمام کنند و اسامی آن دوازده بلغت خطائی
اینست ا کیس ب جیو ج من د بین ه تو و چو ز یو ح دی ط چن ی
شبو یا خای یب پی و بعضی روزها ازین دور نهایت نحس گیرند و آن دو روز
باشد که انرا الخطائی مون گویند یعنی اغبر که بتازی خاک رنگ گویند وانروز
یو و پی باشد و بعضی نهایت سعد گیرند و آن نیز دو روز بود که انرا الخطائی چیم سپید
گویند یعنی سفید و انروز چن و خای باشد و بعضی محمود گیرند یعنی مایل به سعد
و آن چهار روز بود که انرا الخطائی خومک گویند یعنی زرد و آن روز جیو و تن

و چه وه باشد و بعضی مذموم گیرند یعنی قریب به نحس و آن نیز چهار بود که انرا
بخطائی میگویند یعنی سیاه و ان روز کی و من و بین و شیو باشد و علامات
انها اینست سعد علامت سعد ه علامت نحس ه ه علامت محمود ٢
علامت مذموم و بعضی منجمان این الفاظ را مترجم در اوراق تقاویم در
ازاء هر روز نویسند و بعضی دیگر بجهة اختصار نقطها و الوان موافق لون
هر روز نهند و چون نوبت این دور بمبدء اقسام طاق رسد از اقسام
بیست چهارگانه سال مانند قیم لیحن که اول است و کیحه که سیم است و شنک
وفنک که پنجم است روز مبدء آن قسم و بآن روز مقدم بران آن دور یک شمرند
یعنی انچه در روز نوبت باو رسیده باشد در روز مبدء آن قسم مکرر شود و باقی
بر ترتیب باشد پس یکدوره دوازده روز باشد و یکدوره سیزده روز و معلوم
نشده است بیقین که درین تکرار مراد خطائیان چیست و بعضی گفته اند
که سبب آنستکه تا فرقی باشد میان این دور و دور اثنی عشری و تغییر یابد
دور اول دانسته اند چه تغییر دور اثنی عشری مستلزم تغییر دور ستین و دور
عشری است و سبب انکه تکرار مخصوص باو این اقسام طاق نهاده اند آنستکه مبدء
سال لیحن است و آن از اقسام طاق است و فرق مذکور خواسته اند که در
اول سال نحوه دور با اقسام فرد هم به تبعیت لیحن مکرر ساختند و بر
اذهان اذکیا مخفی نماند که اهل خطا که سالها را با دور ثلثه مقید میسازند

چون خواهند که تقیید زیاده کنند سالها را مقید سازند با بتداء آفرینش
عالم و بزعم ایشان مدت بقاء عالم سیصد هزار سنت و حکیم فاضل
محی الدین مغربی در زیج ادوار الانوار آورده که سیصد و شصت هزار
سنت و بعضی از ین زیاده ازین مقدار گفته اند و اینها همه مزخرفات
و امور مستبعده است و بران دلیلی نیست و هر دو باصطلاح ایشان
ده هزار سال است و در سال هشتصد و چند نهم یزدجردی گذشته از آفرینش
عالم بزعم این طایفه هشت هزار و هشتصد و شصت سه نه هزار و نهصد و پنجاه
چهار سال پس درین سال که نهصد و شصت و ششم یزدجردی است از ابتداء
آفرینش عالم هشت هزار و هشتصد و شصت چهار سال و هفتاد و یک ال تمام گذشته
باشد اما ترکان در شمردن سالها بر دور اثنی عشری اقتصار نمایند و
اصحاب زیجات گفته اند که ما را مبدء تاریخ ایشان معلوم نیست یعنی معلوم
نیست که ایشان چه حادثه را مبدء ساخته اند و سالها بعد از آن را بان
نسبت میکنند و در میان عجم نیز این دور مستعمل است خصوصا در میان اهل
سیاق چه بنای محاسبات ممالک در دفاتر خود بران نهاده اند و اصلا تاریخ
ایشان منظور نیست و چون مصنف اسامی اجزاء ادوار اربعه و همچنین
اسامی اقسام سنه و شهور دوازده گانه قمری که ما در شرح از کتب عمل
نقل کردیم در متن نیاورده اشارت باین معنی نمود باید که هر قسمی

از اقسام سنه شمسی را بلغة ایشان نامیت و همچنین هر ماهی از ماههای قمری
و هر روزی و سالی از روزها و سالهای دور ستینی و دور اثنی عشری
و اثنی هر دوری از دور رابع را نامیست بلغة ایشان و آن در زیجات
مسطور است و در تقویم تمام تاریخ خطا را در اخیر جدول اول صفحهٔ یسری
در شش جدول بیارند و در جدول اول ارقام ایام دور ستینی و در
دوم ارقام ایام اثنی عشری و در سیم ارقام ایام دور رابع و در چهارم
علامات اختیارات بحروف یا نقاط ملونه یا بالفاظ مصرحه و در پنجم
ایام ارقام اقسام سنه و در ششم ارقام ایام ماه قمری بیارند و اسماء
اقسام سنه و همچنین اسامی شهور قمری در حاشیه در محاذی روز مبدأ
هر یک ثبت کنند و پوشیده نماند که ایام دور اثنی عشری و دور عشری از
دور ستینی بمقایسه معلوم میتوان کرد چه اگر از ایام گذشتهٔ دور ستینی
دوازده دوازده طرح کنند آنچه بماند ایام گذشته باشد از دور عشری و لهذا
در بعضی تقاویم دور اثنی عشری و دور عشری متروک باشد لیکن چون اهتمام
ایشان بدور اثنی عشری بیشتر است از دور عشری و ایضا طرح ده ده آسان
تر است از طرح دوازده دوازده در اکثر تقاویم موافق آنچه مصنف فرموده
دور اثنی عشری را ایراد نمایند و دور عشری را ترک کنند و بعضی منجمان اسماء
ایام دور ستینی و دور اثنی عشری و دور رابع همه را مصرح در جدول بعد از

جدول

جدول ارقام هر یک نویسند و گاه باشد که در بعضی تقاویم تامه مداخل
شهور قمری حقیقی و مداخل اقسام سنه را در میان یکدیگر بترتیب مداخل
در شش جدول بیارند در ورق مقدم بر اوراق دوازده گانه و در
جدول اول اعداد اقسام و اعداد شهور هر یک بلونی ثبت کنند بارقام
هندسی یا جمل و در جدول دوم اسماء اقسام اسماء سنه و اسماء شهور و در
جدول سیم عدد هر یک از شهور تامه و ایام تامه نیز درج کنند موافق اول آن
قسم یا اول آن ماه باشد و در جدول چهارم ایام تامه دور ستینی که متصل بروز
مدخل هر قسم و مدخل هر ماه و در جدول پنجم فنکات که بر ایام تامه دور ستینی
زاید باشد و در جدول ششم ایام تامه دور اختیارات و در بعضی تقاویم جدولی
دیگر بعد از آن بیارند و در آنجا ایام ناقصهٔ دور ستینی که مداخل اقسام سنه
و شهور باشد ثبت کنند و طریق وضع فنکات چنانست که چون فنکات
شصت شود آنرا یکی گیرند و مرفوع مرة خوانند و چون مرفوع مرة شصت شود آنرا
یکی گیرند و مرفوع مرتین خوانند و مرتبهٔ مرفوع مرتین بحسب اصطلاح مقدم باشد
بر مرتبهٔ مرفوع مرة و مرتبهٔ مرفوع مرة مقدم باشد بر مرتبهٔ فنکات و اکثر با
تامه کسور باشد آنرا بعد از فنکات در همان جدول وضع کنند و کسور باعتبار
تجزیهٔ هر فنک باشد به شصت جزو یعنی هر عدد در از کسور شصت یک فنک باشد
و در بعضی تقاویم فنکات را رفع نکنند و همه را بارقام هندسی ثبت کنند و جدول

دیگر بعد از فنکات بیاورند و در آنجا کسور ثبت کنند چنانکه هر عدد
از آن سدس فنک باشد و هم درین ورق یعنی در ورق مقدم بر اوراق
دوازده گانه در صفحهٔ یمنی بر شکل زایچه دوازده خانه رسم کنند و در هر خانه
نام سالی از دور اثنی عشری بلغة ایشان یعنی بلغت ترکان و خطائیان بنویسند
و درین زبان بلغة ترکی و فارسی نویسند و نام آن سال که موافق سنه مفروض
باشد در خانهٔ وسط فوقانی از آن زایچه ثبت کنند و هم درین ورق تاریخ
سنه مفروض و مدخل آن یعنی مدخل لیچون و احکام آن سنه همه را بزعم اهل خطا
بیارند چنانکه اول تعیین کنند که سنه مفروض داخل در کدام دور است از ادوار
ثلثه و چند سنه است از آن دور و ایضا تشخیص نمایند که مبدأ سنه در کدام روز از
از دور ستینی و چند جاغ و که و فنک گذشته از آن روز تا مبدأ و نیز کدام
روز است از دور رابع و اسامی هر یک بنویسند و ایضا ایراد که از مدخل حقیقی
ماهی از ماههای قمری که مدخل لیچون در آن واقع شده تا آن مدخل چند مدت
شده و از آفرینش عالم بزعم اهل خطا تا سنه مفروض چند ون و چند سال
گذشته و سنه مفروض چندمست و چند گاه باشد که در زیر این مذکورات
تاریخ سنه و مدخل آنرا بتواریخ اربعهٔ مشهوره نیز بیاورند و ساعت و دقیقه
گذشته از اول آن روز یا آنکه مدخل سنه در آن روز یافت باشد بنویسند
و بعد از اینها احکام آن سال بزعم حکماء خطا و ایغور بیاورند و ما تمثیل یکی را هر

در ورق

در ورق مقدم بر مثال صفحهٔ یسری بیاوریم تا تصور آن بر متعلم دشوار
نباشد **باب پانزدهم** در معرفت زواید که در تقویم بیاورند چون
مصنف از بیان متعلقات هر دو صفحه فارغ شد شروع نمود در بیان زوایدی
که ایراد آن در تقویم مصطلح است و متعارف است پس میفرماید که در صفحهٔ
مقدم بر اوراق دوازده گانه تاریخ سنه مفروض که مبدأ آن وقت وصول
آفتابست بنقطه از برج حمل و مدخل آن سال بتاریخ اربعهٔ مشهوره و تاریخ
خطائیان بیاورند چنانکه در تواریخ مشهوره اول تعیین ساعت و اجزاء
آن کنند پس تعیین روز یافت و بعضی که هر یک از تواریخ اربعه بترتیب
و در تاریخ خطا اول تعیین نمایند که مبدأ سنه مفروض در کدام فنک و که
و جاغ و روز و مدخل کدام روز است از ایام دور ستینی و همچنین از ایام
دور رابع و نیز تحقیق نمایند که از مدخل حقیقی ماهی از ماههای قمری که مبدأ
سنه چند مدت گذشته و همچنین از مدت قسمی از اقسام سنه که مبدأ سال در آن
واقع است و ایضا تعیین نمایند که سنه مفروض داخل در کدام دور است از
ادوار ثلثه و چندم سنه است از آن دور و همچنین چندم سنه است از ابتداء
آفرینش عالم بزعم اهل خطا و گاه باشد که در بعضی تقاویم تامه بعد ازین مذکورات
مؤامره طالع سنه یعنی بیان استخراج آن بطریق مختلفه بیان کنند درین
مواضع در جمیع تقاویم اسم شهری که طالع سنه بافق آن شهر استخراج کرده

[illegible]

باشند مذکور سازند و باشد که در بعضی تقاویم تامه درجهٔ طالع سال را
با فاق مختلفه استخراج که در همین صفحه نویسند و تمثیل هر یک از اینها عنقریب
مسطور گردد ان شاء الله تعالی و در تقویم غیر تام تعیین مدخل سال به تاریخ خطا
متروک باشد و ایضاً زایچهٔ طالع وقت تحویل آفتاب باول حمل در تحت آن
صفحه بیاورند بان طریق که در زایچهٔ اجتماع و استقبال مذکور شد پس اینجا
حاجت اعاده نباشد و مواضع کواکب و همچنین مواضع عقدتین قمر را
در وقت تحویل مذکور در آن زایچه ثبت کنند بانطباقیکه هر یکی از کواکب سبعه
و عقدتین در هر برج که باشند انرا در آن خانه ثبت کنند از خانهای دوازده
گانه زایچه که نام آن برج معرج در آن خانه مسطور باشد قید معرج بجهة آن است که
گاه باشد که اسم دو برج در یک خانه مسطور بود یکی بحسب عدد و دیگری بحسب عمل
چنانکه سبق ذکر یافت و مصطلح شده است که برج بحسب عدد را تصریح و برج
بحسب عمل را بعلامت نویسند و ثبت موضع کوکب به برج صریح باشد و درجات
و دقایقی که از اول آن برج آن کوکب بحرکت توالی قطع کرده باشد یا درجات
و دقایقی که عقدهٔ قمر بخلاف توالی بان واصل شده باشد ابتدا از اول
آن برج ثبت کنند و سهام را نیز در ان زایچه بیارند و این سهام دلیل
چیزهاست از احوال پادشاهان و رعایا و تغیرات هوا و تسعیرات و وقوع
امن و آشوب و چگونگی حصول ارتفاعات که از مواضع کواکب دال بران چیزها

ودرجهٔ طالع با جزو دیگر از فلک البروج که مناسب امر مطلوب گیرند و بیان استخراج
تعلق بکتب عمل دارد و اما طریق وضع آنها در زایچه بر قیاس وضع کواکب است یعنی
هر یکی از سهام در هر برج که باشند انرا بدرجات و دقایق در آن خانه ثبت
کنند که اسم آن برج معرج در آن خانه مثبت باشد و از سهام آنچه اهتمام
باستخراج آن بیشتر نمایند و در جمیع تقاویم مسطور باشد سهم السعاده است
و سهم الغیب که یکی از دایره بود بر مال و جاه و سعادات و دیگری بر رای و دین
و عبادات و استخراج این هر دو از مواضع شمس و قمر و درجهٔ طالع نمایند گاه
باشد که از برای احکام هر یکی از فصول اربعه زایچه وضع کنند در صفحهٔ علیحده
چنانکه زایچهٔ طالع وقت تحویل آفتاب بحمل بجهة احکام فصل بهار باشد و زایچهٔ
طالع وقت تحویل آفتاب بسرطان بجهة احکام فصل تابستان است و زایچهٔ طالع
وقت تحویل آفتاب بمیزان بجهة احکام فصل خزان و زایچهٔ طالع وقت تحویل آفتاب
بجدی بجهة احکام فصل زمستان لیکن اهل احکام وقتی این عمل بکار آورند که طالع
وقت تحویل آفتاب بحمل برج منقلب باشد اما اگر طالع وقت مذکور برج
ثابت باشد حکم تمام سال از زایچهٔ آن طالع کنند و زایچهٔ طالع سه فصل دیگر
استخراج نکنند و اگر برج ذو جسدین باشد زایچهٔ طالع وقت تحویل آفتاب
بمیزان استخراج کنند و حکم نیمهٔ آخر سال از ان و حکم نیمهٔ اول سال از طالع
وقت تحویل آفتاب بحمل و معرفت هر یک از بروج منقلبه و ثابته و ذوات الجسدین

بعد ازین در باب سیزدهم بیاید ان شاء الله تعالی و در اکثر تقاویم زایچهٔ طالع
اجتماع و استقبال مقدم هر سال یا فصل نیز وضع کنند و انرا در احکام بسیار
معتبر دانند و بعضی از منجمان در تقاویم تامه بجهة طالع تحویل آفتاب بهر یک
از بروج در فوق صفحهٔ یمنی زایچه وضع کنند و حکم هر ماه شمسی حقیقی از ان
کنند و از جملهٔ اموری که در اکثر احوال در تقویم تام بیاورند ایام مشهوره است
از تواریخ مشهوره که در میان اتصالات گاه یا در جدول علیحده قبل از اتصالات
گاه باز اول آن روز نویسند و چون ایام مشهورهٔ بعضی تواریخ که منجمان در تقاویم
ثبت میکنند مصطلح و متعارف اهل زمان نیست و آنچه متعارف است سبب شهرت
آن بر بعضی ظاهر نیست واجب نمود که ایام مشهورهٔ هر یک از تواریخ مشهوره را
با آنچه سبب شهرت آن شده درین کتاب بیاریم تا ناظر تقویم را مفید باشد
وبالله التوفیق وعلیه التکلان ذکر ایام مشهورهٔ تاریخ عرب غرهٔ محرم غرهٔ
محرم است و در ولایت عرب درین روز نوروز کنند و بعیش و طرب و لهو
و لعب و نشاط مشغول باشند ایام معدودات اصحاب زیجات گویند ده
اول محرم است اما اکثر مفسرین ایام معدودات را بایام رمضان تفسیر کرده اند
و بعضی بایام روزه که در ابتدای اسلام فرض بود و بعد از فرضیت رمضان
منسوخ شده و آن روز عاشورا است و سه روز در هر ماهی و آنچه در آیهٔ
کریمهٔ واذکروا الله فی ایام معدودات واقع شده مفسران انرا بایام

تشریق که بعد ازین خواهد آمد تفسیر کرده اند و تسمیهٔ آن بمعدودات بجهة
قلت است عاشورا دهم محرم است وانرا عشورا نیز گویند بحذف الف و این
روزیست که بس محترم چه در اخبار آمده است که کشتی نوح علیه السلام درین
روز باتمام رسید و نور بصر یعقوب علیه السلام درین روز معاودت نمود و
خلاصی حضرت ایوب ع از کرمان درین روز بود و غرق فرعون و جنود او
و نجات بنی اسرائیل درین روز دست داد و چون شهادت حضرت امام مظلوم
حسین ابن علی علیه السلام درین روز واقع شده در اکثر بلاد درین روز
ماتم گیرند و شیون نمایند و مصنف در شرح زیج سلطانی از بعضی علما نقل کرده است
که عاشورا نهم محرم است وانرا از عشر شتر گرفته اند و شتر در روزی که آب
خورد تا هشت روز دیگر آب نخورد و روز نهم آب خورد که انرا عشر
الابل خوانند قرار فرض نماز چهاردهم ربیع الاخر است لیلة الرغائب
اول جمعه ماه رجب است یوم الاستفتاح پانزدهم رجب است و در اخبار
آمده است که هر که درین روز از خدای تعالی طلب فتح و نصرت کند مقصود
حاصل شود و ازین جهة است که این روز باستفتاح مشهور شده است چه
استفتاح در لغة طلب فتح و نصرت است و در باب تواریخ نوشته آورده اند
که درین روز بود که ابابیل بامر ملک جلیل رفع مضرت اصحاب فیل نمود و تزویج
حضرت خیر النساء صلوات الله وسلامه علیها با حضرت شاه ولایت پناه علی المرتضی

لیلة الرغائب

یوم استفتاح

صلوات الله و سلامه علیه لا نبی بعدی و لا یکون هم درین روز است مبعث و معراج
پیغمبر آخر الزمان صلعم بیست هفتم رجب است و حکیم مغربی آورده است که بیست
ششم رجب است که جبرئیل علیه السلام بحضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله نازل شده بود
و در آن احادیث دیگر نیز هست لیلة البراة پانزدهم شعبان است و چنانچه
عادت ملوک و سلاطین را قاعده چنانست که چون هر کس از رعایا خراج خود
ادا نماید نوشته باو میدهند مضمون آنکه خود تمام ادا نمود و آنرا برات گویند
و همچنان حضرت ملک تعالی میفرماید تا بجهت خلاصی مؤمنان از آتش دوزخ
برات بنویسند و بعضی گفته اند که وجه تسمیه آنست که درین شب نسخه آجال
تسلیم ملک الموت نمایند پس گویا درین شب جمعی را از حیات بری میسازند
لیلة القدر بیست سیم رمضان است مخفی نماند که حضرت رب الارباب
جل جلاله از شبها دو شب را بجواهر شرف و منقبت بیاراسته یکی شب براة
و دیگری شب قدر برات را گفت انا انزلناه فی لیلة مبارکة انا انزلناه
فی لیلة القدر و قدر را گفت لیکن شب براة را ظاهر ساخت و شب قدر را
محجوب گردانید و لهذا اختلاف کرده اند که شب قدر در رمضان است یا در
غیر رمضان و بر تقدیری که بر رمضان باشد اختلاف کرده اند که در دهه اولست
یا در دهه اوسط یا در دهه آخر و بر تقدیری که در دهه آخر باشد اختلاف
کرده اند که کدام شب است و مشهور آنست که مذکور شده است و معنی قدر شرف

و مرتبه باشد

و مرتبه باشد چه شرف این شب زیاده است از شبهای دیگر و بعضی گفته اند که قدر
بمعنی تقدیر است چه تعیین هر امر در آن سال تفویض آن بملک درین شب واقع میشود
عید فطر غره شوال است و عید مأخوذ است از عود بجهت آنکه هر سال مردم با آن
عود میکنند بر وجهی مخصوص یا بجهت آنکه حضرت ارحم الراحمین عود میکند بمغفرت
بندگان درین روز شق القمر شب سیزدهم شوال است و این معجز حضرت خاتم
النبیین است که در حضور کفار قریش باشاره سبابه مبارک خود درین شب ظاهر
نموده و قصه این قضیه مشهور است ایام معلومات قول اهل لغت و اکثر
فقها آنست که ده روز اول ذی الحجه است و بعضی از فقها گفته اند که ایام تشریق است
که عنقریب معلوم شود یوم الترویه هشتم ذو الحجه است و ترویه در لغت آب
و فکر کردن و تسمیه این روز بترویه بعضی گفته اند بجهت آنست که ~~خوابیکه حضرت~~
حجاج درین روز شتر و سایر چهارپایان را آب میدهند و آب بر میدارند و
بعضی گفته اند بجهت آنست که خوابیکه حضرت خلیل علیه السلام درباب قربان کردن
اسمعیل علیه السلام دیده بود تمام روز متفکر بود که چه کار کند تا آنکه آخر الامر ذبح
اسمعیل علیه السلام در روز عید اضحی بخواطر مبارک قرار داد یوم العرفه نهم
ذی الحجه است و عرفه و عرفات اسم موضعیست در مکه معظمه و آنرا عرفه بجهت
آن گویند که ملاقات حضرت آدم علیه السلام و حوا بعد از مفارقت در آن
موضع واقع شده و یکدیگر را شناختند بجهت آنکه جبرئیل علیه السلام آن

موضع را با ابراهیم بیان کرده بود و چون حضرت خلیل بآنموضع رسید آنرا شناخت
و این روز را عرفه بسبب آن گویند که حجاج را درین روز بآنموضع می باید رفت
و زمانی آنجا توقف کرد و بعضی گویند که چون درین روز حضرت ابراهیم تعبیر خواب
خود شناختند باین سبب آن روز را عرفه گویند عید اضحی دهم ذو الحجه است و
اضحی جمع ضحاة است و آن گوسفندی را گویند که درین روز قربان کنند باین جهت این
روز را عید اضحی گویند ایام التشریق روز یازدهم و دوازدهم و سیزدهم
ذو الحجه است و روز دهم را روز نحر خوانند و یازدهم و دوازدهم را با نحر ایام التشریق
و سیزدهم را تشریق تنها و بعضی گفته اند تشریق نماز عید است چه او را در وقت
اشراق میگذارند و باقی ایام را بتبعیت آن تشریق گویند و بعضی گفته اند که
تشریق خشک کردن گوشت است در آفتاب چه مساکین حرم ازین روزها گوشت
گوشت قربانها خشک میکنند و بعضی گفته اند تشریق مقام کردن است در آفتاب
چه حاجیان بجهت اداء مناسک حج درین ایام توقف میکنند در آفتاب و بعضی گفته اند
تشریق بجانب مشرق رفتن است چه اکثر حجاج بعد از اداء مناسک حج بجانب
مشرق متوجه شوند غدیر خم هجدهم ذو الحجه است بتواتر ثابت شده است
که چون پیغمبر صلی الله علیه و آله از حجة الوداع مراجعت نمود در موضعی که آنرا
غدیر خم گویند نزول فرمود پس بفرمود تا بعوض منبر چهار جهاز شتر بر بالای
یکدیگر انداختند به بالاء آن برآمد و دست حضرت امیر المؤمنین علی ابن

ابی طالب را

ابی طالب گرفته آنحضرت را با خود صعود فرمود و در حضور صحابه حضرت شاه مردان را
خلیفه و وصی خود ساخت و نزول آیه الیوم اکملت لکم دینکم و ورود حدیث
من کنت مولاه فهذا علی مولاه درین روز معروف و مشهور است ایام البیض
روز سیزدهم و چهاردهم و پانزدهم است از هر ماه و معنی آن ایام لیالی بیض است چه
در شبهای این ایام از اول تا آخر ماه تاب باشد و از حضرت شاه اولیا امیر المؤمنین
علی علیه التحیة و الثناء روایت است که چون آدم علیه السلام از بهشت بیرون شد از گرمی
هیچ سقف و دیوار روپوشی نبود آفتاب بر اعضاء مبارک وی تابید کم سیاه رنگ
شد و این بآنحضرت دشوار نمود روی بدرگاه بی نیاز آورد تضرع و زاری
کرد در حال جبرئیل بفرمان ملک جلیل نزول اجلال فرمود گفت ای آدم اگر خواهی
که این سیاهی بسفیدی و این شام غم بصبح شادی مبدل گردد سه روز روزه دار
پس آدم بعد از اداء شکر باری تعالی روز اول ایام بیض صوم نمود چون شب درآمد
ثلثی از بدن مبارک وی سفید شد و چون یکروز دیگر روزه گرفت ثلث
دیگر سفید شد و سیم روز تمامی اندام آنحضرت از آن ظلمت بیرون آمد ایام
ایام مشهوره تاریخ عرب و بعضی از منجمان روز ولادت و رحلت حضرت
سید المرسلین و وقایعی که در زمان حیات آنحضرت روی نموده و همچنین روز
ولادت و وفات هر یک از ائمه معصومین و مشایخ و علماء دین را داخل
ایام مشهوره دانسته در تقاویم ثبت نمایند و لهذا گوئیم ولادت حضرت

رسالت پناه متردد است میان ششم و دوم و ششم و سیزدهم و هفدهم ربیع الاول
و وفات حضرت در دوازدهم ربیع الاول دست داده بعضی گویند
بیست و ششم صفر و ولادت حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام سیزدهم رجب
بعد ضربت شهادت صبح نوزدهم رمضان و انتقال آنحضرت بیست و یکم رمضان
و ولادت حضرت فاطمه زهرا بیستم جمادی الآخر و انتقال آنحضرت هفتم صفر
و ولادت حضرت امام حسن پانزدهم رمضان وفات آنحضرت سیم جمادی الآخر و ولادت
حضرت امام حسین سیم شعبان و اصح سلخ ربیع الاول گفته اند انتقال آنحضرت
دهم محرم و ولادت امام زین العابدین پنجم شعبان و وفات آنحضرت بیست و دویم
محرم و ولادت امام محمد باقر سیم صفر شهادت آنحضرت هفتم ذوالحجه و ولادت
امام جعفر صادق هفدهم ربیع الاول شهادت آنحضرت پانزدهم رجب و ولادت
امام موسی هفتم صفر وفات آنحضرت ششم رجب و ولادت امام رضا یازدهم
ذوالقعده وفات آنحضرت هفدهم صفر و ولادت امام محمد تقی دهم رجب
واصح پنجم رمضان وفات آنحضرت عاشر رجب ولادت امام علی نقی دویم
رجب واصح پانزدهم ذوالحجه وفات آنحضرت سیم رجب و ولادت امام حسن
عسکری چهارم ربیع الآخر وفات آنحضرت ششم ربیع الاول و ولادت
امام محمد مهدی پانزدهم شعبان ایام مشهوره تاریخ روم بر دو نوع بود
یکی آنکه موقوف باشد بر معرفت اول صوم کبیر که منسوبست بطایفه نصاری

دوم آنکه

[illegible] صلی الله علیه [illegible]

دوم آنکه موقوف نیست ذکر آنچه موقوفست بمعرفت صوم کبیر مخفی نماند که
صوم کبیر روزه فریضه نصاری است هفت هفته است و حسن بجری و بعضی دیگر
از مفسرین گفته اند که آنچه خدا تعالی بر امت عیسی واجب گردانیده یکماه بود
و چون آنماه در فصل تابستان افتاد از فرط حرارت هوا مشقت تمام بحال مردم
راه یافت پس علمای ایشان درین باب اندیشه نمودند صوم را بفصل ربیع انداختند
و ده روز زیاده نمودند و همچنین هر قومی از ارباب دین چیزی زیاده میکردند تا پنجاه
روز شد و اول این صوم همیشه دوشنبه باشد مشروط بآنکه قبل از دوم و بعد از
هفتم آذر نباشد صوم نینوی روز دوشنبه باشد پیش از اول صوم کبیر
به سه هفته و این سه روز بود پس پنجشنبه فطر نینوی باشد و در کتب تواریخ مذکور
است که درین روز یونس علیه السلام از شکم ماهی بیرون آمده در قریه که آنرا نینوی خوانند
حاضر شد مردم چون آنحضرت را بدیدند شادیها کردند و در آن روز و دو روز دیگر
تبرکا آنرا روزه گرفتند و اکنون ترسایان درین سه روز بطریق سنت دارند
شعانین روز یکشنبه چهل و دوم صوم کبیر باشد نصاری گویند که درین روز عیسی علیه السلام
بر دراز گوش سوار شده به بیت المقدس در آمده مردم را بشرف دعوت مشرف
ساختند فصح پنجشنبه چهل و ششم صوم کبیر باشد و فصح بمعنی رستگاری باشد
چه درین روز بود که قوم از حواریان استدعا نمودند که از حضرت عیسی علیه السلام التماس
نزول مائده کنند و آن خوانی بود از طعام احمر لباحت چیزی که در ان مائده

گرده نان
بریان با پنج رغیف و قدری سرکه و نمک و سبزی و ارباب تواریخ گفته اند که
حواریان دوازده تن بودند که مبادی بعثت مسیح بشرف دین عیسوی مشرف
شده بکمر خدمت آنحضرت بر میان جان بسته بودند و از کعب الاحبار روایت
کرده اند که گوید که حوار مشتق است از ان بمعنی تبییض است چه این جماعت بنابر آن
که پیش از ملاقات حضرت نبوت جامها بشستن سفید میساختند موسوم بحواریین
شدند و اسامی ایشان اینست ١ شمعون ٢ یحیی ٣ توما ٤ یوحنا ٥
مرقوس ٦ فطرس ٧ تخیس ٨ یعقوب ٩ اندراییس ١٠ فلغی ١١
یعقوس ١٢ سرخیس جمعه الصلبوت جمعه چهل هفتم صوم کبیر باشد
نصاری گویند که عیسی علیه السلام را جهودان آخر روز پنجشنبه بگرفتند و روز جمعه بر دار
کردند و آنرا جمعه الصلبوت خوانند روز یکشنبه دفن کردند و بعد از چهار ده
روز از قبر بیرون بر آمده و ترسایان این سخن را دروغ میگویند زیرا که
خدا تعالی در قرآن مجید میفرماید که وقولهم انا قتلنا المسیح عیسی ابن مریم
رسول الله وما قتلوه وما صلبوه ولکن شبه لهم و باز میفرماید که وما قتلوه
یقینا بل رفعه الله الیه و شبه آن بود که چون آنحضرت را بپای دار آوردند در
اثنای حال آفتاب منکسف شده ظلمت چنان استیلا نمود که دیدها از رؤیت
باز ماند در آنحال باری تعالی ملائکه را ارسال نمود تا عیسی علیه السلام را از بند خلاص نمودند
و یهود را که باعث گرفتاری آنحضرت بود بجای او مقرر کردند و آنحضرت را

باسمان

باسمان بردند و چون عالم روشن گشت یهودا بصورت عیسی در نظر یهود
آمده گفتند که این ساحر میگوید که بسحر از چنگ ما خلاص یابد نتوانست اکنون
او را به تعجیل باید کشت تا شعبده دیگر پیش نیاورد و قصد صلب یهودا کردند هر چند
که وی فریاد کرد که من یهودا ام که شما را بعیسی راه نموده ام و او را فرشتگان
باسمان بردند و مرا بجای او در بند کردند خلق باور نداشتند و از حلقش
آویختند عید قیامت شنبه چهل هشتم صوم کبیر باشد عید فطر یکشنبه بعد از
عید قیامت باشد و درین روز نصاری از صوم فارغ شده عید کنند
و در معابد حضور رفته بدعا و ذکر اشتغال نمایند و طعامهای معین خورند سعانین
صغیر آدینه بعد از فطر باشد و آنرا جمعه الشهدا نیز خوانند احد الجدید
یکشنبه بعد از فطر باشد و این روز را احد الجدید بان سبب گویند که اول
یکشنبه است بعد از عید فطر و درین روز نیز عبادات مخصوص کنند سلاق
پنجشنبه باشد چهل روز بعد از فطر و گویند که درین روز بود که عیسی علیه السلام شمعون را
که مقدم حواریین است خلیفه ساخته گفت که بعد از من ملائکه اوعیه و ظروف
پر نور بشما خواهند رسانید و این انوار بباطنهای شما راه یافته هر یک از شما
عالم بلغه قومی گردید که بدعوت ایشان مامور باشید بنطیقسطی یکشنبه
بعد از سلاق باشد بده روز نصاری گویند این آن روز است که عیسی علیه السلام
روح القدس را بحواریان بنوعی که وعده کرده بود فرستاد پس حواریان

[illegible]

هر یک بقصد دعوت بجانبی رفتند و با الهام ربانی عبارات آن ولایت یافته
با مردم آنجا بلغة ایشان سخن گفتند صوم الشلیحین دوشنبه بعد از
بیطیقلی باشد و آن چهل و هشت روز بود و گویند درین ایام عیسی ع
بجهة دعوت امت عزیمت نمود در اطراف عالم بگردید و فطر این صوم یکشنبه
چهل و نهم باشد جمعة الذهب اول جمعه باشد از صوم شلیحین عید هرماری
روز سیزدهم باشد از فطر شلیحین صوم ایلیا دوشنبه بعد از عید هرماری
بود و این صوم چهل و هشت روز باشد پس یکشنبه چهل و نهم فطر ایلیا باشد
ذکر آنچه موقوف بر معرفت صوم کبیر نیست عید حنکه بیست و دوم
تشرین الآخر باشد استاد ابوریحان بیرونی در کتاب تفهیم و همچنین
صاحب روضة المنجمین آورده است که حنکه پادشاهی بود که دختران
مردم را بزور میکشید و ازاله بکارت ایشان کردی بعد از آن رخصت
دادی که شوهر دهند در آن زمان هشت برادر بودند و یک خواهر داشتند ملک
بخواهر ایشان طمع کرد برادر کهتر از غایت حمیت خود را بلباس زنان بیاراست
و بعوض خواهر به مضجع ملک درآمد و چون ملک خواست که دست باو رساند
بر جست و آتش شهوت ملک را بآب خنجر فرونشانید و بیت المقدس را از شر
او پاک گردانید پس مردم شادیها کردند و آنروز را عید ساختند عید بربارات
اول کانون الاول باشد نصاری گویند که این روز بود که روح القدس

بصورت

الشلیحین معنا الحواریین ۱۲

مراد شلیح از حواریین است [illegible] خوانند ۱۲

بصورت جوانی خوش روی در وقت غسل مریم ظاهر شد و مریم از وی
اجتناب کرد و گفت انی اعوذ بالرحمن منک ان کنت تقیا پس روح القدس
باد بر مریم دمید و او را بوجود روح الله بشارت داد و مصنف در شرح زیج
سلطانی از حکیم منوچهر نقل کرده که بشارت مریم بوجود عیسی ع در بطن او و
از وی واقع شده لیلة المیلاد یعنی شبی که ولادت عیسی ع در آن شب
سمت ظهور یافته شب بیست و پنجم کانون الاول بود مخفی نماند که در شب ولادت
عیسی ع اختلاف بسیار است مشهور آنست که مذکور شد و صاحب کشف الحقایق
گوید بعضی گفته اند که ششم کانون الآخر بود در قریه قریب به بیت المقدس
که آنرا ناصرة الجلیل گویند و از این جهة که ترسایان را نصاری خوانند
عید قلنداس اول کانون الآخر باشد بعضی قلنداس و بعضی قلقداس
گفته اند و چنین گویند که اسم یکی از ملوک ایشان است و حکیم منوچهر گفته است
که این روز اول سال رومیان است دنح ششم کانون الآخر باشد و
دنح بدال مهمله و نون و حاء مهمله تصحیح کرده اند و صاحب کشف الحقایق گفته است
که معنی دنح طلوع است و مراد طلوع حضرت عیسی ع از نهر اردن که نزدیک
دمشق و صاحب روضة المنجمین گوید که یحیی ابن ذکریا ع عیسی ع را بآب
بشسته و بعضی دیگر گویند مریم الخضر ترا با آب معمودیه بشست و چون از
آب بیرون آمد روح القدس بصورت کبوتری بدید و بپیوست و استاد

ابوریحان در کتاب تفهیم آورده که ذکریا ع عیسی ع را بآب معمودیه بشست
و آن آبیست که ترسایان فرزندان خود را چون متولد شوند بآن غسل
دهند و چون کسی بدین عیسی ع درآید چون اول او را بآن آب بشویند نصاری
شود عید شمع دوم شباط باشد و آن روزیست که عیسی ع در آن روز
به هیکل درآمد اول نوبت و هیکل نام معبد نصاری است سقوط جمره اول
هفتم شباط باشد سقوط جمره دوم چهاردهم شباط باشد سقوط
جمره سیم بیست و یکم شباط باشد و چهار بهمن سه بیش نباشد و بعد از آن
آنکه سرمای زمستان بشود و جمره در لغت اخگر آتش را گویند و زعم ایشان
چنانست که درین ایام سه جمره از جانب بالا بجانب اسفل نازل شود و صاحب
حل التقویم و صاحب روضة المنجمین گوید جمرهٔ اول در زمین اثر کند و جمره
دوم در آب و مصنف در شرح زیج عکس این آورده یعنی جمره اول آبرا
گرم کند و جمرهٔ دوم زمین را و جمرهٔ سیم باتفاق در اشجار اثر کند و قوة
نما بحرکت درآید و استاد ابوریحان گوید که رومیان گفته اند که باین جمرها
شکم زمین گرم شود و از درون بخار برآید و استاد الشعرا اوحد الدین انوری
که در علم نجوم سرآمد روزگار بود در تعریف بهار بیتی فرموده که مصدق
این قولست و آن اینست بیت هم جمره برآورد دم و برده نفس را
هم فاخته بگشاد فرو بسته زبان را و اعراب گویند که این اثرها درین ایام

از سقوط

از سقوط بعضی منازل قمرست درین ایام و مصنف گوید که مبنی سقوط جمرات
بر سیر آفتابست و در هر چند گاهی یکبار و زمیان تاریخ روم و تاریخ جلالی
که تقویم حقیقی است تفاوت پیدا میشود پس ظاهر آنست که در سقوط جمرات
این تفاوت باشد اول ایام عجوز بیست و ششم شباط باشد و آن هفت
روز بود و درین روزها هوا اکثر از تغییر نباشد میرخواند در
روضة الصفا آورده که ایام عجوز که منجمان در اواخر زمستان بر تقاویم
ثبت میکنند عبارت از ایامی است که قوم عاد بدعای هود ع هلاک شدند و سبب
تسمیه این اوقات بایام عجوز آنست که در حال هبوب ریاح پیرزنی از آن
از آن قوم بزیر زمین رفته قرار گرفت و بعد از مقهوران گریه میکرد روز
هشتم باد صعب در آنجا وزیده او را بیاران سابق ملحق ساخت و بعضی
گویند از سرما بمرد و لهذا برد العجوز نیز گویند و در قران مجید مذکور است
که آن هفت شب هشت روز بود و در صحاح جوهری از بعضی اهل لغت نقل کرده
که نزد عرب پنج روز است و استاد ابوریحان گفته ایام عجوز نیست بلکه ایام عجز است
یعنی آخر زیرا که این روزها آخر زمستان است و یعقوب ابن اسحق الکندی و عبدالله
ابن علی الحاسب که مشهور است بعبدالله قلم گفته اند که سبب تغییر هوا درین ایام
آنست که آفتاب درین وقت بتدریج باوج خویش رسد یعنی بعد اوسط که بجنب مسیر
و براوقات مستقیمه مخفی نماند که این وقت درست باشد که اوج آفتاب در اواخر

جون ثابت باشد **میلاد یوحنا** بیست وچهارم حزیران بود حکیم مغربی در زیج
صغیر آورده که بیست وچهارم حزیران است و ابوریحان در تفهیم آورده که
یوحنا یحیی پیغمبر است و ظاهر آنست که یوحنا بغیر حضرت یحیی کسی دیگر بوده است
که تقویت دین عیسی نمود و آنکه اصحاب زیجات میلاد حضرت یحیی را علیحده ذکر
کنند مصدق این قول است **اول ریاح بوارح** هیجدهم ایار است و آن چهل
روز است و در زیج حکیم مغربی بیستم ایار است و بوارح جمع بارح است و در
صحاح آورده که بارح باد گرم است و از ابو زید نقل کرده است که البوارح الشمال
الحارة فی اول الصیف و صاحب حل التقویم فرموده که عرب از طلوع ثریا تا طلوع
جبهه زمان ریاح بوارح دانند و آن قریب چهار ماه است و این ریاح را
باین سبب بوارح خوانند که منازلی که اثنای ریاح را بالطلوع آن منسوب
ساخته اند از ربع شرقی شمالی طلوع میکنند و طرف شمال را بمجاز بوارح
خوانند **مولود یحیی ابن ذکریا** بیست یکم حزیران باشد **ذکر آل جرتوما**
سیم تموز بود مصنف در شرح زیج سلطانی از صاحب کشف نقل کرده که ذکر
آن یاد کردن است و آن چنان بود که شخصی که او را فضیلت تمام بهم باشد روزی
که منسوب باو بود اوراد و عبادات خود دران روز ذکر میکنند و همچنین در
روزها بعد از آن تا وقتی که نوبت بذکر آن شخص دیگر رسد مثل آن و هر
مولودی که دران مدت متولد شود بنام آن شخص کنند که نوبت ذکر

آن بهم رتبه ذکر آن فروتر است از مرتبه عید **اول ایام باحورا** نوزدهم تموز
بود و آن هفت روز بود که دران آغاز سکستن گرما بود و بعضی ایام باحوره
گویند و بعضی از اصحاب لغت گفته اند که معنی این لفظ شدت حرارت است در ضعف
و از اشعار حکیم انوری این معنی نیز مفهوم میشود و بعضی گویند باحور لفظ است یونانی
بمعنی روزگار آزموده و از احوال این ایام استدلال بر هوای باقی سال کنند و استاد
ابوریحان بیرونی گوید که ایام باحورا هفت روز است و این نام ماخوذ است
از بحران بمعنی حکم بود زیرا که اصحاب تجربه از آن روزها حکم کنند بر احوال ماههای
خزان و زمستان و اول روز از آن دلیل بر تشرین الاول است و دوم تشرین
الآخر تا بآخر و هرچه در هر روز حادث شود از میغ و باران و باد آن ماهها را
نیز همچنان بود و بعضی گفته اند که روز اول دلیل ماه اسد است و روز دوم دلیل
ماه سنبله است و همچنین تا روز هشتم که دلیل ماه حوت است و صاحب حل التقویم آورده
که اگر در اول این هفت روز باد وافر باشد زمستان آن سال اول سرد گذرد
و ابر و باد و نم باشد و آخر خشک بود و اگر در آخر این هفت روز باد وافر
باشد زمستان آن سال اول خشک گذرد و آخر سرد و با نم بود و اگر در تمام
هفت روز باد وافر بود زمستان و با نم بود و گویند که مصریان در ایام باحورا
حکم کنند بر احوال زراعت و چگونگی محصولات **صوم مارت مریم** اول
آب باشد و انرا صوم السیده نیز گویند چه مارت بلغت ایشان سیده است

و سیده را مر گویند **عید تجلی** ششم آب بود گویند درین روز عیسی تجلی کرد و بر
حواریان از میان ابر و موسی ع را با خود ظاهر کرد و در زیج مغربی آورده که تجلی
عیسی و ظهور موسی با او در طور سینا بود **فطر مارت مریم** پانزدهم آب بود
پس مدت صوم مارت مریم چهارده روز بود **مقتل یحیی ابن ذکریا** بیست
هفتم آب باشد و در زیج خاقانی مذکور است که بیستم آب بود و سبب قتل
آن حضرت در میان خاص و عام مشهور است و در کتب تواریخ مذکور **عید
الصلیب** سیزدهم ایلول و کوشیار و محیی الدین مغربی در زیجات خود آورده
که عید الصلیب چهاردهم ایلول است و گویند که یکی از ملوک روم به بیت المقدس
آمده طلب چوبی که حضرت مسیح را بران چوب صلب کرده بودند مینمود بعد از
تجسس آن چوب درین روز با دو چوب دیگر یافتند و ندانستند که چوب مصلوب
کدام یکیست پس هر یکی از انرا بر شکم مرده می نهادند بران یک چوب زنده
شد و از آن دو چوب دیگر هیچ اثری نیافتند و بواسطه این وجدان عیدی
کردند و این محالیست پس عظیم زیرا که او کشتن حضرت عیسی بنا بر نص قاطع
اصلا ندارد پس چگونه بر حدیث چوب اعتماد بود **ذکر ایام مشهوره تاریخ
فرس نوروز عامه** اول فروردین ماه بود و مصنف از صاحب کشف الحقایق
نقل کرده که زعم مجوس آنست که این روز انروزیست که خدای تعالی عالم را آفرید
و کواکب را امر کرد به سیر کردن از اول حمل و آدم را درین روز آفریده ازین

جهت اورا نوروز گویند و علماء ایشان گفته اند که جمشید که انرا امیو شلح گویند
در جهان طواف میکرد چون باذربایجان رسید درین روز بر تخت
زرین نشست مرصع بجواهر و آن تخت در موضع بلند بود و روی در
مشرق چون آفتاب از مشرق بر آمد بر تخت و تاج جمشید افتاد شعاعی
روشن ظاهر شد مردمان شادی کردند و گفتند این روز نو است که دو آفتاب
بر آید یکی از مشرق و دیگری از مغرب و انروز جشنی عظیم ساختند
و اصل نام او جم بود او را جمشید از این شعاع گفتند چه شید بلغت ایشان
شعاع است **نوروز خاصه** ششم فروردین بود گویند درین روز دیگر
باره جم بر تخت نشست و خاص و عام او را بدیدند و رسمهای نیکو نهاد و
گفت خدای تعالی شما را بیامرزید و فرمود تا همه غسل کردند باب پاکیزه و حق
سبحانه و تعالی را شکر کردند و فرمود تا هر سال چنین کنند و باین جهت این روز را
نوروز ملک و نوروز خاصه و نوروز بزرگ نام نهادند و نوروز اول را
نوروز عامه گویند اکابر از نوروز اول تا نوروز دوم حاجتهای مردم
بر آوردندی و در روز نوروز دوم زندانیان را باطلاق فرماندادی
و مجرمانرا عفو کردندی بعد از آن بعیش و طرب مشغول شدندی **آبانگاه**
روز دهم فروردین ماه بود نام روز دهم را بلغت فرس آبان گویند چنانکه
قبل ازین مذکور شد و گویند این نام فرشته است که بر آب موکل است پس

اگر درین روز باد ابر با نگاه مردان باشد پس مردان باب آیند و اگر باران
نبارد و ابر با نگاه زنان باشد زنان باب آیند و این عمل را بفرخ شگون دانند
آب ریزان سیزدهم تیرماه بود و وجه تسمیهٔ او آنست که گویند در زمان
ملوک عجم چند سال باران نیامد درین روز بجماعت دعا کردند در وقت
باری سبحانه و تعالی باران فرستاد و بدان سبب مردم نشاط و شادی کردند و آب
بر یکدیگر میریختند و هر سال بدان محل رسیدی آب بر یکدیگر ریختندی و شادی
کردندی و اکنون در بعضی شهرهای عراق و فارس این رسم مرعی میدارند تیرگان
در سیزدهم تیرماه جشنی و این روز را فرمان ترکان نیز خوانند و گویند درین
روز منوچهر با افراسیاب صلح کرد بشرط آنکه افراسیاب یک تیر پرتاب از
ملک خویش بوی دهد پس حکما تیری مجوف از زاووقیه پر کردند و در وقت
طلوع آفتاب آرش آنرا از جبال طبرستان بر کمان نهاده بطرف مشرق
انداخت و حرارت آفتاب آنرا جذب کرد بسرحد طخارستان رسانید و شاعر
درین باب گوید نظم رزان خوانند آرش را کمان گیر؛ که از آمل بمرو
انداخت او تیر؛ العهدة علی الراوی و از غایت بعد فضل این قضیه را
تاویلات کرده اند مهرگان عامه شانزدهم مهرماه بود فارسیان این روز را
تعظیم کنند بجهت آنکه ضحاک طاغی و فساد بسیار میکرد و خلایق از و در
عذاب بودند و درین روز فریدون او را بگرفت و در زمین بابل بند کرد

بکوه دماوند

بکوه دماوند فرستاد پس درین روز همه بشکر مشغول شدند و بعد از آن
هر سال در آن روز زمزمه میکردند و بوقت طعام و شراب بنابر تعظیم یزدان
سخن نمیگفتند و همه روز بشکر حق مشغول میبودند مهرگان خاصه بیست
یکم مهرماه بود و این روز را نیز تعظیم کنند بر قیاس نوروز عامه و خاصه رکوب
کوسج اول آذرماه بود و صاحب رسالة المنجمین و صاحب عجایب
المخلوقات در سبب شهرت این روز قصه آورده پس مضحک و آن چنانست
که حکایت کنند که پادشاهان عجم درین روز از دکاکین ولایت خود هر سال
بطریق خراج یکدرم سیم میستانند چنانکه شخصی کوسه یک چشم بر حمار برهنه
می نشسته با پنجاه مرد از غلامان پادشاه که تابع او بوده اند و گویند در آن محل کوسه
کلاغی در دست گرفته و مروحه در دست دیگر خود را بدان مروحه باد زدی و از
هر دکانی یکدرم سیم بایں وضع مقبول ستانیدی و ضمنا رسم بود که اگر
بازاریان در رد آن یک درم تعلل مینموده اند کوسه حکم بغارت دکان
ایشان میکرد و از صباح تا نماز پیشین هرچه جمع میشده متعلق بسرکار پادشاه
میداشته و از آن وقت تا نماز دیگر حق السعی کوسه و غلامانش بحصول میرسیده
اما اگر کوسه بعد از نماز دیگر بنظر بازاریان در آمدی القدر که توانستندی
و زدندی و داوری نبودی و هیچکس باز خواست نکردی و چون هر سال درین روز
این واقع میشده این روز بروز برکوسه کوسج شهرت یافته بهمنجنه

دوم بهمنماه باشد فارسیان درین روز سپند یا شیر بخورند تا حفظ بیفزاید
و در بعضی بلاد مهمانی کنند بخورند که در وی جمیع حبوبات باشد شب سده
شب دهم بهمنماه باشد سده بلغت ایشان آتش بلند شعله را گویند و چنین
آورده اند که چون فریدون بر ضحاک ظفر یافت مردم او را نیز عقوبت و
سیاست آنچه مستوجب آن بودند میکرد و از آنجمله ضحاک را طباخی بود ارمایید
نام که در زمان او مردم کشتی و مغز سرایشان را بجهت ماران ضحاک چنانکه
مشهور است پیرمن کردی او را فریدون بگرفت و خواست که وی را بعقوبتی
که بدتر از آن نباشد بکشد طباخ گفت ای پادشاه جوان بخت در زمان
ضحاک هر روز یک کس را از دو کس که بمن میداده اند که بکشم آزاد میکردم
تو باید بدین نیکی که من کرده ام بخشش نمایی و صدق این سخن را اینک آن
مردم پناه بکوه دماوند برده اند فریدون با لشکر سوار شده متوجه کوه
شد تا آن مردم را بشهر باز آورد چون بمقصد نزدیک رسید شب در آمده
راه گم کردند پس بفرمود تا آتشها برافروختند و مردم گریخته چون آتش
بدیدند متوجه شدند و خلق عظیم از آزادگان طباخ جمع آمدند فریدون
در آن شب شادیها کرد جشنی فرمود طباخ را مصمغان نام کرد و یعنی بزرگ
گبران و دیگر هر سال فارسیان درین شب آتش برافروخته اند حالا در
بعضی بلاد این قاعده مرعی دارند لیکن در دهم بهمنماه جلالی نقل دیگر

درین باب

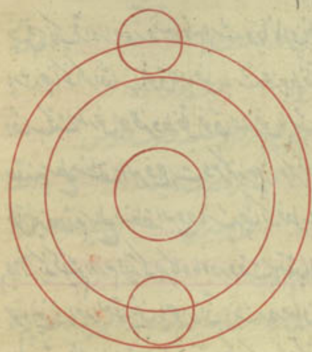
درین باب آنست که هوشنگ پسر چهارم آدم صفی الله دانند در کوه اصطخر فارس
ماری را بدید و چون او هرگز مار ندیده بود متعجب شده گفت جمیع جانوران
تابع مایند همانا که این جانور دشمن ماست که سر از خط اطاعت ما بر داشته و
سنگی بر داشته قصد آن مار کرد و او گریزان شده در زیر خس پنهان شده
و چون سنگ بجانب او انداخت در حال سنگ خطا شده بر سر سنگی دیگر آمده
و از ملاقات حجرین آتشی جسته در آن خس افتاد و مار بسوخت و چون
آتش علم زد هوشنگ چون هرگز آتش ندیده از هوش برفت و بعد از
افاقت گفت همانا این نور خدا است که دشمن ما را هلاک کرد پس از آن آتش
قبسی برداشته بر سر کوه اصطخر برافروخت و از آن وقت آتش پرستش
عنصر نار در میان فارسیان شیوع یافته و آن شب جشنی فرمود و آن شب را
سده نام نهاده و شعر ملک الکلام فردوسی بر این مقال شاهد است و هو هذا
شعر شب آمد برافروخت آتش بکوه؛ همان شاه در گرد شاهان گروه؛
یکی جشن کرد آن شب و باده خورد؛ سده نام آن جشن فرخنده کرد؛
ز هوشنگ ماند این سده یادگار؛ بسا چون او دیگر شهریار؛ و
صاحب حل التقویم گوید که این شب را بجهت آن سده گویند که پنجاه شب و
پنجاه روز بنوروز باشد باد بره بیست دوم بهمنماه باشد گویند
هفت سال در ایران باد نیامده بود درین روز شبانی پیش کسری آمده گفت

که دوشش المقدار باد لعنه که موبد بربست که سفندان به جنبید پس در این روز
نشاط و خرمی کردند و در این روز نیز بیاد و بتره شهرت یافت گاهنبار چنانکه
در کتب سماوی مذکور است که خدای تعالی عالم را به شش روز آفرید مجوس از کتاب
زند که منسوب به زردشت حکیم است نقل کنند که خدای تعالی عالم را به شش گاه آفرید
اول گاه اول یازدهم دی بود و اول گاه دوم یازدهم اسفندارمذ ماه و اول
گاه سیم بیست و ششم اردیبهشت ماه بود و اول گاه چهارم بیست و ششم خرداد ماه
و اول گاه پنجم شانزدهم شهریور ماه و اول گاه ششم سر پنجم آبان ماه که اول
خمسهٔ مسترقه باشد و هر گاهی پنج روز باشد و زردشت در کتاب خود چنین گفته است
که گهنبار اول خدای تعالی آسمان را آفریده و در دوم آب را و در سیم زمین را و در
چهارم نباتات را و در پنجم جانوران را و در ششم انسان را و بعضی از اهل فرس
تعظیم این روزها کنند و خانها آراسته کنند و بلهو و طرب اشتغال نمایند و مبادی
این ایام بر تقدیریست که خمسه در آخر آبان ماه باشد و تعیین گاهنبار بر این وجه
از زیج ایلخانی منقولست و کوشیار جیلی در زیج جامع آورده که اول گاه اول
بیست و ششم اردیبهشت ماه است و اول گاه دوم بیست و ششم تیر ماه و اول گاه
سیم شانزدهم شهریور ماه و اول گاه چهارم پانزدهم مهر ماه و اول گاه پنجم
یازدهم دی ماه و اول گاه ششم اول خمسهٔ مسترقه است که در آخر اسفندارمذ ماه
بود اول فروردگان روزیست که ده روز با اول فروردین مانده باشد و چنانکه

عقیده مسلمانان بر این وجه است که روز جمعه زیارت مقابر اموات خود
نمودن بهتر است همچنین اعتقاد فارسیان چنان است که در این ده روز زیارت
قبورها کردن بهتر است و گویند روان مرده کان خبر یابند و مؤبدان و برهمنان
در این ایام بجهت ارواح مرده کان زند خوانند نوشتن رقعه کژدم پنجم
اسفندارمذ ماه باشد و در کتاب عجایب المخلوقات مذکور است که در این روز
از وقت طلوع فجر تا طلوع آفتاب فارسیان رقعه نویسند از برای دفع مضرت
هوام و آنرا بر سه دیوار خانه بچسبانند و چهارم که صدر خانه بود فارغ گذارند
و بعضی گفته اند که نوشتن رقعهٔ کژدم رسم فارسیان نیست بلکه حضرت محدث
که عوام بکار میدارند و آن بر این وجه است سح سح قرنه قرنه بحرف ملحا قوطا
و بعضی گویند فریدون در این روز طلسمات فرمود و سموم حیوانات را بستی
مؤید آنکه رقعه نوشتن از پس آفریدونست آنکه فارسیان در این رقعه
می نویسند که بنام ایزد و بنام بنو آفریدون و عرب این رقعه می نویسند
که سلام علی نوح فی العالمین و جمع مردم آفریدون را نوح خوانند و بعضی اهل
فرس این روز را مردگیران گویند بسبب آنکه زنان در این روز بر شوهران
تسلط می نمودند و مطالبتها میکردند ذکر ایام مشهوره که مبنی بر موضوع
آفتاب نوروز سلطانی روزی بود که در نصف النهار آن روز آفتاب به درجهٔ
اول حمل باشد آنکه در نصف نهار مقدم در آخر حوت بود نوروز خوارزم شاه

اول آن روز باشد که آفتاب در درجهٔ شرف باشد غایت فصل ربیع پانزدهم ثور بود
آخر ایام مطر بیستم ثور بود آغاز گرما پنجم جوزا بود امتزاج فصلین
پانزدهم جوزا باشد و همچنین پانزدهم سنبله و حوت و قوس اول چله تابستان
اول سرطان بود غایت قوت گرما پانزدهم اسد باشد اول فصل خزان اول
میزان بود اول چله زمستان اول جدی بود تب بلدا آن نیز اول جدی بود
غایت قوت سرما پانزدهم دلو بود نوشتن رقعه کژدم بزعم اهل هند پنجم
حوت جلو و هندوان در این روز رقعه کژدم نویسند و گویند درجهٔ پنجم حوت
صورت حشرات دارد و اهل عراق اول رسیدن هر یک از ثمرات را نیز داخل
ایام مشهوره دانسته در تقاویم نویسند و دیگر از جملهٔ اموری که در تقویم سازند
موامرهٔ خسوف و کسوف است و چون حادثهٔ خسوف و کسوف دو امر غریبند و همه کس را
به تحقیق آن رغبت می کنند واجب نمود تحقیق هر یک بر سبیل اقتصار و توضیح
اما خسوف چون قمر فی نفسه جرمیست کمد و مظلم چنانکه قبل از این در باب دهم
مذکور شد کثیف و صیقلی است و کسب نور از آفتاب میکند بسبب شعاع آفتاب
که بر وی افتد روشن نماید و چون کرهٔ ارض نیز کثیف است لا جرم او را ظلی
در خلاف جهت آفتاب پدید آمده است و چون جرم آفتاب از جرم ارض اعظم است
چنانکه در ابعاد و اجرام مبین شده لا جرم ظل ارض مخروط الشکل باشد
و بر صدور معلوم کرده اند که راس این ظل تا فلک زهره رسیده است

پس در فلک قمر او را هنوز وسعتی تمام باشد و دائما این ظل در مقابل آفتاب متحرک
باشد چنانکه اگر آفتاب فوق الارض باشد مخروط ظل تحت الارض باشد و اگر
آفتاب تحت الارض بود مخروط ظل فوق الارض باشد و چون مرکز آفتاب دائما
لازم سطح منطقة البروج است و مرکز زمین مرکز منطقه هر آینه سهم مخروط
ظل نیز لازم سطح منطقة البروج باشد چنانکه فطرت سلیمه بر آن شاهد است
و از اینکه گفتیم لازم آید که هر گاه ماه در وقت استقبال عدیم العرض یا قلیل العرض
بود یعنی در احد العقدتین یا حوالی آن باشد در میان مخروط ظل افتد چه در این
حال آفتاب و ماه و زمین هر سه در مقابل یکدیگر باشند تحقیقا و تقریبا پس بسبب
حیلولهٔ ارض میان آفتاب و ماه نور آفتاب از ماه منقطع شود و برنگ اصلی
خود نماید و این حالت را خسوف گویند ماخوذ از خسف المکان یعنی فرو
رفتن مکان بارض چه در این حال ماه بمیان ظل زمین فرو رود پس اگر
تمام ماه بمیان ظل در آید آنرا خسوف کلی گویند و اگر بعضی در آید به حسب
قلت و کثرت عرض آنرا خسوف جزوی گویند صورتش این است اما
کسوف چون نیرین در احد العقدتین یا حوالی آن مجتمع شوند بنوعی
که چون خطی در بصر خارج شده بجرم شمس واصل گردد بجرم قمر نیز گذشته
باشد و در این حال لا جرم قمر میانهٔ ابصار و شمس حایل گردد بواسطهٔ کثافت
قطع نور شمس از ابصار کند بعضا و کلا و چون نقطهٔ ظلمانی ماه در این حال



بجانب الارض بود
بزرگ است خود نماید
پس چنان مظنون
گردد آفتاب
سیاه شده است
و این حال را کسوف
گویند که در لغت
بمعنی قطع است
و اینجا بمعنی قطع نور باشد و مقدار منکسف بسبب اختلاف بقاع مختلف شود
و شاید که در بعضی بلاد مرئی شود و در بعضی نشود مقدار منخسف که در جمیع بقاع
یکسان نماید چه این حالت نفس ماه را عارض شود و صورت کسوف این است
که نموده میشود و عادت قوم باین جاری شده است که در آخر تقویم موامره خسوف
و کسوف بیاورند از جهت آنکه ایراد آن در اول تقویم تفالا و تیمنا نیک نباشد
چه در اغلب احوال این دو حادثه را تاثیرات مذمومه نویسند و ساعات
گذشته از اول روز یا اول شب را ابتدا و وسط و ابتداء مکث و ابتداء
انجلاء و تمام انجلاء و همچنین ساعات گذشته از ابتداء خسوف و کسوف تا انتهاء
انجلاء مقدار منخسف و منکسف تعیین کنند تفصیل این کلام بعبارت دیگر آنست

که احوال



که احوال خسوف و کسوف کلی
یا جزوی بچهار مکث شده است
٤ بدو ٤ وسط
تمام انجلاء و احوال
خسوف و کسوف کلی
با مکث پنج است
بدو ٥ ابتداء ٥
مکث ٥ وسط ٥
ابتداء انجلاء ٥
تمام انجلاء پس چون اخبار بوقوع خسوف یا کسوف کنند ساعات گذشته از
اول روز یا اول شبی که در آن خسوف و کسوف واقع شود تا زمان هر یک
از احوال ثلثه یا خمسه تعیین نمایند و همچنین مقدار را انرا بدانق و اصبع و
طسوج و شعیر مذکور سازند چه اصحاب حساب تمامی صفحه جرم هر یک از نیرین را
شش دانق فرض کنند هر دانق را ده اصبع و هر اصبع را دو طسوج و هر
طسوج چهار شعیر و مقدار منخسف و منکسف ازین مفروضات تعیین کنند
و گاه باشد که در بعضی تقاویم لون ماه در زمان وسط خسوف تعیین نمایند
چنانکه اگر عرض قمر در آن زمان کمتر از ده دقیقه باشد گویند بغایت سیاه بود

و اگر میانه ده دقیقه و بیست دقیقه باشد گویند سیاه مایل بسبزی بود و اگر میانه
بیست و سی باشد گویند سیاه مایل بسرخی بود و اگر میانه سی و چهل باشد گویند سیاه
مایل بزردی بود و اگر میانه چهل و پنجاه باشد اغبر بود و اگر میانه پنجاه و شصت باشد گویند
گویند اشهب بود و در اکثر تقاویم طالع و عاشر زمان وسط خسوف و کسوف با جزاء
آن بیاورند و ابونصر قمی که یکی از علماء احکام است طالع و عاشر بدو را بجای وسط
اختیار کرده است و در بعضی تقویمها مدبر طالع و مدبر جزو را که مراد کوکب مستولی باشد
بر این دو موضع ایراد نمایند چه مدار اثر است و منع مستولی ابدا ازین در باب مفقود هم
معلوم کرده ان شاء الله تعالی و احکام خسوف و کسوف را در ذیل آن تعیینات
که مذکور شد بیاورند و موامره خسوف و کسوف را که جمیع احوالات آن تحت الارض
باشد در تقویم ننویسند چه جمهور اهل احکام بر آنند که انرا اثری نیست و احکام
طالع تحویل سال از احوال اصناف الناس و چگونگی حصول ارتفاعات و بارق
احوال از قحط و خصب و امن و آشوب و صحت و مرض و کیفیت احوال و ولایات
علی سبیل الاجمال در ورق مقدم بر اوراق دوازده گانه نویسند و اگر قران
علویین در سالی بوقوع آید احکام انرا علیحده در ذیل احکام طالع تحویل آن
سال ایراد کنند و همچنین احکام باجتماع و استقبال و اتصالات کلی در هر ماه
بر سر ورق آن ماه مخلوط بیکدیگر نویسند و در بعضی تقاویم تامه احکام اتصالات
کلی در سر صفحه یمنی و احکام اجتماع و استقبال را در سر صفحه یسری نویسند و در
بعضی دیگر

بعضی دیگر تاریخ ولادت و رحلت انبیاء و ائمه و اولیاء و علماء و سلاطین ماضیه
و همچنین تاریخ جلوس ایشان و حروب ایشان با یکدیگر بعد از احکام طالع تحویل
نویسند و بعضی از منجمان منسوبات کواکب سبعه سیاره و حظوظ ایشان در
بروج اثنی عشر و احکام اختلاجات اعضا و احکام قوس قزح و ارباب
ساعات و آنچه بدین ماند مثل احکام غالب و مغلوب و معرفت رجال الغیب
و میر المجیب و احکام زلازل و رعود و ذوذوابه و معرفت جهت سکنز
بلدوز و احکام زجر الفال و وقوع و شرایط رویت الاهله و احکام
چگونگی وقوع اهله در بروج در اوراق مقدم بر اوراق دوازده گانه و
موخر از اوراق احکام طالع تحویل بیارند و معرفت انها محتاج به بیان نیست
و آنچه محتاج باشد در سرهای صفحه شرح آن داده باشند و در اکثری از تقاویم
اختیارات ایام فرس و منازل قمر و نظرات او با سایر کواکب سیاره و حالات
او و همچنین اختیارات بودن قمر در بروج اثنی عشر در اوراق مقدم
بر اوراق دوازده گانه و موخر از اوراق مذکوره بنویسند اینست معرفت
آنچه متداول است و درین زمان از تقاویم تامه و الیف مشهور در ترتیب
جداول اینست که مذکور شد و در بعضی تقاویم تامه تسیر درجه طالع تحویل
و همچنین تسیر درجه مرکز در وقت تحویل و رسیدن تسیر هر یک به بدایل القطاع
و تقاویم سبعه متحیره و ابعاد کواکب از مرکز عالم و تاریخ یهود و غیر ذالک

مثل مراکز بحران و سهم الحوادث و رباطات و طبایع منازل قمر و ارباب
حدود و وجوه موضع هر یک از کواکب سیاره از امور که بان احتیاج کلی
نیست ایراد نکنند و تعرض بانها موجب تطویل است لیکن ما را چون توضیح و
تنقیح در شرح ملتزمست از اطناب و تطویل چاره نیست اما تسییر از جمله اعمال
احکامیانست و آن تصور کردن حرکت نقطه‌ایست از منطقة البروج در صورت
طالع بر توالی هر چند فی الحقیقه بان حرکت متحرک نباشد و اهل احکام گویند
که آن عبارتست از رسیدن اثر دلیل اول بدلیل ثانی تا از امتزاج دلیلین
استدلال بیکی از حوادث مستقبله حاصل شود و نزد ایشان تسییرات انواع است
از انجمله تسییر کوچکست و آن درجه طالع گویند یا موضع کوکبی را که در صورت
طالع باشد هر شبانه روزی پنجاه و نه دقیقه و هشت ثانیه بقدر حرکت وسط
شمس حرکت دهند و هر دلیلی از دلایل اصلی که رسد حکم بر شیء از حوادث نمایند
و مراد از دلایل اصلی مراکز بیوت اثنی عشریه و مواضع جرم و شعاعات هر یک از
کواکب سیاره و مواضع هر یک از عقدتین قمر و سهام مستعمله است در صورت
طالع و تسییر درجه مریخ بما در تقویم خاص بواسطه استدلال بر امن و آشوب
عمل کنند چنانکه در هر وقت که تسییر مریخ بجرم زحل یا بشعاع تربیع و مقابله
او که در صورت طالع باشد رسد یا بوتدی از اوتاد طالع حکم کنند بر آنکه
در آن وقت فتنه روی نماید خاصه که در صورت طالع یا قریب بان مقابل تا تربیع

نحسین

نحسین واقع شده باشد و اگر بجرم مشتری یا بشعاع تثلیث و تسدیس او
رسد حکم بتخفیف فساد و آشوب کنند و در تقویم بعد از جدول سمت قبله جدولی
بیاورند و در آنجا تسییر درجه طالع بازاء هر روز ثبت کنند برقم اول برج
دوم درجه سیم دقیقه و جدولی دیگر بیارند و در آنجا هر یک از دلایل اصلی بازاء
هر روزی که تسییر بان دلیل رسیده باشد ثبت کنند و آنرا امرارات خوانند
وگاه باشد که جدولی دیگر بعد ازین جدول بیارند و صاحب جدول تسییر را
در آن جدول ثبت کنند چه آنرا نیز در احکام مدخل است و بعد از آن سه
جدول دیگر جهة تسییر درجه مریخ و دلایل او بترتیب مذکور بیارند اما سبعه منوسه
هفت کوکب‌اند که اهل احکام ایشانرا توهم کرده‌اند متحرک بحرکت
معکوس بطریق سیاره خنس کید چه کید ازین جمله است و بعضی گویند که این کواکب
در تحت فلک قمر در کره آتش سیاره شوند و ایشان خلفا و نواب کواکب سبعه‌اند
و لهذا ایشانرا ثوانی نجوم نیز خوانند و بطلیموس هم در کتاب ثمرة الفلک
باین معنی اشاره فرموده و ابن قرحان طبری در مدخل خود تصریح نموده و اسامی
هر یک ازین کواکب با تقویم ایشان که در بیست و پنجم مرداد ماه سنه نهصد و شصت و شش
یزدجردی مستخرج شده است کید غطیط غریم سرموش کلدب
با ال مط د سر نه مط ح ی ا نط ا ا لو مط ا ند ه مط
و ذو ذوابه لحیانی و در تقویم این اسامی را با تقاویم ایشان در اول
ک ح مط ا س ند مط
هر ماهی از ماههای جلالی در صفحه یسری در هر موضع که لایق دانند نویسند

[illegible]

و در بعضی تقاویم وقت مقارنه قمر با این کواکب استخراج کرده بطریق حالات در میان
نظرات نویسند و در اختیارات آنرا از جمله محذورات دانند چنانکه جمهور را از
انجمله کید را و علامات هر یک برین وجه است م مع کید مط مع غطیط ع مع غریم
شن مع سرموش ب مع کلدب بد مع ذو ذوابه ف مع لحیانی اما ابعاد کواکب
از مرکز عالم چون هر یک از سیارات را افلاک متعدد است چنانکه سبق ذکر یافت
مرکز همه نه مرکز عالم لاجرم ابعاد این کواکب از مرکز عالم مختلف شود و سلطان المغفور
در زیج جدید متعرض طریق استخراج بعد نیرین از مرکز عالم شده است پس
ظاهرا التعرض بابعاد کواکب دیگر مشهور نیست و در تقویم ابعاد شمس را از مرکز عالم
بازاء هر روزی در جدول بعد از جدول میل او ایراد نمایند و ابعاد قمر را در جدولی
بعد از جدول عرض او بدو رقم یکی درجه دوم دقیقه و مخفی نماند که این درجات در
شمس باجزائیست که نصف قطر خارج مرکز او بان اجزا شصت گیرند و در قمر باجزائیست
که نصف قطر تدویر او شصت باشد و ناظر تقویم را اگر معرفت بعد ابعاد بتحقیق بوده باشد
چون بعد شمس را در الجه مط ثانیه و همچنین بعد قمر را در ح مط ثانیه ضرب کنند
بعد هر یک حاصل آید باجزائی که نصف قطر ارض واحد باشد از ان اجزا و چون
هر یک ازین دو حاصل التقریب در مرفوع یکهزار و دویست و هفتاد و دو فرسخ و نیم
که عدد فراسخ نصف قطر ارض است و ارقام مثل اینست کا سه ل ضرب کنند
و مرفوعات حاصل را از جنس فرسخ سازند بعد هر یک از نیرین از مرکز عالم بفراسخ
معلوم گردد

[illegible]

اما تاریخ یهود اسامی ماههای ایشان بر ترتیب اینست ۱ تشری ۲ مرحشوان
۳ کسلو ۴ طیبت ۵ شغاط ۶ اذر ۷ نیسن ۸ ایر ۹ سیون ۱۰ تمز
۱۱ آب ۱۲ ایلل و سالهای این تاریخ یا مشتمل بود بر دوازده ماه
قمری که آنرا بسیط خوانند یا بر سیزده ماه که آنرا عبور خوانند و در عبور اذر ماه
مکرر شود و آذر اول زاید باشد و آذر دوم اصلی و سر این اصطلاح آنست
که اول تشری که مبدء سال ایشان است مشروط است بانکه در مابین بیست و هفتم
آب و بیست و هشتم ایلول ماه رومی باشد یعنی در حوالی تحویل میزان بود مقدم
بر آن یا مؤخر از آن و سبب شرط مذکور آنست که چون حضرت کلیم در روز پنجشنبه
پانزدهم شهر نیسن از بحر نیل بسلامت گذشته فرعون و جنود او هلاک
شدند آن حضرت باین روز استبشار نموده فرمود که این روز را عید
خود دانید و در سنین متتالیه تغیر موسم آن جایز مدارید و چون
سال رومی که شمسی است زیاده است از دوازده ماه قمری بده روز کسری هر آینه
در هر دو سه سال بسبب مذکور یکماه زیاده آید بالضرورة آنماه را بکبیسه
ملحق شهور اثنی عشریه سازند و آن سال را که هر آینه عبور باشد سیزده
ماه گیرند تا آن تفاوت مرتفع شود و همیشه اول تشری در حوالی تحویل میزان
باشد و شرط ایشان منتفی نشود و این کبیسه بعینه مثل کبیسه خطائیان است
و تفاوتی نیست الا بدو چیز اول آنکه شهر زایده خطائیان متخلل در مابین

دو ماه معین نباشد و شهر زاید این طایفه همیشه در مابین ماه پنجم و ششم باشد
دوم آنکه اول ماه خطائیان از اجتماع حقیقی گیرند و قران این طایفه از رؤیت
هلال اما رهبانان که معظم یهود اند اول ماه از اجتماع وسطی گیرند و سالها
بمذهب ایشان سه نوع باشد زاید و آن در بسیط سیصد و پنجاه و پنج روز باشد
و در عبور سیصد و هشتاد و پنج روز و ناقص آن در بسیط سیصد و پنجاه و سه روز
باشد و در عبور سیصد و هشتاد و سه روز و سر این عمل آنست که باعتقاد
ایشان نشاید که اول سالها روز یکشنبه و چهارشنبه و جمعه بود که بافتاب
و سفلیین منسوبند و چون چنین بود اگر مبدء سالی از سالها یکی از ایام
ثلثه افتد بالضروره روز قبل از آنرا مبدء باید ساخت یا روز بعد از آنرا
پس اگر روز قبل از آنرا مبدء سازند آن سال زاید باشد و اگر روز بعد را
مبدء سازند ناقص کالکبیسه و اگر مبدء سال غیر ایام ثلثه افتد هر آینه آن
معتدل باشد و هر یکی ازین تشری و شفاط و نیسن و سیون و آب را همیشه
سی روز گیرند و در عبور زاید هم همیشه سی باشد و هر یکی ازین طبیت و اذر
اصح وایر و تمز و ایلل همیشه بیست و نه اما در سال معتدل اگر بسیط باشد
و اگر عبور در حشوان بیست و نه باشد و کسلیو سی و در سال زاید هر دو
سی باشند و در سال ناقص هر دو بیست و نه درجه اینها باندک تاملی ظاهر است
و مبدء این تاریخ از رحلت حضرت ابو البشر آدم صفی الله گیرند و بزعم
ایشان

ایشان سه هزار و چهار صد و چهل و هشت سال تمام گذشته از رحلت حضرت
آدم تا مبدء تاریخ اسکندر بنا بر عادت او را اول این سال که هزار و نهصد و
هشتم اسکندریست از ابتداء این تاریخ پنج هزار و سیصد و پنجاه و پنج سال تمام
گذشته باشد و در تقویم جدولی بعد از جدول ایام تاریخ رومی بجهة ایام این
تاریخ بیاورند و ارقامش بمذهب یکی ازین دو طایفه ثبت کنند و نشاید
که در جدول بیاورند بمذهب هر دو طایفه **اما امر الکیز بحران** چون بر بدن انسان
یکی از امراض حاده مانند حمیات مستولی گردد اطبای حاذق در مبدء این
مرض معلوم کنند که قمر در کدام جزو است از اجزاء معدل النهار ابتدا از آن جزو
دائره معدل النهار را بچهار قسم متساوی کنند و چون دوایر میول بمبادی
اقسام او بگذرانند هر آینه آن دوایر بچهار نقطه از منطقة البروج بگذرد
و آن نقاط را مراکز اربعه و مواضع مجاری عظیمه خوانند و هر وقت که قمر بیکی
ازین مواضع رسد آنرا وقت بحران بزرگ گویند و بحران مکاوحت طبیعت
باشد با علت پس اگر در ان اوقات طبیعت بر علت غالب شود حال بیمار بخیر انجامد
و علامت آن اسهال یا ادرار یا عرق باشد مر آن مریض را و اگر مغلوب شود حال
بیمار بشر انجامد و چون قمر دوره را در بیست و هفت روز کسری تمام کند و بهشت
سه هر آینه ربع اول را در روز هفتم تمام کند و ربع دوم را در روز
چهاردهم و تقدم و تاخر ساعت بحران از آن روزها خارج نباشد اما تمام

شدن ربع سیم میان بیستم بیست یکم باشد ازین سبب بتقدیم در بیستم افتد
و بتاخر در بیست یکم و رسیدن او باز بموضع اصل در بیست هشتم باشد و بعد از آن
بار دیگر از سر گرفته شود و این ایام را ایام بحران قوی خوانند و گویند که مکاوحت
طبیعت با علت درین ایام بهتر باشد چه قمر که دلیل عالم کون و فساد است در آن اوقات
بنظر عداوت که تربیع و مقابله است بموضع اصل ناظر باشد و چون موضع اصل که در
ابتداء مرض قمر در انجا بود اقتضای مرض کرده باشد مواضعی که مخالف آن موضع
بود اقتضاء نقصان و ضعف آن علت کند و قوة طبیعت در حال مکاوحت
در آن وقت مبین بصلاح بیشتر کند چه خصم را در حال ضعف آسان تر قهر توان
کرد و باز هر ربعی از ان ارباع مذکوره بدو قسم کنند و دوایر میول بمبادی هر یک
بگذرانند چنانکه همه فلک بهشت قسم شود و مبادی این اقسام را از منطقة البروج
زوایاء ثمانیه خوانند و هر روز که قمر بمبدئی رسد که مابین مبدء و ربع متجاوز باشد
آنرا روز انذار خوانند یعنی انذار کند به بحرانی که در مبدء ربع مستقبل افتد
و آن روز چهارم و یازدهم و هفدهم و بیست چهارم باشد چنانکه انذار کند بهفتم و
یازدهم به چهاردهم و هفدهم به بیستم یا بیست یکم و بیست چهارم به بیست هشتم و اهل
احکام از حلول کواکب در موضع هر یکی ازین مجاری استدلال بر امید صحت و خوف
هلاک مریض نمایند چنانکه اگر در موضع بحران سعدی باشد گویند علت زایل شود
و اگر نحس باشد یا قمر در آنوقت منحوس باشد گویند علت مستولی گردد مگر وقتی که
تاثیر نحس

تاثیر نحس ضد تاثیر علت باشد که آنهم مقتضی صحت شود بشرط آنکه آن نحس محمود الاحوال
بود اما اهل نجوم را بجز این دیگر است که از آن تغییر هوا میخواهند از حالی بحالی و دقیقه اجتماع
یا مبدء بیماری گیرند و از آنجا ابتدا کرده بجهة سهولت منطقة البروج را بهشت قسم متساوی
کنند و زوایای ثمانیه را از مبادی این اقسام اعتبار کنند و مواضعی را که بیش و پس از جزو
اجتماع و نظر او باشد بدوازده درجه نیز داخل مواضع بحران دانند و اینها را با زوایای
ثمانیه که مجموع دوازده باشد تاسیسات خوانند پس موضع اول از مواضع بحران نقطه اجتماع
باشد بعد از آن درجه دوازدهم آن پس درجه چهل و پنجم پس نودم پس صد و پنجم پس صد و
شصت هشتم پس صد و هشتادم پس صد و نود و دوم پس دویست بیست پنجم پس
دویست هفتادم پس سیصد و پانزدهم پس سیصد و چهل هشتم پس سیصد و شصتم پس جزو
اجتماع در کره ثانیه و اهل احکام خصوصا صاروبیان گویند که چون جزو تاسیس در
برجی رطب واقع شود و قمر در آن جزو متصل شود بکوکب رطب سیما از خوانه عطارد
ابر و باد و باران انگیزد بحسب زمان و مکان و اگر در آن حال عطارد متصل بزهره باشد
تاکید امر مذکور کند و معرفت خانهای کواکب در باب پانزدهم معلوم گردد ان شاء الله تعالی
و در تقویم در فوق هر یکی از صفحه یمنی و یسری سه جدول و در عرض صفحه بیارند و
مجموع را بدوازده قسم کنند شش قسم در صفحه یمنی و شش قسم در صفحه یسری
و در جدول فوق اسامی هر یکی از زوایای ثمانیه نویسند و در جدول دوم درجات
تاسیسات با رقام هندی و در جدول سیم با رقام جملی لیکن درجات را

عبارت دیگر که آسان تر از این باشد بگوییم هر قدر میان شمس و قمر باشد بر تقویم زحل افزاییم حاصل موضع سهم باشد مثلاً شمس در اول حمل باشد و قمر در اول ثور و زحل در اول جوزا که افزوده است فیما بین شمس و قمر یک برج تا صورت این یک برج بر زحل که اول ثور باشد افزوده شد سهم در اول سرطان میباشد پس هرگاه میان شمس و قمر برج باشد حاصل باشد موضع زحل ...

درین جدول برج رفع کنند بشرط آنکه مبداء آن از اول حمل باشد اگر چیزی ماند که کمتر از سی باشد در زیر رقم برج نویسند **اما سهم الحوادث** مهره احکام نجوم این سهم را جهة حوادث عالم بدست آورده اند چنانکه تقویم آفتاب را از تقویم قمر نقصان کنند و مابقی را بر تقویم زحل افزایند حاصل موضع سهم الحوادث باشد والله اعلم دایم در وقت اجتماع این سهم مقارن زحل باشد و در استقبال مقابل او گویند یک کوکب اجتماع و استقبال از اینجاست و همچنین در وقت تربیع نیز در تربیع زحل باشد پس هرگاه این سهم مسعود بود دیگر یا شعاع سعود در بیت سعدی بود دلالت کند که میانه خلایق اتحاد و محبت بود و اگر در یکی از دو خانه زحل بود دلیل است بر فرو بستگی کارها و شدت سرما در وقتش و وزیدن بادهای ناخوش خاصه در دلو و اگر در یکی از دو بیت مشتری بود دلیل که هوا با شد خاصه در قوس و مباح دم بصلاح و خیر و رونق دار القضا و اگر در یکی از دو خانه مریخ بود میانه خلایق خصومت افتد و بادها سخت وزد و در موسم گرما گرم شود و اگر خانه آفتاب بود هوا خوش گذرد و در وقت گرما گرمی کند و مردم بزرگ جویند و با عظما اختلاط کنند و اگر در یکی از دو خانه زهره بود مردم بلهو و لعب و طرب مایل باشند و غلبه نشاط در خلایق و قوع بارنده که در وقت و اگر در یکی از خانهای عطارد بود کثرت گفتگو بود میان مردم و تهمت و بهتان خاصه در جوزا و اگر ... کتابت و خصومت و متهادیوان مایل باشند و اگر در خانه قمر وقتش

کرد هر گاه سهم السعادة مقارن سعدی یا نحسی باشد در غیر طالع و سایر از ... هجرة و ثوابت من شرح الثمره بطلیموس ۱۲

الاسهم السعادة در ...

وقتش باران آید و فتح کارها عوام الناس بود و خبرها رسد والله اعلم در تقویم بجهة سهم الحوادث جدولها در پهلوی جدول اتصالات و یا در جدول اجتماع و استقبال بیارند و در آنجا بازاء هر روزی موضع این سهم در نصف نهار آنروز ثبت کنند به رقم اول برج دوم درجه سیم دقیقه **اما رباطات و طبایع و منازل قمر** از جمله معتقد هند و انست و از ان بر رطوبت و یبوست هوا استدلال کنند و گویند حدوث این دو کیفیت به شش رباط قایم است که انرا بعبارت اینان جقم گویند و در رباط اول شش منزل است ٤ شرطین ٤ طرفه ٤ جبهه ٤ قلب ٤ شوله ٤ مقدم ٤ و در رباط دوم هفت ٤ بطین ٤ نثره ٤ زبره ٤ اکلیل ٤ نعایم ٤ اخبیه ٤ مؤخر ٤ و در رباط سیم پنج ٤ ثریا ٤ ذراع ٤ صرفه ٤ زبانا ٤ بلده ٤ و در رباط چهارم شش ٤ دبران ٤ هقعه ٤ عوا ٤ غفر ٤ زابح ٤ سعود ٤ و در رباط پنجم دو ٤ هنعه ٤ بلع ٤ و در رباط ششم هم دو ٤ سماک ٤ رشا ٤ و گویند این رباطات در منازل بمنزله مثلثات است در بروج چه هر رباطی جمله ایست از منازل چنانکه هر مثلثه جمله ایست از بروج لیکن جملات بروج متساوی است و جملات منازل متساوی نیست و گویند منازل هر رباطی ناظرند بیکدیگر چنانکه بروج هر مثلثه و ازین جهة گویند اثر رباط اثر نظرست چنانکه عقیده ایشان است که هرگاه قمر در منزلی بود از رباطی و کوکبی در منزل دیگر باشد هم از ان رباط

بیکدیگر ناظر باشند و از حلول قمر و سایر کواکب در منازلی که در یک رباط و یک طبع باشند استدلال بر احوال هوا کنند از رطوبت و یبوست چنانکه چنانکه گویند که چون قمر در منزل رطب باشد از رباطی و شمس در منزل دیگر هم رطب از ان رباط دلیل باران باشد در وقتش و اگر در منازل یابس باشد از یک رباط دلیل یبوست هوا و منازل رطب را یازده شمرده اند ٤ دبران ٤ ذراع ٤ جبهه ٤ صرفه ٤ غفر ٤ زبانا ٤ قلب ٤ شوله ٤ ذابح ٤ مقدم ٤ مؤخر ٤ و منازل یابسه ساهست ٤ بطین ٤ هنعه ٤ طرفه ٤ اکلیل ٤ بلده ٤ سعود ٤ اخبیه ٤ رشا ٤ و منازل میانه رانه ٤ شرطین ٤ ثریا ٤ هقعه ٤ نثره ٤ زبره ٤ عوا ٤ سماک ٤ نعایم ٤ بلع ٤ و در تقویم بعد از جدول منازل جدولها جهة رباطات این منازل بیاورند و مراتب هر یک از یک تا شش با رقام جمل بازاء منزلی که داخل آن رباط بود ایراد نمایند و جدولی دیگر بعد از ان جهة طبع هر منزلی از رطوبت و یبوست و میانه بیاورند و علامت رطوبت ط باشد و از یبوست سه و از میانه م **اما ارباب حدود وجوه و موضع کواکب** حقیقت این دو امر بعد ازین به تفصیل معلوم کرد دان شاء الله تعالی و علامت حد و وجه موضع هر کوکب را متصل بعلامت صاحب آن حد و وجه در راشات تقویم آن کوکب ثبت کنند و بر سر جدول نیز نویسند حد ح و علامت وجه جه باعتبار صورت وجه را صورت نیز گویند اینست تمامی کلام در معرفت تقویم تام بعد هذا

تبیینه بصورت اجزاء ائنیه که مقصد ... الکنوف ... که ناظر تقویم را در ...

فی ... جدبرف ...

هلال ... هلال جمادی الاول ...

... وتواریخ متداول مشهوره ...

... ۳۸۵۵ ...

... ۱۹۰۸ السکندر ... ۲۹ ...

جدول علی التحقیق و مبادی اوقات الشهور القمریة ا ب ج

احکام ختای و ترکی معرفت مدخل سال

لفظ راقوق را ختای خوانند سال بود با بیماری و باران متوسط و نرخها گران بود و میوها بسیار بود و دزدان و راه گذر و زنان حال را آفت رسد و اگر درین سال مولود متولد شود باید خوب روی و نیکو خوی و خبر باشد و اگر کسی گریزد با وی ماند و اگر باد و باران آید تیز هوش و زیرک بود و اگر در بیماری زاید مفسد و بدکار باشد و بسیار دشمن بود و اگر با فرزند زاید مبتر گردد و میمان دوست و غیور باشد و الله اعلم بالصواب

عدد	اسماء اوقات			در معرفت فتحات			
ا	کیهـ	ه ما	١٧	٨٨٤٦	٥	٤	٨
ا	ارام ای	ه کب	٢٨	٨٨٣٥	٥	٣	٣٩
ی	دوستی	ه مر	٣٣	١٠٣٢	٥	٩	٣٤
ه	کیچه	کح	٤٨	٣٢١٨	٤	١١	٤٩
ه	ایکندی ای	کل	٥٨	٣٩٥٤	٥	٨	٥٩
ح	سوندلوند	ح ر	٣	٥٤٥٢	٣	١	٤
ه	شنک مک	ه ه	١٨	٢٥٨٢	٢	٤	١٩
ه	اوجوغ ای	که	٢٧	٣٩٣١	٥	١٢	٢٨
و	کوود	ه ر	٣٣	٩٢٢٢	١	٦	٣٤
ر	لیی	ول	٤٩	١٩٥٢	٥	١٠	٥٥
ح	بوزتونج ای	وکا	٥٢	٤٢٢٤٨	٥	٥	٥٨
ح	شیومن	دیح	٤	٤١٤١	٥	١٢	٣٥
ط	سیحنه	رح	١٩	٦٣٢٦	٤	٣	٢٥
ه	بیشنج ای	رکا	٢٧	٥٢٥	٥	١٠	[illegible]
ل	بشاجن	رح	٣٤	٨٥١١	٣	٥	[illegible]
یا	شبه دشو	ط ید	٥٥	٦٩٦	٢	٩	[illegible]
و	اینج ای	لح	٥٦	٦٨١٥	٥	٢	[illegible]
س	دالشو	طلط	٥	٢٨١٨	١	١١	[illegible]
ح	لیحوود و	ط ید	٢٥	٥٥٦٦	٥	٢	٣١
ر	بینیج ای	طح	٢٦	٣١٤٩	٥	٧	[illegible]
ید	جبوشیوا	طلط	٣٥	٧٢٥٥	٥	٤	[illegible]
یه	شیلو	ط ید	٥٥	٩٤٣٥	٤	٧	[illegible]
یه	سیج ای	ط لط	٥٥	٩٢٢١	٥	١١	٥٦
لو	سیوفت	لـ	٦	١٦٢٥	٣	١٢	[illegible]
ر	چنلو	مالو	٢١	٣٨٥٥	٢	١	٢٢
ط	طوکج ای	مالط	٢٥	٥٥٩٨	٥	٤	[illegible]
ک	سیونکون	مالـ	٣٦	٥٩٩٥	١	٣	[illegible]
لط	لیتون	ملـ	٥١	٨١٧٥	٥	٦	[illegible]
ل	اینج ای	ط ند	٥٥	٨٥٤	٥	٩	٥٦
کا	ستادسه	ماهو	٧	٣٥٩	٥	٩	[illegible]
کا	دالیه	اما	٢٢	١٥٤٤	٤	١٢	[illegible]
ما	ان بونج ای	الح	٢٤	٦٥٧٢	٥	١	[illegible]
الـ	ودسبوکی	الو	٣٧	٤٧٢٩	٣	٢	[illegible]
لح	سبومن	ما	٥٣	٦٩١٤	٢	٥	[illegible]
[illegible]	حقف بالطاقی	لح	٥٤	٩٨١	٥	٦	٥٥
الد	رالجنه	الو	٧	٩٥٩٩	١	٧	٨

باب شانزدهم

باب شانزدهم در معرفت احوال بروج و ارباب مثلثات و احوال کواکب
و ارباب ساعات چون از اوصاف اوراقی که اصول و فروع تقویم در آن اوراق
مرقوم و مسطور میشود فارغ گشت شروع نمود در احوال بروج و کواکب
از خواص و کیفیات و متعلقات هر یکی محتاج الیه ناظر تقویم پس ابتدا باحوال
بروج که محل کواکبند نمود میفرماید که حمل و ثور و جوزا بروج بهاریند زیرا که مدت
مکث آفتاب درین سه برج فصل تابستان بود در اکثر ربع مسکون و این هر شش که
مذکور شد بروج شمالی اند چه در شمال معدل النهار واقعند و میزان و عقرب
و قوس بروج خریفی اند بجهت آنکه مدت مکث آفتاب درین سه برج فصل خزان بود
در اکثر معموره و جدی و دلو و حوت بروج شتوی اند بسبب آنکه مدت مکث
آفتاب درین سه برج فصل زمستان بود در اکثر ربع معموره و این هر شش بروج
جنوبی اند چه در جنوب معدل النهار واقعند و در اینکه مصنف اسم بعضی از فصول
بفارسی و بعضی بعربی مذکور نمود [illegible] و ازین بروج دوازده گانه
شش برج را که صیفی و خریفی اند مستقیم الطلوع گویند و آن شش دیگر که شتوی
و ربیعی اند معوج الطلوع و بروج اوایل فصول که عبارت است از حمل و سرطان
و میزان و جدی منقلب اند ازین جهت که چون آفتاب باین بروج تحویل
کند از طبیعت هوا فصل سابق یک کیفیت قلب شود بیک
کیفیت دیگر از طبیعت هوا فصل لاحق و بروج اواسط فصول که [illegible]

ثور و اسد و عقرب و دلو ثابته اند ازین سبب که چون آفتاب درین بروج
باشد هوای فصل بر طبیعت خود ثابت بود و بروج اواخر فصول که مقصود جوزا
و سنبله و قوس و حوت ذوات جسدین اند زیرا که آفتاب در نصف اول
این بروج بود هوا بر طبیعت همان فصل گذرد و چون بنصف آخر انتقال نماید
طبیعت هوای فصل متأخر بهوای آن فصل مخلوط و ممزوج گردد و لهذا آن
اوقات را امتزاج الفصلین خوانند و باید دانست که از بروج اثنی عشریه
هر سه برج را که میانه اول هر یکی از آن سه برج و اول دیگری تثلیث از فلک مابین
باشد مثلثه گویند چه هر یک بر زاویه مثلث متساوی الاضلاع واقعند که مرسوم
باشد از خطوط موهومه که از اول هر یکی ازین بروج ثلاثه باول آن دیگری
واصل شده باشد پس تمام بروج منقسم شوند بچهار مثلثه و اهل احکام گویند
که هر سه مثلثه بر طبیعتی بود از طبایع اربعه و چون ازین چهار طبیعت دو کیفیت
که حرارت و برودت اند و هر یک را فعلیه گویند هرگز با هم نیامیزند زیرا که متضاداند
پس بر ترتیب برجی را حار گرفتند و برجی را بارد تا آخر و ابتدا بحرارت
بجهت علو مرتبه اوست نسبت به برودت و دو کیفیت دیگر را که یبوست
و رطوبت اند و هر یک را انفعالیه گویند نیز ممتنع بود اجتماع ایشان با یکدیگر
لیکن اجتماع هر یک از آن دو که قوه فاعله دارند ممکنست لاجرم از جهت امتزاج
هر یک از دو کیفیت منفعل با دو کیفیت فاعل دو برج را یابس گرفته اند

ما دام که

دو برج را

دو برج را رطب و ابتدا بیبوست نیز بجهت علو مرتبه اوست نسبت برطوبت
و گویند هر مثلثه را ازین مثلثات دو رب است یعنی دو کوکب از کواکب سیاره
که ایشان را با آن مثلثه نسبتی تمام باشد از آن حیثیت که بیت یا شرف ایشان
در آن مثلثه بود و در طوالع نهاری از آن دو کوکب هر کدام را که حظ او
در آن مثلثه بیشتر بود مقدم دارند لیکن در طوالع لیلی آن کوکبی را
که نایب او باشد مقدم دارند و ثالث شریک آن دو کوکب کنند خواه در
روز و خواه در شب بمناسبتی فی الجمله که میان او و آن دو کوکب باشد
پس از آنکه تقسیم ظاهر گردد معنی این مقوله است که حمل و اسد و قوس گرم
و خشک اند و این سه برج را مثلثه ناری گویند چرا که بر طبیعت نار اند از
عناصر و از اخلاط بر طبیعت صفرا اند و ارباب این مثلثه در طوالع نهاری
شمس و مشتری و زحل اند زیرا که شمس را درین مثلثه بیت و شرف است و
مشتری را بیت فقط و تقدیم شمس به جهت زیادتی حظ اوست درین مثلثه
بر مشتری و زحل شریک ایشان هر دو بنا بر مناسبت تذکیر و در طوالع
لیلیه مشتری مقدم باشد بر شمس بسبب آنکه قوه مشتری در شب از شمس بیشتر بود
و زحل چون شریک است [illegible] باشد از هر دو و ثور و سنبله و جدی
سرد و خشک اند و این سه برج را مثلثه ارضی گویند چرا که بر طبیعت ارض اند
از عناصر و از اخلاط بر طبیعت سودا اند و ارباب این مثلثه در طوالع ها

بروج ناری

بروج ارضی

روز زهره وقمر ومریخ اند تقدم زهره بر قمر بواسطه آنکه خداوند بیت است درین
مثلثه وقمر خداوند شرف وحظ بیت اقوی است از حظ شرف چنانکه در باب
هفدهم معلوم کرده اند ان شاء الله تعالی وشرکت مریخ با این هر دو باین جهت است
که صاحب شرف درین مثلثه ودر طالعهاء شب قمر مقدم باشد از زهره چه تاثیر
او در شب اظهر است وهمین سبب تاخیر مریخ از قمر شده است والله در ضبط برابر بند
وجوزا ومیزان ودلو گرم وتر ند واین سه برج را مثلثه هوائی گویند چرا که هر
طبیعت هوا اند از عناصر واخلاط بر طبیعت خون اند وارباب این مثلثه در
طالعهاء روز زحل وعطارد ومشتری اند اما زحل بسبب آنکه هم صاحب بیت است
درین مثلثه وهم صاحب شرف اما عطارد بسبب آنکه صاحب بیت است وشرکت
مشتری با این هر دو از جهت تذکیر است چه عطارد را که ممتزج است بسبب مشارکت
زحل درین امر نیز مذکر اعتبار کنند ودر طالعهاء شب عطارد مقدم باشد بر زحل
چه عطارد در طالعهاء روزی تابع زحل است ونیز گاه باشد که عطارد در شب
قوی تر از روز بود بسبب امتزاج طبیعت تخلیطی زحل که دائما که در روز قوت افزاید
باشد از بهر سرطان وعقرب وحوت سرد وتر ند واین سه برج را مثلثه مائی
گویند چرا که بر طبیعت آب اند از عناصر واز اخلاط بر طبیعت بلغم اند وارباب
این مثلثه در طالعهاء روز زهره ومریخ وقمر ند مخفی نماند که بر قیاس ما سبق
بایستی که اول مریخ بودی که صاحب بیت است پس زهره که صاحب شرف است

بروج هوائی

بروج مائی

دکوشیار

وکوشیار بر این رفته است لیکن جمهور اهل احکام بر آنند که مصنف قمر
وصاحب روضة المنجمین گوید که سبب تاخیر مریخ از زهره بنابر مخالفت طبیعت
مریخ است با طبیعت این مثلثه وسبب تاخیر قمر از مریخ انحطاط فلک
اوست از فلک مریخ چه مقرر این طایفه است که هر گاه کوکبی در قوة برابر
باشند علویه را تفضیل بر سفلی دهند وتفضیل بیوت کواکب واجمنین
تذکیر وتانیث وروزی وشبی بودن ایشان که اینجا مجمل بتقریب مذکور شد
عنقریب در حیز تحریر وتقریر آید ودر طالعهاء شب مریخ مقدم باشد بر زهره
بنابر اطرادآنچه قبل ازین مذکور شد وبمذهب کوشیار که موافق قیاس است
قمر مقدم باشد بر مریخ چه تاثیر او اظهر است در شب وبطلیموس شریک را در ارباب
مثلثات اعتبار نکرده است وکوشیار نیز او را درجه ننهاده وبعضی بر آنند
که کوکب اول تنها رب مثلثه است در روز وکوکب ثانی تنها رب مثلثه است
در شب وکواکب ثالث هر وقت شریک است واصحاب این فن گویند هر کوکب که در
مثلثه خود بود مثل شخصی باشد که در میان انصار واعوان خود بود ویکی از
فضلا را در تعیین مثلثات وارباب هر یک بیتی وارد شده که بجهة حفظ
بسیار خوبست ومصرع اول آن بیت چهار کلمه است وهر کلمه چهار حرف چنانکه
حرف اول اشاره است بعنصر وحرف دوم برب اول وحرف سیم برب ثانی
وحرف چهارم برب شریک وهو هذا نشیل نقرخ هلمذی مقخز رب رب دویم

میدا [illegible]

یعنی چون این مصراع از برای تعیین ارباب مثلثات نهاری است اگر خواهی که
ارباب مثلثات لیلی را بدانی حرف رب دوم که حرف سیم کلمه است مقدم دارد
بر حرف رب اول که حرف دوم کلمه است وبروج گرم همه مذکر ونهاری اند وبروج سرد
همه مؤنث ولیلی زیرا که طبیعت نهار حار است وطبیعت لیل بارد وهمچنین حرارت
طبیعت مذکر زیاده است از حرارت طبیعت مؤنث کما ثبت فی موضعه ومخفی نماند که در
تذکیر وتانیث بروج خلاف بسیار است چنانکه بعضی اول عقرب واول جدی را خنثی خوانند
لیکن آنچه معتمد است آنست که مصنف ذکر کرده وجوزا وسنبله ومیزان ودلو ونصف اول
قوس انسی اند وباقی بروج ونصف آخر بهیمیه به بیانی که قبل ازین در صور بروج به تفصیل
مذکور شده است ومیزان را با آنکه صورة او از جمادات است انسی گفتن بنابر آنست که
آلت قیاس انسان است وبعضی او را الصورة شخصی فرا گرفته اند که ترازو در دست
گرفته باشد چون مصنف از تعیینات فارغ شد شروع نمود در تعیین بیوت کواکب
سبعه از بروج اثنا عشریه پس میفرماید که جدی ودلو خانهاء زحل اند وقوس وحوت
خانهای مشتری اند وحمل وعقرب خانهای مریخ واسد خانه آفتاب وثور ومیزان خانهای
زهره وجوزا وسنبله خانهای عطارد وسرطان خانه قمر وبنای این تقسیم بر آنست
که گویند آفتاب که نیر اعظم است وخسرو سیارات وثوابت ومستقیم الاحوال
وبطبع گرم وخشک بس جای مناسب او باشد هر آینه اسد بود چه اسد بر حسب
بصورة پادشاه جانوران وبطبع گرم وخشک ونابت موافق مزاج وخلق آفتاب

وغایت ارتفاع

وغایت ارتفاع او ارفع از اکثر بروج در معظم معموره بعد از آن که نیر اصغر است
خلیفه ونظیر وعدیل آفتاب وسریع الحرکة ومتغیر الاحوال وبطبع سرد وتر پس
بر جی که لایق احوال او باشد هر آینه سرطان بود چه سرطان بر حسب صورة
جانور آبی وسرد وتر ومنقلب وموافق مزاج وخلق قمر وغایت ارتفاع او ارفع
از سایر بروج در اکثر معموره وباقی بروج را هم بطریق ما صنعه بر هر دو نیر
قسمت کرده اند چنانکه شش برج را که از اول اسد است تا آخر جدی بر تولا اولاد
آفتاب کفتند وشش برج دیگر را که از آخر سرطان تا اول دلو بر خلاف توالی
ولایت ماه وترتیب افلاک هر یک از خمسه متحیره را چون حرکات ایشان دو نوع است
دو خانه یافتند یکی در ولایت آفتاب ودیگر در ولایت ماه پس ابتدا بعطارد کردند
چه عطارد اسرع متحیره است واقرب بماه ودلیل در خدمت وملازمت آفتاب
پس یک خانه او را در جنب خانه آفتاب بر توالی یافتند ویک خانه دیگر در جنب ماه
بر خلاف توالی وآن جوزا وسنبله است وبعد از آن زهره را دو خانه در جنب
خانهای عطارد یافتند که آن ثور ومیزان است ومریخ دو خانه در جنب خانهای
زهره یافتند که آن حمل وعقرب است ومشتری را دو خانه در جنب خانهای مریخ
یافتند که آن قوس وحوت است وزحل را دو خانه در جنب خانهای مشتری یافتند
که آن جدی ودلو است وگویند که چون کوکب در بیت خود بود مانند شخصی بود
که در حصن حصین ومامنی باشد سالم از جمیع مکاره ومرفه الاحوال

ولهذا قوت بیت اقوی قوی گویند و برج مقابل خانه را یعنی برج هفتم او را
وبال گویند زیرا که بیت کوکب موضع امن و سلامت است پس برج مقابل
بیت موضع وبال و نکبت باشد چه قبل ازین مذکور شد که دو برج متقابل
ضد یکدیگر اند و گویند هر کوکب که در وبال بود چون شخصی بود که در زندان
و چاهی مکروه باشد و از اینکه گفتیم لازم آید که خانهای نیرین وبال زحل باشد
و خانها او وبال نیرین و خانهای عطارد وبال مشتری و خانهای او وبال عطارد
و خانهای زهره وبال مریخ و خانها او وبال زهره و در کتاب کفایة التعلیم مذکورست
که اهل هند وبال را اعتبار نکنند بعد هذا مخفی نماند که اهل احکام به تجربه و امتحان
معلوم کرده اند که چون میان دو کوکب که خانهای ایشان در مقابل یکدیگر باشند
اتصال واقع شود حدوث یکی از کائنات جو بود و این قسم اتصال را فتح
الباب خوانند پس اگر فتح الباب از نیرین و زحل باشد و در زمستان و لیل
برف و سرما بود و در تابستان شکستن گرما و اعتدال هوا و اگر فتح الباب
از عطارد و مشتری باشد سبب تموج هوا بود پس اگر مریخ درین حال بیکی
ازین دو متصل شود بادهای تند وزد و اگر فتح الباب از زهره و مریخ باشد
باران قوی آید و رعد و برق بود خصوصا که عطارد با یکی متصل بود به جرم
یا بشعاع و چون تمامی بروج را درین تقسیم کواکب متصرف شدند راس
و ذنب که از کواکب نیستند نه بیت و نه وبال ایشانست تمام سخن در احوال

بروج

بروج اما احوال کواکب از الجمله سعادت و نحوست ایشانست و استدلال بر آن
بعد از تجربه و امتحان از نظر مودت و عداوت میان بیوت ایشان و خانهای نیرین
کنند چنانکه گویند زحل نحس اکبر است چه میان خانهای نیرین و خانهای زحل نظر مقابله است — نحس اکبر
که آنرا نظر دشمنی گویند و مریخ نحس اصغر است بجهت آنکه میانه خانهای نیرین و خانهای
مریخ نظر تربیع است که آنرا نظر نیم دشمنی گویند ازین حیثیت و انقص از حیثیت — سعد اکبر
جرم نسبت بزحل اصغر باشد و مشتری سعد اکبر است بسبب آنکه میانه خانهای نیرین
و خانهای مشتری نظر تثلیث است که آنرا نظر تمام دوستی گویند و زهره سعد اصغرست — سعد اصغر
بواسطه آنکه میانه خانهای نیرین و خانهای زهره نظر تسدیس است که آنرا نظر نیم
دوستی گویند پس ازین حیثیت جرم نسبت بمشتری اصغر باشد و نیرین
از تثلیث و تسدیس سعد اند زیرا که خانهای ایشان نیز بتثلیث و تسدیس خانهای سعدین است
و از مقابله و تربیع و مقارنه نحس اما از مقابله و تربیع بجهت وقوع خانهای ایشان بتربیع
و مقابله خانهای نحسین اما از مقارنه بسبب آنکه جرم ایشان بالذات قاطع و قاهر است
و معرفت احوال انظار از مودت و عداوت و غیرها در باب نهم معلوم کردد
انشاء الله تعالی و راس سعد است و ذنب و کید نحس اما سعادت راس بجهت آنست که
قمر در حال صعود عرض از عقده راس تجاوز کند در معظم معموره اما نحوست
بجهت آنکه قمر در حال هبوط عرض از عقده ذنب مجاوز نماید در اکثر ربع مسکون
و بعضی گفته اند که راس چون سعد مجاسد او باشد نحس بود و چون نحس

مجاسد او بود سعد و بعضی دیگر گفته اند که فعل راس افزودن و فعل ذنب
کم کردن یعنی هر کوکب که ممازج راس بود قوت او زیاده شود و هر کوکب ممازج
ذنب بود قوة او کم شود و کید چون کوکبیست متوهم پس نحوست او نیز متوهم باشد
و بر آن دلیل نبود و عطارد تابع متصل به است یعنی بالذات نه نحس باشد و نه سعد
چه میانه خانهای نیرین و خانهای او نظری واقع نیست بلکه ساقط اند از یکدیگر
پس تابع کوکبی باشد که متصل یا منفصل به او باشد چنانکه اگر آن کوکب سعد باشد
سعد کردد و اگر نحس باشد نحس بعد هذا بر اذهان اذکیا مخفی نماند که آثاری که در عالم
کون و فساد ظاهر میشود و هر آینه بوجود مؤثری و متأثری و شرط باشد و مؤثر را
فاعل خوانند و متأثر را قابل و فاعل نزد اهل تحقیق قدرت الهی است و احکامیان
اوضاع نجومی را شرط دانند و گویند که تجدد دهر متجدد و موقوف بر حصول آن شرطست
چه بسبب حصول آن شرطها تجدد بوقتی خاص شده است دون وقت دیگر
و قابل اجسام این عالم باشد و آنچه متعلق باجسام است مانند صور و نفوس و اعراض
و آثاری که برین قوابل فایض میشود بحسب تجربه مختلف یافته اند و گویند این اختلاف
یا بحسب طبایع مواضع کواکب باشد از بروج یا بحسب اختلاف اماکن و ازمان
یا بحسب حالتی که کواکب را در جهات واقع میشود چنانکه تفصیل این جمله در کتب
مبسوط احکام مثبت است و افعال بروج نیز مختلف میشود بحسب حلول کواکب
در بروج مانند اختلاف بدن سقیم و سلیم در حال انحراف و استقامت مزاج

مشهورست

مشهورست که نسبت کواکب به بروج همچنان است که نسبت ارواح باشباح اما آثار
مجرده کواکب اعم از آنکه امری دیگر عارض شود بسبب بروج یا غیر آن این است
که مصنف بتفصیل میفرماید که زحل سرد و خشک است و بعضی باین سبب او را
نحس اکبر گفته اند چه این دو کیفیت سبب فنای حیوانات است و رد بافراط
وجه نحوست ماورای این تواند بود و مریخ و آفتاب گرم و خشکند لیکن گرمی
آفتاب بیشترست از مریخ و خشکی مریخ بیشترست از آفتاب و بعضی باین سبب
که خشکی مریخ در غایت است او را نحس اصغر گفته اند چه افراط خشکی یکی از
اسباب موتست و مشتری و زهره گرم و ترند و این دو کیفیت در
مشتری در حد اعتدالست و بعضی او را باین سبب سعد اکبر گویند چه سبب
حیات حیوانات این دو کیفیتست اما رطوبت زهره در حد اعتدالست
و حرارت او مشکوک فیه است بلکه جمهور بر آنند که در طبیعت او حرارت
نیست و لهذا گویند سرد و ترست پس یک کیفیت حیات که رطوبتست
درو موجود باشد و بعضی ازین جهة او را سعد اصغر گویند و قمر سرد و ترست
بالذات لیکن به تجربه یافته اند که در حال ازدیاد نور او رطوبت قوابل
در تزاید بود و در حال انتقاص در تناقص و این معنی بر اطبا و اهل دریا
باهرست و طبیعت عطارد چون در کیفیات مستقیم نیست تابع
طبیعت کوکب متصل به است و اگر احیانا به هیچ کوکب متصل نباشد طبیعت او

تابع طبیعت محل او باشد از بروج اثنا عشریه و طبیعت اسب را گرم و تر یافته اند
باعتدال مانند مشتری و طبیعت ذنب را در غایت سردی و خشکی مانند زحل و شمس و علویه
که مریخ و مشتری و زحل باشد مذکر اند بسبب ذکورت شمس و مریخ حرارت و یبوست مزاج
هر یکیست و بسبب ذکورت زحل افراط یبوست اوست و بسبب ذکورت مشتری اعتدال
حرارت و رطوبت مزاج اوست و قمر و زهره مؤنث اند بجهه برودت و رطوبتی که در
مزاج این است و عطارد اینجا نیز تابع کوکب متصل است و اگر متصل بیح کوکب نباشد تابع
محل خود باشد از بروج و نیز در رجات مشرق مذکر باشد و در رجال مغرب مؤنث
و هر کوکبی مذکر نهاریست مگر مریخ و هر مؤنث لیلی زیرا که طبیعت مذکر حار است
موافق طبیعت نهار و طبیعت مؤنث بارد موافق طبیعت لیل و چون جوهر
تحسین بالطبع فاسد است زحل را با وجود برودت روزی گرفتند و مریخ را
با وجود حرارت شبی تا افراط برودت رود و افراط یبوست تلافی بار طوبت
شب ممزوج گشته اعتدال حاصل آید و عطارد درین امر نیز تابع کوکب متصل است
و گویند در نصف روزی روزی بود و در نصف شبی شبی اما در باب ساعات
چون مصنف از تحقیق احوال بروج و کواکب فارغ شد شروع نمود در معرفت ارباب
ساعات بدانکه عدد تمام ساعات مدت یک هفته یکصد و شصت و هشت است و ارباب این
صناعت هر ساعت متوجه را از این جهه بکوکبی از کواکب سبعه نسبت کنند
و او را رب این ساعت نامند و ابتدا از ساعت متوجه اول روز یکشنبه

که اول هفته است

که اول هفته است که اند منسوب بشمس سازند چه وجود شمس سبب وجود روز
و شب است و ساعت دوم را بزهره و سیوم را بعطارد
و علی هذا بر ترتیب افلاک تا قمر و چون نوبت بقمر رسد از زحل گیرند و هم چنین بر
ترتیب ساعات میشمارند نسبت میکنند تا ساعت آخر از این جمله که آن ساعت دوازدهم
شب یکشنبه است از هفته دیگر و آن هر آینه با این اعتبار منسوب بمریخ باشد و بعد ازان
دور از سر گرفته شود و حالت اول عود کند و از آنچه گفتیم واضح و لایح گردد که در روز
یکشنبه رب ساعت اولی که آن ساعت اول بود از جمله ساعات یکصد و شصت و
هشت گانه شمس است و در روز دوشنبه رب ساعت اولی که آن ساعت بیست و پنجم بود
از آن جمله قمر و در روز سه شنبه رب ساعت اولی که آن ساعت چهل و نهم بود مریخ
و در روز چهارشنبه رب ساعت اولی که آن ساعت هفتاد و سیوم بود عطارد و در
روز پنجشنبه رب ساعت اولی که ساعت نود و هفتم بود مشتری و در روز جمعه
رب ساعت اولی که آن ساعت صد و بیست و یکم بود زهره و در روز شنبه رب
ساعت اولی که آن ساعت صد و چهل و پنجم بود زحل و ایضاً ظاهر گردد که رب
ساعت اولی از شب یکشنبه که آن ساعت صد و پنجاه و هفتم بود از جمله ساعات مذکوره
عطارد است و رب ساعت اولی از شب دوشنبه که آن ساعت سیزدهم بود از
آن جمله مشتری و رب ساعت اولی از شب سه شنبه که آن ساعت سی و هفتم بود زهره
و رب ساعت اولی از شب چهارشنبه که آن ساعت شصت و یکم بود زحل و رب ساعت

اولی از شب پنجشنبه که آن ساعت هشتاد و پنجم بود شمس از شب جمعه که آن ساعت صد و نهم
بود قمر و رب ساعت اولی از شب شنبه که آن ساعت صد و سی و یکم مریخ و رب ساعت
دوم هر روزی و شبی کوکبی باشد که فلک او تحت فلک کوکب رب ساعت مقدم
باشد و هم چنین رب ساعت سیوم کوکبی باشد که فلک او تحت فلک کوکب رب ساعت
دوم بود و علی هذا القیاس و این از بیانی که قبل ازین مذکور کردیم ظاهر است و چون
هر ترتیب نوبت بقمر رسید باز از زحل گیرند چنانکه قبل ازین گفتیم و مراد ازین ساعات
ساعات زمانی است چه اگر مراد ساعات مستوی باشد هر آینه بسبب طول و قصر ایام
و لیالی بعض از ارباب ساعات روز از ارباب بعض از ساعات شب شود و بعکس و ایضاً بنا بر آنکه
عنقریب مذکور شود و رب هر روز و هر شب دایماً یک کوکب نباشد بلکه بسبب تفاوت
شب و روز تبدیل باید کرد بکوکبی دیگر و رب هر روز رب ساعات اولی آن روز
باشد بسبب تقدیم او بر سایر ارباب ساعات آن روز بنا و علی هذا رب روز یکشنبه شمس باشد
و رب روز دوشنبه قمر و رب روز سه شنبه مریخ و رب روز چهارشنبه عطارد
و رب روز پنجشنبه مشتری و رب روز جمعه زهره و رب روز شنبه زحل و همچنین
رب هر شبی رب ساعت اولی آن شب باشد بسبب آنچه گفتیم پس رب شب یکشنبه
عطارد بود و رب شب دوشنبه مشتری و رب شب سه شنبه زهره و رب
شب چهارشنبه زحل و رب شب پنجشنبه شمس و رب شب جمعه قمر و رب شب شنبه
مریخ و اهل هند رب شب را اعتبار نکنند و تمام شبانه روز نسبت نمایند و در

تقدیر

تعدیل ساعت مستوی نزد ایشان معتبر بود نه موجه و این بقیاس اقرب است
باب هفدهم در معرفت حظوظ کواکب و آن با آن تعلق دارد اهل احکام
نجوم هر برجی را از بروج اثنا عشریه علیحده به پنج قسم مختلف تقسیم کرده اند چنانکه
هر قسم از دوازده درجه بیشتر و از دو درجه کمتر نیست و معلوم نیست که بنای این
تقسیم بر چیست و هر قسمی ازین اقسام بجهة نصیب یکی از متحیره است و نیرین را
درین باب نصیبی نیافته اند و انرا ابیغ هر یکی ازین اقسام را حد آن کوکب گویند
و اهل احکام را در کمیت تقسیم حدود اختلاف است چنانکه هر قومی این تقسیم را
بنوعی کنند چه اهل مصر را حدودیست و اهل بابل را حدود دیگر است و همچنین هندوان
و کلدانیان را و از بطلیموس نیز حدودی مغایر آن حدود ذات منقول است
اما افضل و اشهر همه که متفق علیه جمهور است حدود مصریانست که درین جداول
موضوع است چه انرا قیاس و ترتیبی نیست که بدون جدول مدرک شود
و گویند وضع حدود مصریان از پیش عزیز مصر بنوت یعنی یوسف صدیق است
علیه السلام و در جدول اول ازین جداول طول ارقام مثبت است بروج
و در جدول عرضیه بازاء هر برجی درجات آن برج منقسم به پنج قسم مختلف
مرقوم است بسواد و صاحب آن قسم از کواکب خمسه در پهلوی آن مرقوم است
بحمرت و جدول اینست و گویند چون کوکب در حد خود بود مشتغل باشد
که در میان عشیرت و اقارب خود بود و چون هر برجی را به قسم متساوی کنند

ما الفهن ۔ مبلوس ۔ معلبی ۔ مجلنخ ۔ مذلاو ۔ ملالل ۔ موبجه

چنانکه هر قسمی ده درجه باشد و قسم اول
حمل را بمریخ دهند که صاحب بیت است و قسم
دوم بآفتاب و قسم سیم بزهره و قسم چهارم
که قسم اول برج ثور است بعطارد و همچنین
بر ترتیب اقسام سی و شش گانه بشمارند
و بکواکب بترتیب افلاک نسبت کنند و
چون نوبت بقمر رسد باز از زحل گیرند تا
قسم آخر که ده درجه حوت است و آن هم
بحسب این ترتیب ازان مریخ باشد پس اورا
دو قسم متتالی بود یکی قسم آخر حوت و یکی قسم

ع	وو ح	ده ه	حح ع	ه ح	ل
ا	ح ه	و ع	ح ح	ه ل	ل ء ح
ب	وو ح	و ح	که ه	ر ح	ل و ل
ج	رر ح	وح ه	ط ح	ع ح	ل ء ل
د	وو ح	با ه	ر ل	و ع	ل و ح
ه	رر ع	که ه	کا ح	ر ح	ل ل
و	وو ل	ح ع	کا ح	ر ه	ل ح
ز	رر ح	با ه	ط ح	ه ح	ل و ا
ح	سه ح	ک ه	کا ع	ه ل	ل ء ح
ط	رر ع	ر ح	ح ه	ء ل	ل ء ح
ی	رر ع	وح ه	ک ح	ه ح	ل ه ل
یا	سه ه	بو ح	ط ع	ح ح	ل ل

اول حمل هر قسمی را ازین اقسام وجه و صورت گویند چنین منقول است که سبب
آنست که حکمای یونان در حین طلوع یکی ازین اقسام دیگر یکی ازین صور
چهل و هشت گانه که واقع باشد در آن قسم نموده اند و حکمای هند درین
تقسیم قسم اول از هر برجی بصاحب آن برج دهند و قسم دوم بصاحب برجی که بعد
ازو باشد از مثلثه او و قسم دیگر بصاحب برج دیگر هم از آن مثلثه مثلا
قسم اول از برج حمل بمریخ دهند که صاحب او است و قسم دوم بشمس که صاحب
برج دوم است از آن مثلثه یعنی اسد و قسم سیم بمشتری که صاحب برج سیم است

ثم ازان مثلثه

هم ازان مثلثه یعنی قوس و از برج ثور قسم اول زهره را بود و قسم دوم عطارد را
و قسم سیم زحل را و قس علی هذا فی سایر البروج و انرا یعنی هر یکی ازان اقسام
باین اعتبار دریکان خوانند معرب دریکان که لفظیست هندی و بعضی
دیگر از هندوان درین تقسیم قسم اول حمل را بمریخ دهند و قسم دوم بمشتری
و همچنین بر ترتیب تا قسم آخر و آن ازان مریخ باشد و انرا اورجان و دورجان
و اردجان خوانند و این اصطلاح بعینه مثل اصطلاح وجوه است الا آنکه
ترتیب صاحبان وجه از فوق بجانب تحت است و در اورجان از تحت بجانب فوق
پس درین ترتیب چون نوبت بزحل رسد باز از قمر باید گرفت و چون هر برجی
بدو قسم متساوی کنند و قسم اول از بروج مذکر بشمس دهند و قسم آخر به قمر
و قسم اول از بروج مؤنث بقمر دهند و قسم آخر بشمس انرا نیم بهر خوانند و چون
هر برجی بهفت قسم متساوی کنند چنانکه هر قسمی چهار درجه و هفده دقیقه و
هشت ثانیه و بیست و چهار ثالثه بود باشد و قسم اول از هر برجی بصاحب آن
برج دهند و قسم دوم بکوکبی دهند که فلک او تحت فلک صاحب برج بود باشد
و قسم سیم بکوکبی که فلک او تحت فلک قسم دوم بود و علی هذا تا قسم هفتم
انرا هفت بهر خوانند و چون هر برجی به نه قسم متساوی کنند چنانکه مجموع صد و
هشت قسم بود باشد هر قسمی سه درجه و بیست دقیقه و قسم اول از حمل بمریخ
دهند که صاحب حمل است و قسم دوم بصاحب ثور که زهره است و قسم سیم بصاحب

جوزا که عطارد است و علی هذا بر ترتیب اقسام صد و هشتگانه بشمارند و به صاحبان بروج بر ترتیب
نسبت کنند و چون نوبت بحوت رسد باز از حمل گیرند تا آخر اقسام دوازده برج
که هر آینه متعلق باشد بصاحب حوت که مشتری است و این را یعنی این اقسام را نه بهره
خوانند و ازین ترکیب که مذکور شد لازم آید که بهرهای موافق در عدد از سه
برج که یک مثلثه باشد یک کوکب را بود و این قوت نزد هندیان بسیار عظیم و
معتبر است چنانکه هرگاه این قوت با قوت سه‌گانه جمع شود انرا برگوتم گویند بفتح با و
ضم کاف فارسی و فتح تای فوقانیه و سکون میم یعنی حظ اعظم و همچنین هر برجی بدوازده
قسم متساوی کنند و هر قسمی دو درجه و نیم باشد و قسم اول از هر برجی بصاحب
آن برج دهند و قسم دوم بصاحب برجی که بعد ازان برج باشد و علی هذا تا
آخر که قسم دوازدهم است از هر برج و این اقسام را اثنی عشریه دوازده بهر خوانند
پس چون کوکبی یا دلیلی دیگر در برجی باشد و ازان برج درجه و دقیقه چند قطع کرده
باشد دو درجه و نیم ازان مقدار حصه همان برج اعتبار کنند و دو درجه و نیم
دیگر حصه برجی که دیگر بعد از وست و بهمین دستور بر ترتیب تا آنجا که کمتر
از حصه برج ماند ازان باقی هر درجه را دوازده درجه و هر پنج دقیقه را
درجه و هر دقیقه را دوازده دقیقه گیرند از برجی که نوبت تا آنجا رسیده باشد
آنجا که منتهی شود موضع اثنی عشریه آن کوکب یا آن دلیل باشد و صاحب آن
برج هر آینه صاحب اثنی عشریه باشد و این عدد را احکامیان بسیار معتبر داشته‌اند

[illegible]

و جدول اینست

جدول ...

جدول وجوه کواکب				جدول نوبهر کواکب				جدول اورجان کواکب			
ع	ح	سه	ه	ع	خ	سه	ی	ع	ح	ی	ل
ا	ع	د	ل	ا	ه	ع	ل	ا	د	ع	ه
ب	ی	ح	سه	ب	ع	ه	ل	ب	سه	ح	ی
ج	ه	ع	د	ج	ر	ح	ی	ج	ل	د	ع
د	ل	ی	خ	د	سه	ح	ی	د	ه	سه	ح
ه	سه	ه	ع	ه	ع	ل	ه	ه	ی	ل	د
و	د	ل	ی	و	ه	ل	ع	و	ع	ه	سه
ز	ح	سه	ه	ز	ح	ی	د	ز	ح	ی	ل
ح	ع	د	ل	ح	ی	ح	سه	ح	د	ع	ه
ط	ی	ح	سه	ط	ل	ه	ع	ط	سه	ح	ی
ی	ه	ع	د	ی	ل	ع	ه	ی	ل	د	ع
یا	ل	ی	ح	یا	ی	د	ح	یا	ه	سه	ح

جدول معرفت نیم بهره

حمل	سه	د
ثور	د	س
جوزا	س	د
سرطان	د	سه
اسد	سه	د
سنبله	د	س
میزان	س	د
عقرب	د	س
قوس	سه	د
جدی	د	سه
دلو	سه	د
حوت	د	سه

جدول معرفت هفت بهر کواکب

[illegible]	دقیقه	[illegible]	درجه	ع	ا	ب	ج	د	ه	و	ز	ح	ط	ی	یا
ع	ل	ح	لل	ح	ه	ع	د	سه	ع	ه	ح	ی	ل	ل	ی
ح	لل	بو	ح	سه	ع	ر	ل	ه	د	ع	سه	ح	ی	ی	ح
مد	ما	مه	سه	ه	د	ل	ی	ع	ل	د	ه	سه	ح	ح	سه
بو	ح	لل	بو	ع	ل	ی	ح	د	ی	ل	ع	ه	سه	سه	ه
شی	مه	مد	ه	ر	ی	ح	سه	ل	ح	ی	د	ع	ه	ه	ع
مه	مه	ما	لل	ل	ح	سه	ه	ی	سه	ح	ل	ر	ع	ع	ر
لط	لط	لط	یح	ی	سه	ه	ع	ح	ه	سه	ی	ل	ر	د	ل

جدول در معرفت نیرات کواکب

التمیم	الشرف	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

جدول اثنی عشریات کواکب السبعة

[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

جدول درجات دالة علی العمی

[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

جدول

جدول

جدول درجات نیره و مظلمه و قیمه و خالیه

الحمل	مظلمه	نیره	مظلمه	نیره	خالیه	نیره	مظلمه
	٣	٥	٨	٤	٤	٥	١
الثور	مظلمه	نیره	خالیه	نیره	خالیه	نیره	خالیه
	٣	٧	٢	٨	٥	٣	٢
الجوزا	نیره	مظلمه	نیره	خالیه	نیره	مظلمه	خالیه
	٧	٥	٢	٤	٣	٨	٣
السرطان	قیمه	نیره	قیمه	نیره	مظلمه	نیره	مظلمه
	٧	٣	٤	٥	٩		
الاسد	نیره	قیمه	مظلمه	خالیه	نیره	خالیه	
	٥	٤	٣	٦	٤	٧	٣
السنبله	قیمه	نیره	خالیه	نیره	مظلمه	نیره	خالیه
	٥	٥	٨	٣	٧	٣	
المیزان	نیره	مظلمه	نیره	مظلمه	نیره	خالیه	
	٣	٥	٦	٦	٣	٥	٣
العقرب	مظلمه	نیره	مظلمه	نیره	مظلمه	نیره	مظلمه
	٩	٣	٧	٤			
القوس	نیره	قیمه	نیره	مظلمه	نیره	خالیه	
	٧	٣	٥	٤	٣	٤	٥
الجدی	مظلمه	نیره	مظلمه	نیره	مظلمه	نیره	خالیه
	٤	٥	٤	٨	٤	٥	
الدلو	مظلمه	نیره	قیمه	نیره	مظلمه	نیره	خالیه
	٦	٦	٦	٤	٤	٣	٢
الحوت	قیمه	نیره	مظلمه	نیره	خالیه	نیره	مظلمه

جدول درجات افزایش سعادت

[illegible]	[illegible]	[illegible]

جدول درجات مذکر و مؤنث

[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

وچون کوکب نهاری یعنی زحل و مشتری و شمس و عطارد وقتی که دلالت کند بر نهاریت در روز فوق الارض باشد و در شب تحت الارض و کوکب لیلی یعنی مریخ و زهره و قمر و عطارد وقتی که دلالت کند بر لیلیت بعکس یعنی در روز تحت الارض باشد و در شب فوق الارض انرا حیز گویند و اگر با این احوال برج مذکر در تصرف کوکب نهاری و برج مؤنث در تصرف کوکب لیلی بود انرا جلب گویند و بعضی فضیلت جای برج مذکر و مؤنث بیت مذکر و مؤنث گفته اند پس در ضمن هر جلب حیز بود و بعکس نه و حیز در لغت مکان را گویند و جلب بودن و بدست آوردن و اهل این صناعت گفته اند که بودن کوکب در حیز خود مانند شخصی بود در میان آشنایان خود و چون کوکب نهاری در روز تحت الارض بود و در شب فوق الارض و کوکب لیلی بعکس انرا خلاف حیز گویند و از جمله معتبرات احکامیان در حظوظ کواکب یکی اعتبار فرح و ترح ایشان است که به تفصیل آن اشاره کرده میفرماید که فرح عطارد در بیت طالع است و فرح شمس در بیت تاسع و فرح مشتری در بیت حادی عشر و فرح زحل در بیت ثانی عشر و فرح قمر در بیت ثالث و فرح زهره در بیت خامس و فرح مریخ در بیت سادس و اکثر استنباط کیفیت این تقسیم از جهت خانه طالع که سوی اوتاد رابعه است کنند و گویند از هشت خانه دو خانه قوی اند که انرا مایل ناظر خوانند و آن بیت یازدهم و پنجم بود و دو خانه ضعیف اند که انرا زایل ساقط خوانند و آن بیت دوازدهم و ششم بود و دو خانه از وجه قوی اند و از وجه ضعیف

ضعیف که انرا زایل ناظر خوانند و آن بیت نهم و سیم بود و اینها هم در باب آینده به تفصیل معلوم کرده و چون احوال این خانها معلوم گشت گوییم چون از این کواکب ستاره الا عطارد دو کوکب نحس اند یعنی زحل و مریخ و دو کوکب سعد اند یعنی مشتری و زهره و دو کوکب در بعضی احوال سعد اند و در بعضی احوال نحس یعنی نیرین پس دو خانه ضعیف را از روی مناسبت به نحسین دادند اضعف را بانحس یعنی دوازدهم را بزحل و ششم را بمریخ و دو خانه قوی را بسعدین دادند اقوی را باشعف یعنی یازدهم را بمشتری و پنجم را بزهره و آن دو خانه که از وجهی قوی بودند و از وجهی ضعیف بان دو کوکب دادند که در بعضی احوال نحس یعنی نیرین اقوی و با عظم یعنی نهم را با آفتاب و سیم را بماه کسی نگوید که چرا فرح نیرین در بیت ثانی و ثامن که مایل ساقط خوانند نیست چه این دو خانه نیز از وجهی قوی اند و از وجهی ضعیف زیرا که سقوط بیت ثانی از طالع احسن است از زوال و ناظر بودن او بطالع احسن است از مایل بودن و چون عطارد را سعادت و نحوست ذاتی نیست بلکه ممتزج است و درجات طالع نیز ممتزج است چه میان نور و ظلمت است پس طالع را در این قسم با و نسبت کردند و گویند بودن کوکب در بیت فرح مثل شخصی بود که در موضع نزهت و تماشا بود و حالت کثیر الحیه حفظ فرح کواکب این بیت بنحاط فاتر رسید و هو هذا النظم زقوتها فرح کان اوسط آمده یا در ازج لکیب بهنخو سط لعد وخانه مقابل فرح یعنی خانه هفتم او بیت

شرح وآفت باشد چه در خانهٔ مقابل از بیوت اثنا عشریه چنانکه دو برج هر
متقابل ضد یکدیگرند پس شرح عطارد در سابع است و شرح شمس در ثالث
و شرح مشتری در خامس و شرح زحل در سادس و شرح قمر در تاسع و شرح زهره
در حادی عشر و شرح مریخ در ثانی عشر و نیز از جملهٔ معتبرات است بیت قوة و
ضعف کواکب و الجنان است که گویند قوة شمس در بیت عاشر است و قوة ماه
در رابع و قوة زحل در ثامن و قوة مشتری در ثانی و قوة مریخ در ثالث و قوة
زهره در سابع و قوة عطارد در تاسع و خانهٔ مقابل بیت ضعف باشد و چون
کوکبی در خانه یا شرف خود باشد و در وند بکوکبی دیگر یکی از انواع خمسه ناظر باشد
که او با همین حال باشد یعنی او نیز در خانه یا شرف خود باشد و در وند بود آنرا یعنی
این وضع را دستوریه گویند و این معتمدترین انواع دستوریه است و بر خبیر
بصیر واضح و لایح است که سفلیین را با آفتاب این نوع دستوریه بجهت صورة
نه بندد و از جملهٔ انواع دیگر یکی آنست که کوکبی در خانهٔ خود بود و دوری او از یک نیّر
چون دوری خانهٔ او باشد از خانهٔ نیّر مانند آنکه مشتری در قوس و آفتاب
در اسد و یا حمل باشد دوم آنکه کوکب در مکان تشریق و تغریب محمود بود و آن
کوکب علوی را مقدار شصت درجه بعد باشد از آفتاب سفلیین را او آخر سرعت
سیر بود که آنرا رباط اعظم گویند سیم آنکه صاحب طالع در عاشر بود و صاحب
عاشر در طالع و دستوریه دلیل خیر و سعادت عظیم است و مستولی بر جزوی

از فلک البروج

از فلک البروج یعنی منطقة البروج و آن در اکثر احوال موضع کوکبی یا سهمی
یا مرکز یکی از بیوت اثنا عشر باشد عبارتست از کوکبی که حظ او از جملهٔ حظوظ
خمسه که آن بیت و شرف و حد و مثلثه و وجه است در آن جزو بیش از
کواکب دیگر باشد در همان جزو بشرط آنکه آن کوکب ناظر باشد بآن جزو
یکی از نظرات خمسه یا یکی از دو نوع تناظر لیکن در اتصال بنظر بر تقییت
کافی است و تناظر و ید رجعت یدو اهل احکام هر حظی را مرتبهٔ اعتبار
کرده اند و آن مراتب را شهادت گویند و لهذا کواکب محظوظ را شاهد
و مزاعم مانند متقدمان صاحب بیت را چهار شهادت گیرند و صاحب شرف را
سه و صاحب مثلثه نوبه اول را دو و صاحب مثلثه دوم را یکی و این بقول
کوشیار است اما ابو ایوب طبری که یکی از علماء احکام است میگوید که صاحب
بیت را هفت شهادت است و صاحب شرف را شش و صاحب حد را پنج
و صاحب مثلثه اول را چهار و صاحب مثلثه ثانیه را سه و شریک را دو
و صاحب وجه را یکی و هم چنانکه حظوظ مذکوره را مراتب تعیین کرده اند
همچنین هر یکی از حدود و وجوه و دریجان و غیر ذالک را مثل جیر و جلب
و هفت بهر و نه بهر و اثنا عشریه و فرح و سایر قوی کواکب که در میان
ایشان متعارف است مرتبهٔ تعیین کرده اند لیکن در مستولی زیاده از حظوظ
خمسهٔ مسطوره اعتبار نکنند و مراتب باقی قوی کواکب مانند حظوظ خمسه

خود در شرح زیج ایراد نموده و تفاصیل آن یعنی تفاصیل مراتب قوی کواکب از کتب
احکام طلب باید کرد و ما این مراتب را بتفصیل و توضیح تمام در باب نوزدهم ایراد
نمائیم تا رجوع بکتب احکام نباید کرد و چون اتفاق افتد که صاحب حظی بحرم
خود در آن حظ باشد مرتبهٔ او در آن حظ ضعف گیرند چه در بنجال حوت
او مضاعف گردد و اگر شهادت دو کوکب مساوی باشد هر دو کوکب را مستولی
گیرند و اگر کوکبی در شهادت قریب بکوکب مستولی باشد آن کوکب را شریک
مستولی گردانند متقدم خواستیم که پنج درجهٔ ثور را مستولی بدانیم کواکب
ناظر به جزو زهره و قمر و زحل و مشتری را یافتیم و شهادت زهره در این جزو
بقول ابو ایوب طبری شانزده است زیرا که هم صاحب بیت است و هم صاحب
حد و هم صاحب مثلثه اولی و شهادت قمر نه چرا که هم صاحب شرف است و هم
صاحب مثلثهٔ ثانیه و آن دو کوکب دیگر را درین جزو از حظوظ خمسه هیچ نصیبی نیست
پس مستولی زهره بود و شریکت قمر اما اگر احیانا هیچ یکی از ارباب حظوظ ناظر
بجزو مفروض نباشد کوکب غریب را مستولی باید گرفت هر چند که در آن جزو
ضعیف و نامقبول بود و لیکن بشرط نظر اما اگر کواکب همه از وی ساقط باشند
آن جزو را مستولی نبود و اصحاب احکام آنرا از روی تشبیه بدن بی روح گویند
و این طایفه را در طوالع مدار بر کوکب مستولیست باب بیستم در معرفت
بیوت دوازده گانه و منسوبات آن قبل ازین مذکور شد که منطقة البروج را

ابتدا

ابتدا از نقطهٔ طالع بدوازده قسم کنند و هر قسمی را بیتی خوانند و ازین بیوت
چهار خانه را اوتاد خوانند چنانکه خانهٔ اول را که هر آینه بر افق شرقی واقع است
وتد طالع گویند و خانهٔ هفتم را که بر افق غربی واقع است وتد غارب و خانهٔ دهم را
که بر نصف اعلی دائره نصف النهار است وتد السماء و خانهٔ چهارم را که بر نصف اسفل
دائره نصف النهار است وتد الارض و این چهار را اوتاد بجهة آن گویند که مدار
احکام بر اینهاست چه اقوی بیوتند و لهذا هر یکی را بیت اقبال و مبدء کون
خوانند و بیت ثانی و خامس و ثامن و حادی عشر را مایل الاوتاد خوانند از جهة
میلان هر یک بوتد مجاور خود و ازین حیثیت این چهار خانه را در قوت اوسط
بیوت خوانند و بیت ثالث و تاسع و سادس و ثانی عشر را زایل الاوتاد خوانند
بسبب زوال هر یک از وتد مجاور خود و ازین حیثیت این چهار خانه را اضعف بیوت
خوانند و لهذا هر یک بیت ادبار و مبدء زوال گویند و وجه تقدیم ذکر تاسع
بر سادس که مصنف جایز داشته معلوم نیست و شاید که به حیثیت نظر او بطالع
بوده باشد و بیت سادس و ثانی عشر ساقط اند از طالع زیرا
که هیچ یکی از نظرات خمسه میانه این بیوت و طالع متحقق نشود و وجه تقدیم ذکر
سادس بر ثانی عشر اینجا نیز معلوم نیست و باقی بیوت غیر اوتاد را در ربعه که آن ثالث
و خامس و تاسع و حادی عشر است ناظر اند بطالع چه میانهٔ هر یکی از بیت ثالث
و حادی عشر و میان طالع نظر تسدیس است و میانهٔ هر یکی از آن دو خانه دیگر و میانه

طالع نظر تثلیث و ظاهر است که بیوت ناظر اقوی اند از بیوت ساقط بلکه اتفاق
اهل احکام بر آنست که قوة زایل ناظر زیاده است از مایل ساقط چنانکه قبل ازین
در شرح فرح کواکب بیان معنا (?) اشاره شده و از افراد هر یک ازین انواع هر
کدام بتوالی اقرب‌اند بطالع در قوت مقدم باشند برآنکه ابعد‌اند الا افراد بیوت
ساقط که بعکس این معنا است یعنی هر کدام بتوالی ابعد‌اند از طالع در قوة مقدم
باشند بر آنکه اقرب‌اند و از آنچه گفتیم لازم آید که اقوی بیوت طالع باشد
پس عاشر پس سابع پس رابع پس حادی عشر پس خامس پس تاسع پس ثالث
پس ثانی پس ثامن پس سادس و اضعف جمیع بیوت بیت ثانی عشر است که هم زایل
و ساقط است از طالع و هم اقرب با وی و بعضی بیت سادس و ثانی عشر را فقط
ادبار گویند و هر خانه که عدد او فرد باشد و آن خانه را مذکر دانند و هر چه عدد
او زوج باشد مؤنث و باز این دوازده خانه را بچهار ربع مستقیم سازند
و از این جمله آن ربع را که میانه مرکز عاشر و طالع است و هم چنین آنرا که میانه
مرکز رابع و سابع است ربع مقبل و ربع مذکر گویند و آن ربع را که میانه
طالع و رابع است و همچنین آنرا که میان سابع و عاشر است ربع مدبر و ربع
مؤنث گویند و آن نصف که میانه مرکز عاشر و رابع است از طرف مشرق
نصف ساعد خوانند و آن نصف دیگر را که میان مرکز رابع و عاشر است
از طرف غرب نصف هابط چون اتفاق افتد که برج عاشر بحسب عدد برج یازدهم

طالع بود اوتاد آن طالع را اوتاد مایل گویند چه هر یک در خیال به بیت مایل
خود انتقال نمایند و اگر برج عاشر بحسب عدد برج نهم طالع باشد اوتاد آن طالع را
اوتاد زایل خوانند زیرا که هر یک بیکی از بیوت زایل انتقال کنند و اگر برج
عاشر بقیه برج دهم طالع باشد اوتاد آن طالع را اوتاد قایمه خوانند و قسم ثالث
افضل است از قسم اول و قسم اول از ثانی و حد هر خانه پیش از مبدا آن خانه تا
پنج درجه یا پنج درجه قبل از مبدا بیت ثانی آنخانه پس اگر درجه تقویم کوکبی متقدم
پیش از مبدا آنخانه باشد بدو درجه خانه مقدم او را محل آن کوکب ندانند بلکه
همان خانه را محل آن اعتبار کنند هر چند فی الحقیقه در آن خانه نباشد و این اعتبار
بسبب آنست که تا ممکن باشد که شمس در بیت سابع در روز بطالع در آید این است بیان
انواع بیوت اثنی عشریه اکنون در دلالت هر یک شروع نماید که اما دلالت
بیوت اول الطالع چون مبدا ظهور و وجود اشیا است و دلیل بقای امور که
بظهور رسد ظاهر شده و ایضاً طلوع او دال است بر تکون هر متکون و مؤثر در آن
خصوصاً در نوع انسان که اشرف و اکرم انواع مکونات است ازین سبب گفت که
بیت طالع خانه حیات است و نفس و جسد و ابتدای کارها و ایضاً دلالت کند بر
تدبیر مصالح و عزیمت امور و طلب اشیا و کیفیت زنده کانی و سعادت و شقاوت
و از اعضا منسوب است بسر و روی و بیت دوم که مایل طالع است دلالت کند
بر حالت ثانی موجود که آن هر آینه کیفیت اسباب بقا است از امعیشت خوانند

و اقرب آن اسباب غنی است و اوسط آن ذخایر و اموال و ابعد آن
اعوان و انصار ازین جهت گفت که بیت ثانی خانه مال است و معاش و اعوان
و انصار و حوادث مستقبله و ایضاً دلالت کند بر زحل و خرج و بقول
بعضی بر اکل و شرب و از اعضا منسوب بگردن و بیت سیم که زایل طالع است
دالست بر حالت ثالث موجود و آن هر آینه کیفیت توابع اسباب معیشت است
چون حرکت که سبب استقرار غذا است و برادر و خواهر که شریک و معین مال‌اند و دلیل
بر دوام خصومات این است بسبب جلب اموال ازین جهت گفت که بیت
ثالث خانه برادر آنست و اقربا و سفرهای نزدیک و تحویل از جای بجای و ایضاً
دلالت کند بر علم اندک و اسرار و از اعضا بر دست و دوش و وتد
چهارم چون در غایت خفا است علامت عواقب امور بود و امری که ماده موجود
باو منتهی شود و چون پدر در وضع محل اقرار و ثبات است چون مسکن و املاک
ازین حیثیت گفت که بیت رابع خانه پدر و املاک و ضیاع و عقار و
عواقب امور است و ایضاً دال است بر مدفن اموال و از اعضا منسوب
بسینه و پهلو و معده و پنجم که مایل رابع است هر آینه دلیل دوم پدر بود
که آن فرزند است و اکل و شرب و هدایا که نتیجه املاک و ارتفاعات است
ازین واسطه گفت که بیت خامس خانه فرزندان و رسولان و هدایا
و اخبار و اکل و شرب است و ایضاً دالست بر عشقبازی و ملبوسات

و شادی و سورها و ضیافتها و از اعضا منسوب بر پشت و دل و ششم
که زایل رابع است دلیل باشد بر حالت ثالث او از عبید و خدام و ستور
که از جمله اسباب مسکنت و بیماری که سبب خمول حیات است بجهة سقوط
از طالع ازین علت گفت بیت سادس خانه خدمتکاران و بنده‌گان
و مرضها و آفتها و دواب صغار است و ایضاً دال است بر گریخته و گم شده و
تهمت و از اعضا منسوب بناف و شکم و هفتم که وتد غارب است هر آینه
ضد طالع بود و نظر او پس دال بود بر ازواج و شرکا و سبب هلاکی و فنا
چون اضداد و خصوم ازین وجه گفته که بیت سابع خانه شرکا و ازواج
و عورات است و ایضاً دال است بر اضداد و خصوم و مقصد مسافران و گرانی (?)
دار زلف (?) و از اعضا منسوب بسرین و زیر ناف و هشتم که مایل سابع است
حالت دوم ازواج بود و چون متقابل و ضد ثانی است و دلیل بطلان
اسباب بقا و معیشت بود ازین هر گفت که بیت ثامن خانه خوف و مرگ
و میراثها و اموال عورات و غم و اندوه است و ایضاً دالست بر اموال
خصوم و اضداد و فقر و فاقه و از اعضا منسوب است بالات شهوت
و مقعد و رحم نهم که ثانی بیت الموت است دلالت کند بر حالت ثانی
او از حیثیت زمان مثلا امور اخروی و از حیثیت فرعیت مثل خواب
چه مکنه (?) النوم اخ الموت مشهور و معروف است و نیز چون نظر ثالث است

واقوی ازو دال بود بر علم بسیار و سفر دور و ازین دلیل گفت که بیت
تاسع خانهٔ سفر دور و دین و علم و زهد و فکر و عقل و خواب و انیم دال است
بر وفاداری و تدبیر و کیفیت احوال غایبان و از اعضا منسوبست بفخذین
و دهم چون ارفع و اعلی و اقوی بیوت است و نظر البیت لله ب ازین نسبت
گفت که بیت عاشر خانهٔ سلطان و مادران و اشغال و اعمال سلطانیست
و انیم دالست بر صنعت و رفعت و مشهور و معروف گشتن و از اعضا
منسوبست بر کبتین و یازدهم چون تالی دهم است و اقوی و اسعد بیوت
مایله ازین دلالت گفت که بیت حادی عشر خانهٔ دوستان و امیدها و
سعادتهاست و انیم دالست بر وزرا و خلفا و بیت المال سلطان و
اعوان ملوک و از اعضا منسوبست بساقین و دوازدهم چون اضعف
و انحس بیوت است و نظر ششم ازین علامت گفت که بیت ثانی عشر خانهٔ
اعدا و اشقیا و تنها و دونان و چهارپایان بزرگست و انیم دالست بر
گرفتاری و بند و زندان و حزن و دین و نکبت و غرامت و امراض
مزمنه و از اعضا منسوبست بقدمین اینست تمام سخن در مدلولات
بیوت اما منسوبات کواکب اول زحل چون نحس اکبرست و بطیء السیر
هر آینه منسوبست باشیاء حسیه و اموریکه متعلق باشد ببطوء ازین
جهة گفته زحل کوکب پیرانست و دهقانان و ارباب قلاع و خاندانهای

قدیمه و غلامان سیاه و صحرانشینان و مردم سفله و خسیس و زاهدان بی علم
و از اخلاق مکر و کینه و حمق و جهل و بخل و وقار و ستیزه کاری و کاهلی
و مشتری چون سعد اکبرست و بطیء السیر دلالت کند بر تأنی و ثبات
و رفعت و منزلت و اشیای شریفه ازین سبب گفت که مشتری کوکب
اشراف و علما و قضاة و امرای با عدل و نصفت و وزرای جلیل القدر
رفیع المنزله و اهل مناصب و ثقات و اغنیا و از اخلاق حلم و سخا و علو
همت و حیا و خرد و تواضع و صدق و وفا و مریخ چون نحس اصغرست و
سریع السیر دلیل بود بر اشیاء مخرب و امور سریعة الفساد و بانی و اسطه
گفت که مریخ کوکب لشکریانست و امرای ظالم و اتراک و دزدان و عوانان
و مفسدان و آتش کاران و بیاعان ستور و از اخلاق مهر و مکابره
و شجاعت و وقاحت و سفاهت و لجاج و دروغ و تهمت و ایذاء مردم
و اهانت و زنا و خیانت و شمس چون نیر اعظم است و خسرو سیارات
و ثوابت و مربی اشیا عین فیض دال باشد بر سلطنت و امور عظیمه ازین
حیثیت گفت که شمس کوکب سلاطین است و اصحاب امر و نهی و اکابر و اهل
رای و تدبیر و از اخلاق تکبر و عجب و انفت و کرم و ترفع و بها و
بهجت و زهره چون سعد اصغرست و سریع السیر و مؤنث دال باشد
بر انوثت و خنوثت و حسن وجه و فرح و شادی ازین جهة گفته که زهره

کوکب اهل طرب و زنان و امردان و مخنثان و خادمان و ظرفا و اصحاب زینت
و تجمل و از اخلاق لهو و طرب و عشق و ظرافت و سخریه و سوگند دروغ و
عطارد چه ممتزج است و سریع السیر و تابع متصل به دال باشد بر تتبع
و تلون و زیرکی ازین مناسبت گفت که عطارد کوکب حکماست و طبیبان و منجمان
و شعرا و اذکیا و دیوانیان و کاتبان و نقاشان و تجار و اهل بازار و از
اخلاق دین و علم و پاکی و نطق و ادب و صنایع دقیقه و قمر چون اسرع
کواکب دال باشد بر حرکت و انتقال و استحاله و التعدد ازین جهة گفت
که قمر کوکب رسولانست و پیاده روان و ایلچیان و عوام الناس و از اخلاق
عفت و جمال و سلیم طبعی و فراخ عیشی و بسیار گفتن و حرکت و سخن چینی

باب نوزدهم در معرفت احوال انظار و آنچه بدان مانند و قوی کواکب قبل ازین
مذکور شد که اعتبار انظار کواکب بالاکثر از پنج است ازانجمله چهار که غیر مقارنه است
بحسب موافقت و مخالفت کیفیات و اوضاع اماکن ایشان از بروج حکمی خاص
دارند چنانکه گویند تثلیث و تسدیس دو نظر مودت اند و مسعود زیرا که
تحقق هر یکی ازین دو نظر در دو برج متفق الطبیعه دست دهد خواه که اتفاق
در هر دو کیفیت باشد کما فی التثلیث یا در یک کیفیت کما فی التسدیس و ازین
جهة گفته که تثلیث اقوی است از تسدیس و لهذا اول را نظر تمام دوستی
گویند و ثانی را نظر نیم دوستی و بعضی علت اقوتیت اول را ازین دانند که

قوس بعد او ضعف قوس بعد ثانی است و مقابله و تربیع دو نظر عداوت اند
و منحوس اما مقابله بجهة آنکه در دو برج متقابل متحقق شود که متضاد اند
چنانکه سبق ذکر یافت اما تربیع بجهة تحقق او از دو برج مختلف الطبیعه با
الکیفیتین او بالکیفیة الواحده و مقابله اقوی است از تربیع چه تربیع قوس
بعد مقابله ضعف قوس بعد تربیع است اما اقوی نظرات مطلقا در تأثیر
مقارنه است پس مقابله پس تربیع پس تثلیث پس تسدیس چنانکه تجربه
بران دالست و هر یکی ازین نظرات را بحسب سعادت و نحوست کواکب متناظره
تأثیرات یافته اند چنانکه میفرماید که او نظر دوستی بکواکب سعد محمود التأثیرات
و نظر دشمنی بانها یعنی بکواکب سعد مذموم نیست یعنی محمودست یا متوسط است
میانه حمد و ذم علی الاختلاف و نظر دشمنی و کواکب نحس مذموم التأثیر است و نظر
دوستی با اینها یعنی بکواکب نحس هم در آن مرتبه نیست بلکه قلیل الذم است و شاید
که در بعضی مواد محمود باشد بنا بر مناسبت و مقارنه و مجاسده با کواکب
مسعود و عقده سعد در سعادت بیفزاید و با کواکب نحوس و عقده
نحس در نحوست و از آنچه قبل ازین در احوال کواکب مذکور شده معلوم
و مفهوم است که مقارنه و تربیع و مقابله با نیرین مذموم است و تثلیث
و تسدیس محمود و همچنین مذکور شده است که عطارد در سعادت و نحوست
تابع کواکب متصل به است و نیز بباید دانست که هر یکی ازین نظرات که حکم

آن مذکور شد اعم است از آنکه میانهٔ دو کوکب باشد یا میانهٔ جزوی از فلک و کوکبی
بود هذا بر فطرت سلیمه مخفی نماند که چنانکه نظر متنوع بانواع است تناظر نیز یومی
یا مطلعی بچند نوع منقسم است و هر یک ازین انواع که بعد ازین به تفصیل موضح گردد
تقریبی آن بود که چون میان دو کوکب محقق شود قریب بان نظری از نظرات
مشهوره غیر مقارنه بینهما دست دهد و تحقیق آنکه وقوع نظر و تناظر در یک آن
باشد پس مقصد بیان این مدعا در لقده میفرماید که تناظر بر انواع است
از انجمله یکنوع تسدیسی است و آن در یومی مثل آنکه یک کوکب در اول جوزا
باشد و دیگری در آخر سرطان یا یکی در اول قوس باشد و دیگری در آخر
جدی و در مطلعی مثل آنکه یک کوکب در اول حوت باشد و دیگر در آخر حمل یا یکی
در اول سنبله باشد و دیگری در آخر میزان و تناظر تقریبی درین نوع نیز بهمین
نهج باشد لیکن تحقق آن مشروطست بانکه در غیر اول و آخر این بروج اتفاق
افتد و نوع دیگر از انواع تناظر تربیعی است و دیگری استقبالی و آن بقیاس بر
تسدیسی معلوم شود و نوع تناظر تربیعی در یومی مثل آنکه یک کوکب در منتصف حقیقی
ثور باشد و دیگری در منتصف حقیقی اسد باشد یا یکی در منتصف حقیقی عقرب
باشد و دیگری در منتصف حقیقی دلو و در مطلعی مثل آنکه یک کوکب در منتصف
حقیقی دلو باشد و دیگری منتصف حقیقی ثور یا یکی در منتصف حقیقی اسد باشد
و دیگری در منتصف حقیقی عقرب و تناظر تقریبی درین دو نوع نیز بهمین نهج است
لیکن تحقق

لیکن تحقق آن مشروطست بانکه در نیمهٔ ازین بروج دست دهد که آن نیمهٔ عقرب باشد
بنقطهٔ انقلاب یا اعتدال اقرب است از آن نیمهٔ دیگر نه در منتصف حقیقی و آنچه در نیمهٔ
دیگر واقع شود تناظر تثلیثی تقریبی خواهد بود بشرط آنکه در اول و آخر بروج
نباشد و تناظر استقبالی در یومی مثل آنکه یک کوکب در اول حمل باشد و دیگری
در آخر سنبله یا یکی در اول میزان باشد و دیگری در آخر حوت و در مطلعی مثل
آنکه یکی در اول جدی باشد و دیگری در آخر جوزا یا یکی در اول سرطان بود و
دیگری در آخر قوس و تناظر تقریبی درین نوع نیز بهمین نهج باشد الا آنکه
حصول او مشروطست بانکه در غیر اول و آخر این بروج است دست دهد
و حکم انواع تناظر مطلقا در تاثیر حکم انواع نظرات است کل النظیره و اما تناظر
تثلیثی بعضی گفته اند واقع نیست و منهم شارح سی فصل نجم در و صاحب لالی
الاثمار و بقیاس هر تناظر تسدیسی باید که واقع شود چه هرگاه قوس تناظر
تسدیسی از طرفین متزاید شود بر سبیل تساوی تا بجدی که مضاعف گردد تناظر
تثلیثی بحصول رسد و آن در یومی مثل آنکه یک کوکب در اول ثور باشد و دیگری
در آخر اسد یا یکی در اول عقرب باشد و دیگری در آخر دلو و در مطلعی
مثل آنکه کوکب در اول دلو باشد و دیگری در آخر ثور یا یکی در اول اسد باشد
و دیگری در آخر عقرب پس ادعای عدم وقوع تناظر تثلیثی صحیح نباشد غایتش
آنکه موضع کوکبین متناظرین از بروج درین نوع و نوع تربیعی مشترک نشود

بخلاف انواع دیگر که در آن این اشتراک نیست لیکن این باعث عدم وقوع
تناظر تثلیثی نتواند شد مگر آنکه عدم اشتراک محل کواکب از بروج در دو نوع
تناظر شرط کرده باشند و مخفی نماند که بعضی از اهل این فن چون تناظر حقیقی اطلاق
کنند مراد ایشان تناظر تربیعی باشد لا غیر و علت آنست که موضع کوکب در انواع
غیر تربیعی در فصل مشترک میانهٔ دو برج دست میدهد بخلاف نوع تربیعی که نه
چنین است پس موضع کوکب متناظر از بروج در غیر این نوع متخفی و متعین نباشد
و در احکام نظرات و تناظرات موضع کوکب را دخلی تمام است و در بعضی تقاویم
گاه باشد که چون در آن واحد میان دو کوکب نظر و تناظر هر دو واقع شود یعنی
تناظر تحقیقی اتفاق افتد از برای اختصار و ترک تکرار رقم اینرا از رقم
هر دو مرکب کنند چنانکه اتصال جامع تسدیس و تناظر یومی چنین نویسند
سطم و مطلعی چنین نویسند سطع و اتصال جامع نظر تثلیث و تناظر
یومی چنین نویسند عظم و مطلعی چنین نویسند عظع و اتصال جامع
نظر تثلث و تناظر یومی چنین نویسند ثحظم و مطلعی چنین نویسند شطع
در اتصال جامع نظر استقبال و تناظر یومی چنین نویسند لظم و مطلعی چنین
نویسند لظع و گاه باشد که بجای حرف میم زاء منقوطه مرقوم سازند که
علامت زمانیست و بعد از فراغ بیان احوال نظرات و تناظرات و تاثیرات
سعد و نحس هر یک شروع در مدت بدایت و نهایت آن تاثیرات نموده
میفرماید

میفرماید که چون کواکب متوجه نظر یا تناظر کوکبی دیگر یا متوجه مجاسده یکی از
عقدتین قمر باشد هر آینه پیش از رسیدن بحقیقت آن نظر یا تناظر مجاسده
بچند درجه سعادت یا نحوست آن نظر یا تناظر یا مجاسده اکتساب میکنند
و بعد از تمامی اتصال چون منصرف شود تا چند درجه بعد از انصراف او آن
سعادت یا نحوست باقی باشد و علم این مقولات حواله به تجربه و امتحانست
و آن درجات را از انوار و اجرام گویند جمع جرم که اینجا بمعنی اکتسابست
و جرم هر یک از علویین در هر طرف یعنی طرف خلف یا قدام نه درجه است
و از آن مریخ بعضی گفته اند هشت درجه است و بعضی گفته اند نه درجه و معتمد به
قول اوست و از آن شمس پانزده درجه و از آن هر یک در سفلیین هفت
درجه و از آن قمر و هر یک از عقدتین او دوازده درجه و یکی از فضلای متاخرین را
بجهت حفظ این وجه در سلک نظم کشیده الله و هو هذا نظم بدان اجرام سیارات
یا رب لطیطخ سیه هزدد سایب تأمل فیه یظهر لک
زحل مشتری مریخ شمس زهره عطارد قمر
و چون کوکب قریب بجد نظر یا تناظر کوکبی دیگر یا مجاسده عقده از عقدتین قمر
رسد و بعد میان او و منظور الیه یعنی موضعی که عین نظر و اخوات او در آن موضع
متحقق شود بقدر نصف مجموع جرمین هر دو باشد آنرا متصل گویند باین معنی
که ابتدای آغاز اتصال ایشان باشد و چون بعد بینهما بقدر نصف جرم اقل الجرم
من المتصلین شود آنرا قوی الاتصال گویند باین معنی که ابتدای آغاز قوت

اتصال بود و چون بعد بینهما تمام مرتفع شود انرا تمام الاتصال گویند باین معنی که انتهای
غایت قوة اتصال بود مثلا هرگاه قمر بعد از مقارنه متوجه تسدیس شمس شود و چون
بعد بینهما به چهل شش درجه نیم رسد یعنی قمر را که ناظر است سیزده درجه نیم که نصف
مجموع جرمین است بموضع تسدیس ماند اغاز اتصال ایشان بود و چون به پنجاه چهار
درجه رسد یعنی شش درجه که نصف جرم اقل الجرمین است بموضع تسدیس ماند اغاز
قوة اتصال ایشان بود و چون بشصت درجه رسد که حد تسدیس است غایت قوة
اتصال بود و آنچه گفتیم در باقی نظرات و سایر کواکب قیاس توان کرد پس حاجت
بتکثیر امثله نباشد و بعضی گویند چون بعد میان ناظر و منظور الیه بقدر مجموع
جرم هر دو شود اغاز اتصال بود چه درینوقت نور ایشان بیکدیگر رسیده باشد و
چون بقدر نصف جرمین شود اغاز قوت اتصال بود چه درین هنگام نور هر یک
بمرکز آن واصل شده باشد لیکن معتمد به قول اوست و لهذا مصنف انرا
اختیار نمود و چون از دو درگذرد یعنی چون کوکب ناظر بعد از تمام اتصال از منظور
الیه درگذرد منصرف شود و چون بعد بقدر نصف جرم اقل الجرمین شود اغاز قوت
انصراف بود انرا هر آینه قوی الانصراف گویند و چون بقدر نصف مجموع جرمین
شود غایت انصراف بود انرا بعد جرم تام الانصراف گویند و چون کوکبی به برجی
انتقال کند و در حالت انتقال متصل بکوکبی دیگر نباشد پس اگر بعد ازین متصل
بکوکب دیگر نشود تا در ان برج باشد انرا وحشی السیر گویند چه در میان کوکب

مثل

مثل شخصی باشد که بشهری در آید و هیچکس را نه بیند لاجرم وحشت بر طبیعت او
غالب شود و این وضع دلیل بر فرو ماندن از کارها و نقصان اموال و پیش
آمدن مهمات بی نفع و اگر چنانچه کوکب متصل شود بعد از آن انتقال بلا اتصال
هم در آن برج بکوکبی انرا البعید الاتصال گویند و اگر بعد از آن اتصال بکوکب دیگر
متصل نشود تا در آن برج بود انرا خالی السیر گویند نه بعید الاتصال و این
احوال بیشتر اوقات قمر را اتفاق افتد و بدترین حالی که او را درین احوال
سیما در وحشت سیر دست دهد آنست که در برج قوس باشد زیرا که اضعف
بروج غربیه است مر قمر را بسبب آنکه برج قوس واسطه است میان هبوط و وبال
و چون کوکبی محظوظ یکی از حظوظ خمسه متصل گردد بکوکبی دیگر قوت خود او را دهد
و این را دفع قوت گویند و اگر هر یک درین محظوظ باشند دفع قوتین گویند
و اگر کوکبی از موضع حظ کوکبی دیگر باو متصل گردد طبیعت خود او را دهد
و این دفع طبیعت گویند و اگر درین حال هر یک در حظ آن دیگری باشد
دفع طبیعتین خوانند و این دو وضع دلیل بود بر محبت و مودت و اتمام
کارها بلا جد و جهد و اگر کوکبی از وبال یا هبوط کوکبی دیگر باو متصل شود
انرا انکار گویند و اگر هر یک در وبال و هبوط باشند انکار از طرفین باشد
و این دال باشد بر ضد آنچه در دفع طبیعت مذکور شد و چون کوکبی منحرف
شود از کوکب دیگر و هنوز انصراف تمام نشده متصل بکوکب ثالث شود و آن اتصال

بمنزله انتقال بمنزله اتصال کوکب اول باشد بکوکب ثالث هر چند بحسب ظاهر
متصل نباشند و این وضع را نقل نور گویند و این دلیل بود بر توسط
کارها و رسالت میان مردم و همچنین اگر دو کوکب بکوکب ثالث متصل شوند
آن اتصال بمنزله اتصال کوکب اول باشد بکوکب ثانی و او را جمع نور گویند
و شاید که زیاده از دو کوکب باشند و اکثر اوقات این جمعیت بر سر زحل
شود و اگر کوکبی در حال رجعت یا احتراق یا در حین وبال و هبوط بود
و کوکب دیگر باو متصل شود و متصل به او را از غایت عجز و ضعف رد کند انرا
رد گویند و شاید که این ضعفها بیکبار کوکبی را دست دهد مثل رجعت عطارد
در منتصف حوت و این وضع دلالت کند بر فساد کارها و تعویق در امور
و چون سه کوکب در برجی باشند چنانکه سبک رو ایشان در اول برج بود و میانه
رو در میان برج و گران رو در آخر آن برج چون سبک رو خواهد که بگران
رو متصل شود میانه رو او را منع کند اول خود متصل شود این را منع نور
خوانند و گویند درین حال قوة مانع باشد و ضعف ممنوع و اگر سبک رو
در آخر برج بود و گران رو در میانه برج و میانه رو در اول برج مثلا و
خواهد که بگران رو متصل شود پیش از آن سبک رو راجع خواهد گردد
و بگران رو متصل گردد و از او درگذشته بمیانه رو نیز پیوندد و اتصال
کوکب میانه رو را از گران رو باطل کند این را عرض گویند و این دلیل باطل

شدن

شدن کارها و تدبیرها باشد و اگر سبک رو در اول برج باشد و میانه رو در میانه
آن برج و گران رو در آخر آن برج سبک رو خواهد که بمیانه رو رسد و
درین حال میانه رو بگران رو متصل شود و از او درگذرد هر آینه گران رو قطع
نور سبک رو از میانه رو کرده باشد یا آنکه سبک رو در میانه برج باشد و گران
رو در آخر برج و میانه رو در اول برج دوم راجع چون سبک رو خواهد که
بگران رو پیوندد و میانه رو راجع بازگشته متصل بگران رو شود و قطع
نور سبک رو از گران رو کند این دو حال را قطع نور گویند و این دلیل
قطع امید است و چون کوکبی در وبال یا هبوط یا درجه بئر باشد و متصل
گردد بکوکبی محظوظ قوی حال که از دوستان او بود چنان باشد که کوکب
محظوظ باو انعام کرده باشد و این حالت را نعمت گویند و اگر آن کوکب
قوی ضعیف شود و کوکب ضعیف قوی و باز با یکدیگر متصل گردند این را
مکافات نعمت گویند و این هر دو دلیل نجات است از مهالک و چون
کوکبی در میانه انصراف کوکبی و اتصال کوکب دیگر منحصر بود بجرم یا شعاع
یا کوکبی در برج دوم او بود و دیگری در دوازدهم انرا احصار گویند اما
قوت کواکب بر سه نوع است نوع اول ذاتیست و آن آنست که کوکب در
حظی باشد از حظوظ خود که بتغییر طوالع و ازمان متغیر نشود مثل بیت
و شرف و حد و مثلثه و امثال آن که عنقریب مفصل و مبین گردد و هم

از قوای ذاتیست بودن کوکب در نطاق چهارم که انرا صعود در افلاک و مستقلد
گویند و سریع السیر و مستقیم الحرکة و شمالی العرض بتخصیص کمر صاعد بود و دیگر جزها
که درین زمره بجز در تحریر در آید و بودن کوکب در قوای ذاتی دلیل سعادتهای
ذاتی بود چون عقل و فهم و ادراک و کیاست و فراست و مانند آن و نوع دوم
عرضیست و آن آنست که تغیر آن مبنی بر تغیر طوالع و اوقات باشد مثل انکه کوکب
در اوتاد باشد یا در مایل الاوتاد و یا انکه ناظر باشد بطالع یا در حیز باشد یا در فرح
خود یا غیر اینها که عنقریب موضح و مشروح گردد و بودن کوکب درینحال درین مواضع
دلیل سعادتهای عرضی بود مثل جاه و مال و عزت و حشمت و مانند آن و نوع سیم
سعادتیست و آن آنست که کوکب بنظر دوستی بکوکب سعد ناظر باشد یا انکه در برجی
باشد که دو کوکب مسعود در استه بقوت ذاتی و عرضی محیط باشند بان کوکب
هم دران برج یا انکه یکی در دوم آن برج باشد و دیگری در دوازدهم و این
وضع هر آینه از اقسام حصار باشد پس آن کوکب را درین حال محصور یا مضغوط
بین السعدین گویند و مخفی نماند که هم چنانکه قوتهای کواکب سه نوع است ضعفها
سه نوع است ذاتی و عرضی و نحوسی و تمثیل هر یک عکس آنست در انواع قوی
مذکور شد کل لنظیره بعد هذا بباید دانست که قوة و ضعف کواکب از انچه اکابر
فن حصر فرموده اند صد هفتاد و چهار صنف است نود عدد قوتها و هشتاد و چهار
عدد ضعفها و تفصیل هر یک در کتاب لطایف الکلام و دلیل المنجمین

باحسن وجوه نموده اند پس انها را بعبارات مختصر و اشارتی موضح باین کتاب نقل
نمائیم تا طالبان این فن را تذکره و دستوری باشد والله الموفق والمعین
پوشیده نماند که قوة و ضعف کواکب را بحسب تاثیر سه قسم کرده اند عظیم الاثر و میانه
اثر و حقیر الاثر و باز هر یکی ازین اقسام در سه مرتبه نهاده اند اعلی و اوسط و ادنی
و ترکیب ثنائیه عقلیه میانه این اقسام هر آینه نه باشد پس شهادت و مراتب
این اصناف از قوت و ضعف از یکی بود تا نه یعنی انچه حقیر الاثر ادنی مراتب باشد
او را یک بهره بود یعنی یک شهادت و همچنین به تزاید یک یک بهره میرود
تا منتهی شود بانچه عظیم الاثر اعلی مراتب است و او را هر آینه نه شهادت بود اما
اصناف قوتها قسم اول سی و یکست از انجمله پنج عظیم الاثر اعلی مراتب ۱ خانه
۲ درجهٔ شرف ۳ ابتراز یعنی بودن کواکب در اقوی بیوت از بیوتات
اثنی عشریه چون طالع و عاشر و حادی عشر و سابع و تاسع و رابع و خامس
خاصه که بیشتری از کواکب با وی ناظر باشند و کمال ابتراز انگاه بود که با وجود
این حد در حظی از حظوط ذاتیه خود باشد و دور از رجعت و احتراق و بعضی
با وجود ضعف وبال و هبوط چون کوکب در یکی از اقوی این بیوت بود معتبر
گیرند اما این ضعیف است چه هیچ عرض با ذات معارضه نتواند کرد ۴ تصمیم یعنی کوکب مستتر
یعنی دوری کوکب از افتاب بمقدار شانزده دقیقه و بعضی هفده گفته و تصمیم
عطارد از همه قوی تر بود زیرا که کب جوهر افتاب کند و لهذا او را درین حال

افتاب ثانی خوانند و تصمیم دلیل عزت و جاه و عظمت باشد ۵ جرم ثابته سعد
یعنی درجهٔ قمر کوکبی از سیارات مثل درجهٔ قمر کوکبی از سعود ثوابت شود و بهره
هر یک ازین اصناف درین مرتبه نه باشد و شش عظیم الاثر اوسط مراتب ۱
برج شرف ۲ استقامت سیر ۳ اعتلا یعنی فلک آن کواکب از فلک افتاب اعلی
باشد ۴ دستوریه ۵ جلب ۶ طریقهٔ نیره یعنی بودن کوکب در ما بین درجه شرف
افتاب و شرف قمر و بهره هر یکی ازین اصناف درین مرتبه هشت باشد و پنج عظیم
الاثر ادنی مراتب ۱ تشریق علویرا و تغریب سفلی را ۲ بیت اقبال ۳ درجهٔ طالع
۴ درجهٔ عاشر ۵ عدم عرض ۶ ذروهٔ اوج ۷ ذروهٔ تدویر وسط ۸ خیر ۹ دفع
قوت ۱۰ دفع طبیعت ۱۱ قبول در مکان یعنی بودن کوکب در حظوظ خویش نوی
حال ۱۲ ذو الیمینین یعنی بودن کوکب در عاشر و مطرح شعاع هر دو تربیع او فوق
الارض ۱۳ قمر در قران یعنی آن کوکب که در قران کوکب دیگر مستقیم باشد یعنی
بعد او از مرکز عالم اکثر باشد از ان دیگری قرار است و این اکثر بحسب اجزای
نصف قطر حامل و تدویر هر کدام است نه فی نفس الامر ۱۴ ممازجت سعود ۱۵ حد
۱۶ مکان سهم السعاده ۱۷ ظهور یعنی تحت الشعاع نباشد ۱۸ جمع نور ۱۹ نقل نور
۲۰ استیلا بر جزو مقدم و بهره هر یکی ازین اصناف درین مرتبه هفت باشد اما
اصناف قوتهای قسم دوم چهل و چهار است ده میانه اثر اعلی مراتب ۱ اقامت
بجهة استقامت ۲ سرعت سیر ۳ حد سعد ۴ مثلثهٔ اولی ۵ صعود در فلک اوج

۶ صعود در فلک تدویر ۷ صعود در شمال یعنی در شمال معدل النهار بود و مع هذا
غایت ارتفاع او روز بروز متزاید بود ۸ بودن کوکب فوق الارض ۹
بودن کوکب مذکر در برج مذکر و مؤنث در برج مؤنث ۱۰ بری از نحوس
و بهره هر یکی ازین اصناف درین مرتبه شش باشد و پانزده میانه اثر اوسط
مراتب ۱ استعلا یعنی بودن کوکب در دهم و یازدهم دیگری ۲ ربع مقبل
۳ عرض شمالی ۴ زیادت نور ۵ زیادت قدر و این هر دو وقتی باشد که
کوکب در نطاق دوم و سیم باشد اما زیادت نور در قمر وقتی بود که از
تربیع اول که او را با افتاب افتد در گذشته بود و بدوم نرسیده ۶ زیادت سیر
۷ زیادت عدد ۸ زیادت حساب و این هر دو در متحیره وقتی بود که کوکب
هابط بود از تدویر اما زیادت حساب در قمر وقتی که صاعد باشد ۹ درجهٔ
سعادت افزای ۱۰ مثلثهٔ اولی سعد ۱۱ ربع مذکر را و ربع مؤنث مؤنث را ۱۲
وجه ۱۳ نه بهر ۱۴ مثلثهٔ ثانیه ۱۵ دوازده بهر و بهره هر یکی ازین اصناف درین
مرتبه پنج است و هفده میانه اثر ادنی مراتب ۱ بیت مایل ۲ بیت فرح ۳
بیت قوت ۴ بیت مذکر مذکر را و بیت مؤنث مؤنث را ۵ بیت سعد
نصرت ۶ مثلثهٔ ثانیه سعد ۷ نصرت یعنی قوت صاحب بیت چه خداوند هر خانه
ناظر کوکب حال دران خانه باشد و دلیل عاقبت آن ۸ اعانت یعنی هر کوکب
که در خانهٔ صاحب شرف آن خانه را یابد او را اعانت کند چنانکه مریخ آفتاب را

بیوت قوت
ل سے خ
۳ ۲ ۸
سعد ۶۵ د
۱۰ ۴۹۷

درحمل و درین باب نظر شرط نیست ۹ استعانت یعنی هر کوکب که در برج شرف
خود بود هر آینه از کوکبی که صاحب بیت آن برج است استعانت خواهد اما درین
باب نظر شرط است ۱۰ غوث ۱۱ مکافات نعمت ۱۲ حصار میانهٔ دو ۱۳ سعد
بودن کوکب نهاری بروز تحت الشعاع دلیلی است بر اینکه قوت خاص آفتاب
راست ۱۴ تیامن از آفتاب یعنی در نصف یمینی باشد از فلک ۱۵ در یکان
۱۶ ازوجان ۱۷ هفت بهره و بهرهٔ هر یکی ازین اضاف درین مرتبه چهار است
اما اضاف قوتها قسم سیم پانزده است پنج حقیر انرا اعلی مراتب ۱ اوج سعد
۲ نه بهر سعد ۳ اثنی عشریه سعد ۴ درجهٔ نیره ۵ درجه مظلمه زحل را فقط
بجهة مناسبت و بهرهٔ هر یک ازین اضاف درین مرتبه سه باشد و هفت
حقیر انرا اوسط مراتب ۱ دریکان سعد ۲ ادرجان سعد ۳ هفت بهر سعد
۴ درجهٔ مذکر مذکر را و درجهٔ مؤنث مؤنث را ۵ نصف صاعد از طالع
۶ برج موافق مزاج ۷ برج موافق خوی و این هر دو از منسوبات برج
و کواکب که در باب سابق معین شده استنباط توان نمود و بهرهٔ هر یکی ازین
اضاف درین مرتبه دو باشد و پنج حقیر انرا ادنی مراتب نیم بهر و این خاص
است به نیرین و در دیگر کواکب ضائع باشد که بروز در نیم بهر آفتاب باشند
و بشب در نیم بهر ماه ۲ برج شادی ۳ برج دوست و ما بجهة موافقت دوستی
و دوستی کواکب جدولی وضع کردیم تا محبان این فن را مفید باشد

جدول ایت

الکواکب	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
الشمس	ســر	لـه	۶	ل
القمر	سو ع	ل	عو	ل
الزحل	۶۰	سو ر	ع ل	ه ل
المشتری	سو ع	۶۰	ل	ه
المریخ	سو ر	۶	له	۶ع
الزهره	ل ۶	ع سو ر	ع	۶ع
العطارد	سوه	ر	ل ع	سو ر
			—	

و جدول این است ۴ برج مستقیم
الطلوع و لدیت و این خاص است
به نیرین چنانکه در روز ولدیت
آفتاب بود و در شب ماه را و بهرهٔ
هر یکی ازین اضاف درین مرتبه
یکی باشد اما اضاف ضعفهای
قسم اول سی پنج است از انجمله
هفت عظیم انرا اعلی مراتب ۱ وبال
۲ درجهٔ هبوط ۳ احتراق و حد ان
از هر طرف شش درجه بود ۴ کسوف
آفتاب را ۵ خسوف قمر را ۶ کسوف کواکب را
یعنی مستور قمر کردن ۷ جرم ثابته نحس بیان شرح که در ثابته سعد گفتیم و بهرهٔ
هر یکی ازین اضاف درین مرتبه نه باشد و شش عظیم انرا اوسط مراتب ۱
برج هبوط ۲ رجعت ۳ تحت الشعاع ۴ طریقهٔ محترقه یعنی بودن کوکب در
مابین درجهٔ هبوط آفتاب و هبوط قمر ۵ الخطاط فلکی یعنی فلک کوکب از
فلک آفتاب منحط باشد ۶ جزو مقدم و دو تربیع او و بهرهٔ هر یکی ازین
اضاف درین مرتبه شش باشد و بیست دو انرا ادنی مراتب ۱ تغریب علوی را

بروج موافق جدی
حمل ثور جوزا
سرطان اسد سنبله
میزان عقرب قوس
جدی دلو حوت

بروج مستقیم الطلوع

بروج معوج الطلوع

و تشریق سفلی را ۲ دوری از منطقه ۳ استقبال فلکی یعنی درجهٔ هفتم
از طالع ۴ درجهٔ رابع ۵ بیت ثامن ۶ نقطهٔ حضیض تدویر ۸ ذوالیارین
یعنی بودن کوکب در رابع و مطرح شعاع تربیع او تحت الارض ۹ انکار
۱۰ بیت ادبار ۱۱ قمر نحس بهره در قران ۱۲ ممازجت نحوس بنظر عداوت ۱۳
قطع نور ۱۴ منع نور ۱۵ انتکاث ۱۶ اعراض ۱۷ عقدهٔ جوزهر نیرین را خاصی
۱۸ کوزت آفتاب بطلوع نحسین بعد از زد ۱۹ حد نحس ۲۰ خرر یعنی خرر زحل
بمشتری و خرر مشتری بعطارد و خرر آفتاب بعطارد و خرر زهره و زهره مریخ را و خرر
نیت و خرر قمر و مریخ بیکدیگر و این شرط است با آنکه کواکب ضار ر در بیت
کوکب مضرور باشد و بر عکس مثل نصر در حوت یا مشتری در دلو ۲۱ درجهٔ
ثانیه نحس ۲۲ درجهٔ سهم قاطع و آن سهمی بود که از درجهٔ مریخ و زحل و درجهٔ
طالع گیرند و بهرهٔ هر یکی ازین اضاف درین مرتبه هفت باشد اما اضاف
ضعفها قسم دوم سی یکیست نه میانهٔ انرا اعلی مراتب ۱ اقامت بجهة رجعت
۲ بطوء سیر ۳ هبوط در فلک اوج ۴ هبوط در فلک تدویر ۵ هبوط در
جنوب یعنی در جنوب معدل النهار بود و مع هذا از روز بروز غایت ارتفاع
در تناقص بود ۶ برج مؤنث مذکر را ۷ برج مؤنث مذکر را ۸ مثلثهٔ اولی نحس
۹ غریب در مکان یعنی در آن برج او را هیچ حظ نباشد از قوت و ضعف
مثل آفتاب در سنبله و بهرهٔ هر یکی ازین اضاف درین مرتبه شش باشد و سیزده

میانه

۴ نقطه حضیض اوج

میانهٔ انرا اوسط مراتب ۱ ربع مدبر ۲ عرض جنوبی ۳ نقصان نور ۴
نقصان قدر و این هر وقتی باشد که کوکب در نطاق اول و چهارم باشد
از تدویر اما نقصان نور قمر وقتی بود که میان تربیع دوم و اول شمس باشد
۵ نقصان عدد ۶ نقصان حساب و این هر دو وقتی بود که کوکب صاعد باشد
از تدویر اما نقصان حساب قمر وقتی بود که هابط باشد ۷ نقصان سیر ۸ درجهٔ
بئر ۹ مثلثهٔ ثابته نحس ۱۰ ربع مذکر مؤنث را و ربع مؤنث مذکر را ۱۱ خلاف
محل ۱۲ وحشت سیر ۱۳ خلالی سیر و بهرهٔ هر یکی ازین اضاف درین مرتبه پنج
و ده میانهٔ انرا ادنی مراتب ۱ بیت زایل غیر ساقط ۲ بیت ترح ۳ بیت
ضعف ۴ بیت مذکر مؤنث را و بیت مؤنث مذکر را ۵ بیت نحس ۶
ضعف خداوند خانه ۷ مناکره یعنی بودن کوکب نهاری در خانهٔ کوکب لیلی و عکسش
۸ حصار میانهٔ دو نحس ۹ عقدهٔ جوزهر متحیره را ۱۰ متیاسر بودن از آفتاب
یعنی در نیمهٔ روزی از فلک و بهره هر یکی ازین اضاف درین مرتبه چهار است
از ضعف از ضعفهای قسم سیم هفده است پنج حقیر انرا اعلی مراتب ۱ اوج نحس
۲ نه بهر نحس ۳ اثنی عشریه نحس ۴ درجهٔ مظلمه ۵ درجهٔ نیره زحل را فقط و بهرهٔ
هر یکی ازین اضاف درین مرتبه سه است و نه حقیر انرا اوسط مراتب ۱ دریکان
نحس ۲ ادرجان نحس ۳ هفت بهر نحس ۴ درجهٔ قسمت ۵ درجهٔ مؤنث مذکر را
و درجهٔ مذکر مؤنث را ۶ بودن بئری درجات دال علی العمی ۷ بودن

کواکب در نصف باطل از طالع ۸ برج مخالف مزاج ۹ برج مخالف خوی و بهرهٔ هر یک
ازین اضافه درین مرتبه دو باشد و سه حقیقت اندرادنی مراتب ۱ برج جنوبی ۲
برج دشمن ۳ برج معوج الطلوع و بهرهٔ هر یک ازین اضاف درین مرتبه یکی باشد
اینست تمام سخن در قوّة و ضعف کواکب و مراتب آن و اهل احکام گویند که هم چنانکه
هیچ شخص نبود در هیچ وقتی که قوّة و ضعف او باهم آمیخته نبود همچنین هیچ کوکبی
نباشد در هیچ موضع که قوّة او ممزوج نباشد بضعفی و ضعفش بقوّتی پس
چون خواهند که متوجه احکام نجوم شوند شرط آنست که اول ضعف و قوّة کواکب
به تمامه ضبط کنند بعد از آن بهرهای قوّة و ضعف را بایکدیگر مقابله کنند از آن میانه
مزاج خاص استنباط و استخراج نمایند تا بحسب المقدار قوّة و ضعف کواکب معلوم
شود و حکمی از آن کنند مستحکم و معتمد علیه باشد والله خیر الواقفین و احکم الحاکمین

باب بیستم در معرفت اصولی که در اختیارات بکار آید بر فطرت سلیمه مخفی نماند
که آنچه دانستن آن در اصول اختیارات از واجبات است پنج است اول معرفت حد
اختیار دوم معرفت فائده اختیار سیم معرفت اشغالی که مستحق اختیار باشد
یا نباشد چهارم ضروریات اختیار از اوضاع فلکی و آن دو قسمست یکی آنچه در
وسعت وقت ضروری باشد دوم آنچه در ضیق وقت ضروری باشد پنجم
محذورات اختیار از اوضاع علویات اما حد اختیار هر یکی از اکابر اختیار را
بنوعی تعریف کرده اند کوشیار در مجمل الاصول چنین آورده که الاختیار سعادت
الوقت

الوقت المختار و ملائمة الارض و المطر و ممازجة کصاحب الطالع اعتزاجا
محمودا و امام المدققین فخر الملة و الدین الرازی در اختیارات علائیه
برین حد اعتراضات کرده اند و بچند وجه این را مردود ساخته و خود چنین
تعریف کرده اند که اختیار عبارتست از گزیدن وقتی که بهترین وقتها باشد
که یافته شود از آن وقتها که موافق مقصود بود در آن مدت که آن وقت که
در وی طلب کنند و مصنف در حواشی شرح بیت باب بطر الدب آورده که
تعریف امام منقوضست بآنکه در مدت مفروضه ممکن است که در وقت یافت شود
که مناسبات ایشان بمقصود علی السویه باشد و خود چنین تعریف کرده که اختیار
تعیین وقتی است که بهتر از آن وقت نباشد بزعم منجم از اوقاتی که مناسب
امر مقصود بود در آن مدت که شروع در آن امر مطلوب بود اما فائده اختیار
مبنی بر مقدمه ایست که بطلیموس که پیشوای اهل این صناعت است و در ثمره
الفلک در کلمهٔ هشتم ایراد نموده و افضل الحکماء و المهندسین المحقق الطوسی
علیه الرحمه در شرح این کلمه فرموده که هر طالع که همه دلائل او مسعود و قوی بود
آنکس را که صاحب این طالع بود نظیری نبود در همه سعادات و خیرات و هر طالع
که همه دلائل او منحوس و ضعیف بود آنکس را که صاحب الطالع بود در سعادات
و خیرات حظی نبود و در شقاوت و شر بی نظیر بود و این هر دو یا غیر موجود
یا نادرة الوجود پس اکثر طوالع را دلائل از هر دو صنف باشد و بعد از

تکافو دلائل خیر و شر هر حال که بر آن قرار گیرد آن را قوام آن دلائل خوانند
و چون اختیار کنند جهة شخصی که آنکس را طالع اصل باشد و طالع تحویل یا دلیلی
خاصه در ایامی که اختیار در آن ایام کنند و هر یک را قوامی باشد پس اگر هر دو
قوام در طرف سعادات متساوی باشد و سعادت اختیار موافق بآن ضم
شود انتفاع آن شخص بآن اختیار در غایت کمال بود و اگر در طرف سعادات
متفاوت باشد و سعادت اختیار از قدر تفاوت میان هر دو زیاده هم چنان
باشد که اول اما اگر در طرف سعادات متفاوت باشد و سعادت اختیار مساوی
قدر تفاوت بود از آن اختیار اثری زیادت و سعادت محسوس نشود
و همچنین اگر کمتر از آن بود اگرچه استعمال اختیار در آن هر دو صورت
مؤدی بصلاح باشد چه وجود آن اختیار از فائده فی نفس الامر خالی نباشد
و برین قیاس باید کرد آنجا که یک قوام در طرفی بود و دیگر قوام در دیگر طرف
یا هر دو در طرف نحوست باشند انتهی کلامه پس بنا بر آنچه محقق فرموده
مشکل نمیشود بآنکه شخصی در نحوست وقت مشغول بامری شود و اثر سعادت
یابد یا در سعادت وقت بمهمی اشتغال نماید و اثر نحوست یابد اثر اختیار
واحد در دو شخص مشتغل در امر واحد مثل وی نبود و هم چنین وارد
نیاید سخن کسی که گوید که اگر دلائل اصل و تحویل شخصی مسعود است سعادت اختیار
تحصیل حاصل باشد و اگر دلائل اصل و تحویل شخصی منحوس است سعادت اختیار
مانع

مانع نه حاصل اما معرفت اشغالی که مستحق اختیار نباشد اینست که میفرماید
که هر شغلی که هر روز یا هر هفته چندبار محتاج الیه و در آن شغل حاجت باختیار
نیست زیرا که هر چه محتاج الیه هر روز یا هر هفته باشد عادت بر آن جاری
شود و امور عادی قایم مقام امور طبیعی باشد کما یقال العادة طبیعة الثانیة
للانسان و ظاهر است که در امور طبیعی اختیار را مدخل نیست اما در اشغال دیگر
که هر آینه مستحق و محتاج اختیار است وقتی اختیار باید کرد که قمر و بیت قمر و
صاحب بیت قمر و کوکبی که شغل مفروض منسوب باو باشد مثل آنکه زراعت
منسوبست بقمر و دعوای شرعیه منسوبست بمشتری و علی هذا و طالع وقت
اختیار و صاحب طالع و خانهٔ منسوب الیه شغل مثل آنکه خانهٔ نهم منسوب الیه
سفر است و خانهٔ چهارم منسوب الیه زراعت است و علی هذا و صاحب این خانه
اینها همه یا بیشتر صالح الحال باشند و ضروریات اختیار هر چه در وسعت وقت
که در مقدمه موعود بود همان است چیزهاست و بعضی هفت گفته اند موافق
آنچه امام در اختیارات علائیه آورده و محقق طوسی در سلک نظم کشیده

نظم اختیار هر چه دار هفت چیز اوری تا بود کار تو نیکو و نیکو دان
مفترض حال مه مسعود باید حال برج صاحبش حال طالع صاحبش بیت الفرض
صاحب غرض و رعایت حال قمر و متعلقات او درین امر دون دیگر کواکب
بنا بر آنست که قمر اقرب است بارض از باقی اجرام پس تاثیر او در عالم سفلی

اظهر باشد وانیض اسرع سایر سیارات پس ثبات او بتغیرات عالم عناصر
اکثر باشد ونیز قمر از سایر کواکب بسرعت انوار کواکب دیگر را ممزوج کرداند وان
امتزاج سبب حدوث حوادث کردد کما قال بقراط ان القمر هو المتوسط
بین الاجرام السماویه والارضیه وهو المودی من الاجرام العلویه الی الاجرام
السفلیه اما رعایت طالع وقت وصاحب او بنا بر آنست که طالع را دلیل
تن کرفته وصاحب طالع را دلیل نفس ورعایت نفس وحفظ بدن عقلا
وسمعا از واجبات است اما رعایت کوکب وبرج وبیت منسوب الیه شغل
بدیهی وظاهر است ومحتاج به بیان وبرهان نیست وچون این همه جز که
صلاح حال ایشان در اختیارات واجب ولازم است بعضی کواکبند وبعضی بیوت
وصلاح حال هر یک از این دو نوع غیر صلاح حال آن دیگر است پس به بیان
هر یک جدا جدا در این قاعده میفرماید که وصلاح حال بیوت آنستکه از جرم یا شعاع
نحسی خالی باشد وسعدی بجرم یا بشعاع ناظر باشد بان ان وصلاح حال
کواکب آنستکه مسعود باشد بنظر مسعود ومع هذا بقوی دیگر که هر آینه قوی
ذاتی وعرضی است همه یا بعضی رسیده باشد وفساد حال بیوت وکواکب
بقیاس بر این که مذکور شد معلوم شود یعنی فساد حال بیوت آنستکه از
جرم یا شعاع سعدی خالی باشند ونحسی بجرم یا بنظر عداوت ناظر باشد
بان ان وفساد حال کواکب آنستکه منحوس باشد بجرم یا بنظر عداوت

نحوس ومع هذا بضعفهای دیگر همه یا بعضی متبلد باشد واگر صاحب بیت
قمر در وقت اختیار منحوس باشد یا بتقدیری که منحوس نباشد از اوتاد
ساقط و زایل بود صلاح حال قمر فائده نرسانند زیرا که قمر دلیل ابتداء بود
وخداوند بیت قمر دلیل عاقبت وظاهر است که حسن عمل حسن خاتم است
وجمعی کویند که چون خانه غرض وخداوندش منحوس بود صلاحیت سایر
دلایل فائده نرسانند وبعضی از اصحاب تجربه درین باب متنبا لها ایراد نموده اند
واگر صلاح حال قمر که در اختیارات دلیل ابتدای امور است میسر نشود
دلالت کند که انجام آن مهم در ابتداء بحسب دلخواه نباشد پس کیفیت اصلاح
این فساد دیگر از سعدین جهد باید کرد که در طالع یا عاشر باشد چه طالع
دلیل مبداء امور است وعاشر دلیل اعمال واشتغال واگر مصلح نیز میسر نشود
لیکن صاحب بیت قمر مسعود بود عند الضرورة جایز باشد غایتش اگر
آن مهم در اختیار عند ضیق الوقت همین است که مذکور شد اما امور
ری که رعایت آن سبب کمال اختیار بود بسیار است ومصنف از انجمله یک
چیز که الیق وافید است اختصار نموده میفرماید که در اختیارات نهاری
اولی وانسب آن بود که طالع وبرج قمر بروج نهاری بود ودر اختیارات
لیلی بروج لیلی وبروج نهاری قبل ازین در باب سانزدهم ذکر یافتند
اما محذورات اختیار بسیار است وانچه جمهور بر آن متفق اند آنست که

میباید که قمر تحت الشعاع ومجاسد کید ذنب ودر طریقه محترقه ومحصور
بین النحسین وخالی السیر ووحشی السیر نباشد وفلکه سیرا واعم است از انکه
منصرف از نحسی باشد یا از سعدی الا انکه انصراف او از نحس شده است وبعضی
نظر عداوت میانه خداوند خانه قمر وقمر وهمچنین نظر عداوت قمر با نحوس وسقوط
او از طالع ووقوع او در وبال ودر اواخر بروج که حدود نحسین است وبطی
سیر وهبوط او در جنوب از جمله محذورات شمرند وایضا میباید که نیرین هیچکدام
در طالع نباشند زیرا که طالع مشترک است میانه نور وظلمت پس هرگاه حلول
نیرین در طالع اتفاق افتد چون اضواء کواکب اند هر آینه طالع بر حالت
طبیعی نماند ودر اختیارات باعث عوارض مکروه کردد ومخفی نماند که در قواعد
معتبره این فن این منع هین باب قمر بنظر رسیده وامام آن از ابو المظفر
حکیم چنین نقل نموده که ماه در غایت رطوبت است پس تاثیرات غریبه در وی
بسهولت ظاهر شود وچون در طالع بود وتغیرات عظیم در وی پدید آید
بسبب این امتزاج که مذکور شد لیکن مولانا کمال الدین حسین واعظ در لوایح القمر
آورده که حق آنستکه شمس نیز در طالع نباید واز بعضی فضلا این دو بیت نقل
نموده نظم از قول حکیمان جهان در نجم است ٤ نیر که بود بطالع اندر خسراست ٤
این کار جهان از آن سبب در خطر است ٤ کاندر درج طالع هر روزه خور است ٤
بهر تقدیر مصنف وقوع نیرین را در طالع در جمیع اختیارات جایز نداشته

مکر در اختیار کاری که ثبوت ودوام آن مطلوب بود ظاهر این قید در باب افتتاح باید
چه دوام را بقمر که اسرع کواکب است نسبتی نباشد ودر اکثر کتب ورسایل منع
وقوع قمر از طالع کرده اند قید کرده اند که الا در سریع وتیزی سرعت وتعجیل مطلوب
کاه است کوشیار القمر فی الطالع مذموم فی الاختیارات الا فی الشراء والبیت
اذا کان مسعودا ودر امور مخفی بشرارت مثل تخریب حصون وقلاع
وقتل بلد وهوقر او استعمال سموم ومهلکات باید که قمر منحوس باشد لیکی
بشرط آنکه از اوتاد ومعتبره وبیوت مقصوده زایل باشد تا حصول مطلوب
خلل پذیر نشود واحسن آنستکه در دوازدهم یا هفتم باشد که بیت اعدا و
خصومت ودر اموری که مطلوب شهرتش باشد باید که شمس که اشهر کواکب
فوق الارض باشد تا شهرت این امر کالشمس فی وسط النهار شود وهمچنین
باید که قمر بنظر دوستی متصل بکوکبی باشد که شغل مفوض را بان کوکب
انتساب باشد وچون این حکم خاص نیست بامور مطلوبه الشهرة بلکه عام است
در جمیع امور از این جهت او را با دیگر احکام ضم ساخته میفرماید که وبالجمله در
هر شغلی برج طالع وموضع قمر وکوکبی که قمر متصل باو باشد باید که مناسب آن
شغل باشد وبعد از تقدیر این اصول مشغول بامثله شده میفرماید که مثلا
از برای دیدن ملوک واشراف قمر در مثلثه آبی باید که سرطان وعقرب وحوت است
چه اول اعلی بروج است وخانه قمر که کواکب ابناء ملوک است وثانی خانه مریخ که کوکب

دیگر نیف سری ملوکی

امرا و سلاطین است و ثالث خانهٔ مشتری که کوکب علما و اشراف است و اسد برج خانهٔ آفتاب اما بجهت صعوبت و وبال باشد بهر توحش و تسلط پس مختار عدم اختیار او باشد و ایضاً باید که قمر ناظر باشد با آفتاب یا مشتری بنظر مودت تا صاحب اختیار بنظر عنایت و شفقت آن پادشاه که با آن بزرگ مفتخر و مستعد گردد و اگر مراد از زدین طلب علم باشد باید که صاحب عاشر و ثانی از قوس بری باشند و بیکدیگر متصل بنظر مودت و اگر مراد طلب حاجت باشد باید که طالع برج اسد بود و قمر در بیت عاشر مشرف و متصل بسعود و اگر ساعد و زاید النور بود و نور بر نور باشد و از برای جلوس پادشاه بر سریر مملکت قمر در اسد یا عقرب باید که دو برج ثابت اند چه ثبات درین امر محمود است و مع هذا اول خانهٔ آفتاب که کوکب ملوک است و ثانی مریخ که کوکب امرا و سلاطین است یا در یکی از دو خانهٔ مشتری چه مشتری سعد اکبر است و بطی السیر و بیوت او غیر منقلب و محترز بود که بعضی از علماء احکام است عقرب را درین امر جایز ندانسته بسبب هبوط قمر و نحوست و شرارت مریخ که صاحب عقرب است و ایضاً باید که طالع درین اختیار از بروج ثابته و مستقیم الطلوع و اوتاد این بری النحوس و ایضاً قمر باید که زاید النور باشد و ناظر با آفتاب بنظر مودت چه آفتاب کوکب ملوک است و اگر در نهایت آفتاب در وتد السماء که ارفع بیوت است باشد احسن و اعلی بود خاصه که وتد السماء درین هنگام بیت الشرف او باشد و از برای ابتداء تعلیم علم و ضبط ابتداء کتابت قمر در برج آتشی باید زیرا

تعلیم

که تعلیم علم و صنعت کتابت مخصوص است بنوع انسان که مدرک کلیات است ناظر بعطارد که کوکب ادیبان و کاتبان است یا مشتری که کوکب علما و فقهاست بنظر مودت تا معلم بر متعلم مشفق و مهربان باشد و اولی آن بود که این دو کوکب در حال استقامت سیر بیکدیگر متصل باشد و حذر باید کرد از آنکه مریخ و زحل در طالع باشند که اول دلیل نفرت و ثانی دلیل نسیان متعلم بود و در تعلیم علم موسیقی باید که قمر در خانهٔ احد السفلین متصل بان دیگری باشد بنظر مودت و طالع برج هوائی بود چه حصول صوت و صدا بامستی نت هوا بود و از سفر بر باید که قمر در برج ارضی بود بنابر مناسبت و منقلب باشد یا ذو جسدین تا آن سفر زودتر بمنتهی رسد و نشاید که برج ثابت باشد خصوصاً عقرب که دلیل گرانی سفر بود و مشقت و خوف راه بود و حدیث حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله که لا تسافروا و القمر فی العقرب درین باب شاهد و مصدق است و ایضاً باید که قمر متصل باشد بمریخ بنظر مودت تا خوف قاطعان طریق نبود و رفقا و شبانیان قافله متفق و مشفق باشند و از ایشان امداد و اعانت بهر رسد و اگر با آفتاب یا مشتری متصل بود هم شاید و اولی آن بود که خداوند خانهٔ قمر متصل بقمر باشد و سعود و طالع وقت درین اختیار برج منقلب باید و سعود بنظر مودت در بین و احتراز باید کرد از آنکه ماه در رابع یا خداوند طالع از طالع ساقط که اینها همه دلیل مشقت و عسرت مسافر بود و از برای سفر بحر قمر در برج آبی باید

سفر کردن

بجهت مناسبت و محترز بود از برج خاکی جایز داشته بنابر نسبت مقصد و خوف غرق و چنانکه در سفر بر گفتیم باید که موضع قمر برج منقلب بود یا ذو جسدین جز از قوس و باید که متصل بیکی از سعود بود تا کشتی بسلامت بگذرد و سعود بود بیت تاسع در هر نوع سفر از جملهٔ اتفاقات حسنه باشد و حذر باید کرد از اتصال قمر بزحل و بکوکبی که مقیم باشد و همچنین حذر باید کرد از حلول کوکب مقیم بطالع که اینها همه دلیل سکون کشتی و فرو ماندن سکان او باشد و از برای دخول بلد قمر در برج ثابته باید اگر مطلب کثرت اقامت باشد در آن بلد و الا برج ذو جسدین و باید که متصل بسعود بود و تحت الارض نباشد مگر آنکه مقصود از دخول آن بلد اختفا باشد و ایضاً نباید که خداوند خانهٔ ماه تحت الارض بود و نظر ماه بطالع یا خداوند طالع درین امر از جملهٔ اتفاقات حسنه باشد و از برای نو بریدن و پوشیدن باید که قمر در برج منقلب یا ذو جسدین باشد زیرا که انقلاب باعث استبدال بود که در لباس همه کس را بآن رغبت است لیکن فقرا و مردم بی بضاعت را برج ذو جسدین اولیست تا مدتی لباس ایشان از اندراس محفوظ و مصون ماند و باید که قمر در اختیار متصل بزهره بود که کوکب زینت و زینت است و حذر باید کردن از بودن قمر در برج ثابته که مستلزم ثبات است خصوصاً اسد که درین امر بسیار مذموم است چه ثابت ترین بروج کثرت مطالع و قرب سمت الرأس و ایضاً صورت او دال است بر توحش و تسلط و گویند هر که در حال وقوع قمر در اسد متلبس

دخول بلد

نو بریدن و پوشیدن

بلباس نو شود آن لباس در بر وی بسوزد بلکه متبدد با تفتیق شود که بیم تلف بود و بودن قمر درین حال بمقابله یا مقارنهٔ آفتاب شعر باشد بر آنکه لابس بهمان ملبوس سر در گریبان خاک کشند کالاشتر الیه للامام فی اختیاراته و از برای نکاح قمر در برج ثابت باید خلد فاللکوشیار و صاحب روضة المنجمین زیرا که درین امر دوام و ثبات مطلوب و مرغوبست غیر نصف اول عقرب که هبوط قمر انجا در غایت قوة است و بعض تمامی برج عقرب را مکروه میدانند یا در میزان باید که خانهٔ زهره است یا در قوس که خانهٔ سعد اکبر است متصل بزهره که کوکب عیش و عشرت است و اگر بمشتری ناظر باشد سعادت آن اختیار مضاعف گردد خصوصاً قمر که زاید النور باشد و نشاید که در حمل و سرطان و جدی و دلو و موضع زحل و ذنب باشد که اینها همه سبب نفرت و تفریق گردد و در زفاف باید که قمر در برج ثابت باشد چه در ثبات و دوام خوف طلاق و فراق نبود بغیر از عقرب چه عقرب خانهٔ مریخ و هبوط قمر است و این سبب ناسازکاری و خصومت شود یا در یکی از خانهای عطارد بنابر مناسبت چه سنبله بر صورت جاریه بکر تصور کرده اند و لهذا او را عذرا گویند و جوزا بر صورت دو کودک متعانق و صاحب روضة المنجمین گوید این اختیار بنابر آنست که زن ثیبه بود که اگر بکر باشد ازاله بکارتش در توقف افتد و ایضاً باید که قمر متصل زهره بود که کوکب عشق و محبت است سیما که زهره سلیم و صالح الحال بود و در استحکام

نکاح

زفاف

قمر در برج آبی یا آتشی باید که چه حمام نتیجه آب و آتش است متصل بیکی از سعدین

تا باعث آسایش و جمال شود و در نوره کردن باید که قمر در برج آبی بود متصل

با فتاب یا کوکبی که محترق یا هابط بود بنظر مودت و در سر تراشیدن باید که

قمر در برج ذو جسدین باشد الا سنبله و کوشیار در برج آبی جایز داشته

و باید که متصل بود بیکی از سعدین و حذر باید کرد از آنکه قمر در حمل یا در طالع بود

و در فصد قمر ناقص النور باید زیرا که نقصان نور قمر باعث نقصان رطوبت ابدانست

چنانکه در طبایع کواکب مذکور شد و چون چنین باشد خون صالح صرف نشود

و اگر اخراج خون بسیار مطلوب باشد زیادتی نور قمر جایز بود و ایضا باید که قمر

در برج آتشی بود چه آتش دافع رطوبتست یا در برج هوائی بنا بر مناسبت

طبیعت دم غیر جوزا زیرا که جوزا متعلق است بدست و حلول قمر در برج هر عضو

باعث توجه رطوبت بدن باشد بآن عضو و این مقتضی تعفن مواد است

پس با حصول رطوبات و تعفن مواد آهن بان عضو رسانیدن مصلحت

نباشد و در تاریخ روضة الصفا مذکور است که اتابک یکی از امرای سلطان

مسعود سلجوقی بود بموجب فرمان متوجه آذربایجان شده چون بمراغه رسید

وقتی که قمر در جوزا بود فصد کرد از قضا رگ دستش گسیخته شده در همان

ایام رشته حیاتش بقطع رسید و نیز گفته اند که ملاقات آهن بعضوی که

در بیت آن عضو بود مصلحت نباشد و بیت هر عضو در منسوبات بروج

مذکور شده

حمام رفتن

سر تراشیدن

فصد کردن

مذکور شده و برج هر عضوی از آن قیاس توان نمود هر گاه که بمنزله طالع

گیرند و باقی بر ترتیب واحد عبد الجلیل سجزی که یکی از علمای احکام است

ثبات بروج در فصد شرط کرده است و بعضی دیگر بروج مذکر شرط کرده اند

و حذر باید کرد از آنکه نحسین یا قمر در طالع باشند که اگر چنین باشند

موضع جراحات ناسور شود و ریم کرده و ایضا حذر باید کرد از وقوع

نحسین در سابع طالع یا سابع موضع قمر که بیم خطر باشد و در حجامت باید

که موضع قمر و طالع بروجی هوائی باشد و متصل بقمر احد السعدین و حذر

باید کرد از حلول قمر در ثور و از بودن نحسی در ثانی یا ثامن نیرین

و محمد ایوب وقوع قمر در تحت شعاع آفتاب نیز جایز داشته اند و در

مسهل خوردن باید که قمر ناقص و در برج آبی بود و فوق الارض و

محصور بین السعدین بشرط آنکه متصل به تحت الارضی باشد و حذر

باید کرد در آنکه قمر در اسد بود یا متصل باشد بعلوی که از اتصال

مشتری فارغ باشد و اضعف کرده و در قی و غرغره کردن محمد ایوب

وقوع قمر در حمل جایز داشته و کوشیار و طبرانی در حمل و ثور و بطلمیوس

بروج آتشی لیکن بشرط نظر زهره سیما که فوق الارض باشد و در

ختنه کردن باید که قمر ناقص النور باشد و در برج آتشی بسبب آنکه در فصد

گفتیم متصل بزهره که کوکب سرور و نشاطست یا مشتری که کوکب شریعت

حجامت

مسهل

قی کردن

ختنه کردن

و ملت اسلام است و اگر مشتری در ینوقت در مشرق و فوق الارض باشد

احسن و اصلح بود و نشاید که قمر در عقرب باشد که متعلق بآلت تناسل است

که در ینحال آهن بآن عضو مصلحت نباشد چنانکه در فصد گفتیم یا متصل بزحل

باشد که اینجا نیز مصلحت احترازیست زیرا که دلالت کند بر تعفن و ناسور شدن

زخم و در سوراخ کردن گوش در برج آتشی باید بنا بر مناسبت سمع و اگر طالع

نیز از ین بروج باشد بهتر باشد و ایضا باید که خداوند بیت سادس را

یا خداوند طالع اتصال محمود بود و اگر خواهند که برده از آزاد کنند باید که ماه

زاید النور بود و متصل بسعدی که مشرق باشد و ایضا باید که طالع و صاحبش

بری الخوس بود و در چهار پا خریدن کوشیار گوید که قمر در برج ثابت

باید و محمد ایوب در بروج ذو جسدین جایز داشته و حق آنست که در برجی

باید که بر صورت ذوات الاظلاف باشد و جهت چهار پای سواری

متصل و بارکش نیمه اخیر قوس بهترست و ایضا باید قمر بکوکب مستقیم باشد

و اقلا در بیت سادس و صاحبش صالح الحال بود و در مطلق بیع و شری

باید که قمر ناقص النور و الحساب بود و در برج معوج الطلوع منصرف از سعدی

و در مطلق شری بر عکس یعنی باید که قمر زاید النور و الحساب بود و در برج

مستقیم الطلوع متصل بسعدی بود و در زراعت کردن قمر در سرطان

و حوت یا بروج خاکی باید زیرا که حصول ارتفاعات باستعانت

آب و خاک

ملاقات

چارپای

بیع و شری

زراعت

آب و خاکست و عدم جواز عقرب با آنکه برج آبی است بنا بر آنست که هبوط قمر

و خانه مریخ است و ایضا باید که قمر متصل بسعود بود یا بر تسدیس و تثلیث زحل

بجهت مناسبت و ایضا باید که طالع برج ذو جسدین باشد و خداوندش

حال در برج منقلب ناظر بطالع و محترز از نحوس و حذر باید کرد از آنکه

قمر ناقص العدد بود که آن دلیل فساد تخم بود و نظر نحوس صاحب طالع

هم از جمله محذورات شمرده اند زیرا که آن علامت آفت زرع و کشت

باشد و در اجارت اراضی قمر در برج ترابی باید و محصور بین السعدین

بشرط نظر حاضرین و ایضا باید که قمر ناظر باشد بخداوند خانه خود و در اجرای

قنوات قمر تحت الارض باید در برج آبی و او تاد الا که در ثالث و خامس

باشد ناظر بسعود سیما بمشتری و صلاح حال زحل و بنظر مودت قمر باو

درین امر از جمله شرایط است و در درخت نشاندن قمر در برج ثابت یا ذو

جسدین باید نه منقلب تا درخت بتوالد باند و طالع نیز باید که ازین بروج بود

و ایضا باید که قمر متصل بسعدی باشد که آن سعد در طالع یا عاشر یا در شرف

خود بود و باید که زحل صالح الحال باشد و حذر باید کرد از اتصال

کوکبی هبوط یافته و در بنا نهادن باید که قمر زاید النور و الحساب بود

و در برج ارضی باشد تا ثابت یا ذو جسدین کاالدلو خفیف المنقطع

و بنظر مودت متصل بود بکوکبی که در شرف باشد تا آن بنا مبارک

اجرای قنوات

درخت نشاندن

بنا نهادن

و میمون باشد یا در برج هوائی فوق الارض و صاعد در عرض و اندک تا آن زود
مرتفع شود و زحل که کوکب عمارت است باید که درین اختیار قوی الحال باشد و ایضاً باید
که طالع یا موضع صاحب طالع برج ارضی باشد و وتد رابع صالح الحال بود و حذر باید
کرد از وقوع زحل با مجال در بیت رابع و سقوط خداوند خانه قمر از قمر و ایضاً نحوس
بودن صاحب طالع تحت الشعاع یا محارقت نحوس از جمله محذورات است و در بنای زیر
زمین باید که قمر متصل بکوکبی باشد که تحت الارض و هابط بود و سیما در جنوب و
بطلیموس در بنای بلاد و قرا وقوع ثابته را که بر مزاج سعود باشد و در
اوتاد طالع شرط کرده است و بودن مریخ با ثابته که بر مزاج او بود و در بیت
عاشر از جمله محذورات شمرده اند زیرا که این وضع علامت قتل عام باشد
نعوذ بالله من هذا اپس درین وقت این مقولات را بر دعا ختم کرده ایم از برای
دعا کردن قمر در یکی از خانهای مشتری باید متصل بکوکبی که او را بمطلب و مقصد
انتسابی بود باشد و بعضی مجاسده قمر با مشتری بعقده رأس و قران عطارد
با کف الخضیب درین امر از جمله شرایط گرفته اند و وصول کف الخضیب بدائره نصف
النهار درین باب مشهور و معروف است بدین قدر که مصرّح ایراد نمود و الحاق کردیم
در معرفت اختیارات اینجا کافیست و زیاده بر تطویل مفضی است والله خیر
الواقفین والحکم الحاکمین قد تمت و کملت تشریح هذه الابواب بعون
الملک الوهاب لاستفادة الاخوان و الاحباب فی السنة التی تخیر عن
تاریخها

تاریخها جمله مناسبة و هی استکمل الکتاب والحمد لله الذی هو رب الارباب
و مسبب الاسباب والصلوة علی خیر خلقه محمد صاحب الوحی
والکتاب و آله خیر اصحابه خیر احباب قد تم الشاخص
فی یوم الجمعه عاشر شهر ربیع الاخری بید
العبد الحافظ محمد قاسم علی محمد ابر
جردی الاصل فی سنه سبع ثلثین
و ماتین بعد الالف علی هاجرها
الاف تحیة والثناء اعنی محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم اللهم اغفر لکاتبه
و لوالدیه مادامت الافلاک التسعه دوارة والکواکب السبعه سیارة
والارضین مطمئنة و رحمته علی عباده شاملة بالنبی و آله و سلم بالمجرد الاسلام



بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین والصلوة والسلام علی سید المرسلین و آله و اولاده الطیبین
الطاهرین اما بعد این کلمه چند است در بیان معرفت اوقات نوافل ظهر
و عصر و قبله بلاد مختلفه از دایره هندیه اما طریق ساختن دایره هندیه
آنستکه که زمین را هموار کنند که جمیع اطراف آن مساوی باشد و بران دایره
رسم کنند و بمقدار ربع قطر دایره مقیاس بر مرکز آن دایره نصب کنند که بر آن
دایره عمود باشد یعنی زوایائی که در جمیع اطراف آن مقیاس فرض کنند همه
قائمه باشند پس ملاحظه نمایند ظل آن مقیاس را در اول روز البته بیرون
دایره میباشد و هر گاه کوتاه شود و به محیط دایره برسد بمدخل آن ظل علامتی
بگذارند و آخر روز هر گاه از دایره بیرون رود بر مخرج آن نیز علامتی بگذارند
و از مدخل تا مخرج خط مستقیم بکشند و از منتصف آن خط تا از منتصف قوسی
که ازین خط در دایره حادث شده است خطی بکشند که مار باشد بمرکز دایره
و آن خط نصف النهار آن بلد است و خطی موازی خطی که مابین دو علامت
کشیده شده بکشند که مار باشد بمرکز دایره و آن خط مشرق و مغرب بلد است



و دایره باین دو خط منقسم میشود
بار باع متساوی و هر ربعی را بنود
قسم منقسم سازند صورت دایره
هندیه اینست

اما معرفت اوقات نماز

اما معرفت اوقات نماز باین دایره چنان است که هر گاه ظل مقیاس بخط
نصف النهار برسد اول زوال است و چون ظل زوال در فصول در طول
و قصر مختلف میباشد و در اوقات فضیلت نماز ظهر و عصر و نوافل آنها نیز اختلاف
شده که بعضی قایلند بدو قدم و بعضی به چهار قدم و بعضی مثل شاخص و بعضی
فضیلت عصر را بهشت قدم و بعضی بدو مثل شاخص ما جدولی رسم کردیم
که ظل زوال در هر فصلی معلوم شود و ساعات نیز معلوم شود و ظل اقدام
که مناط بر آنست نیز معلوم شود و ساعات نیز معلوم شود که مطابق هر قولی چند
ساعت نوافل متوان ادا کرد بدانکه شاخص را هفت قسم میکنند و هر قسمی را
قدم می نامند پس بمقدار هر قدم از مرکز دایره قوسی بکشند ابتدا از
خط نصف النهار طرف شمال منتهی بخط مشرق النطرف چون ظل اول زوال
در جدی یازده قدم در بعضی بلاد میباشد پس بیست قوس بکشند که تا در
جمیع اوقات معلوم شود و مابین هر قوسی قوسی بلون دیگر بکشید تا نصف
قدم معلوم شود لیکن درینصورت شاخص باید از ربع قطر کمتر باشد یعنی سدس
قطر باشد چون عمل دایره هندی مخصوص یک مکان است اگر بر لوحی دایره
بکشند و بر مرکز آن دایره شاخصی بمقدار سدس قطر آن دایره نصب
کنند و دو مرکز دو دایر بمقدار یکقدم نصف قدم چنانچه مذکور شد بکشند
و هر گاه خواهند استعلام اوقات نماز بکنند این لوح را بر زمین هموار

بکشند و بر مرکز آن دایره

بگذارند و نگاه کنند که سایه بکدام دایره افتاده است تا وقت و ساعات معلوم کردد

ایام و شهور	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
اول سرطان	اقدم	امد	-م	ول	لرح	۲۴ و ۵ ا	۴	۲۱	-مد	وب	ب	۶ح
اول اسد اول جوزا	اوسم	اح	-مد	رمد		۲۴ و ۴ ا	۶ونیم	-ع	-لو	ور		وثو
۱۸ اسد ۱۲ عقرب	۲قدم	ال	-الد	وح	لرح	اول ر اول ا	۵	اله	-مد	وب	-ب	حلع
۵ سنبله ۲۷ حمل	۲نیم	اح	-مد	حو		۱۲ ر ۱۴ ح	سانیم	امد	-یح	وله		حلب
۹ سنبله ۲۲ حمل	۳	الو	-نب	ول	لرح	۲۴ ر ۶ ح	۸	اله	رب	وله		وله
۱۸ سنبله ۱۶ حمل	۳دوم	-له	-ب	حله		اول ه اول ب	۹	اع	-ولط	-مد		حلب
۲۴ سنبله ۶ حمل	۴	-ع	-ل	ومد	لرمد	۲۴ ع ۵ ط	۱۰قدم	الو	الو	-ع		وع
اول حمل اول میزان	۴دونیم	اب	-م	والد		اول ط	۱۱قدم	الو		-ب	-۲	۶ع
۱۰ میزان ۲۰ حوت	۵	الو	وع	رلح	لب							
۲۰ میزان ۱۰ حوت	۵نیم	اح	-لو	رلو								

اما معرفت قبله اوقات نماز ببلد و بلاد بیره هندی بد انکه مراد از طول بلد بعد آنست که از نقطه مغرب و مراد از عرض بلد بعد آنست از خط استوا و قبله بلد ده قسم است زیرا که طول بلد با طول مکه معظمه یا متحد است یا مختلف و اختلاف بزیادت است یا بنقصان و همچنین عرض بلد پس سه قسم طول را در سه قسم عرض ضرب کردیم و اختلاف بزیادت است یا بنقصان ۲ ۳

نه قسم شد

نه قسم شد من جمله آن اقسام یکقسم که طول و عرض او با مکه معظمه متحد باشد آن عین مکه است و این قسم ساقط شد باقی ماند هشت قسم یکم آنکه طولین متحد و عرض بلد زاید و عرض بلد ابها عرض بر عرض مکه معظمه قبله آن بلد نقطه جنوب است دوم آنکه طولین متحد باشد و عرض ناقص قبله آن نقطه شمال است سیم آنکه عرض متحد باشد و طول بلد زاید قبله آن بلد نقطه مغرب است چهارم آنکه عرض متحد باشد و طول بلد ناقص قبله آن بلد نقطه مشرق است

ازین دایره آنچه بیان شد معلوم میشود

مغرب

جنوب

شمال

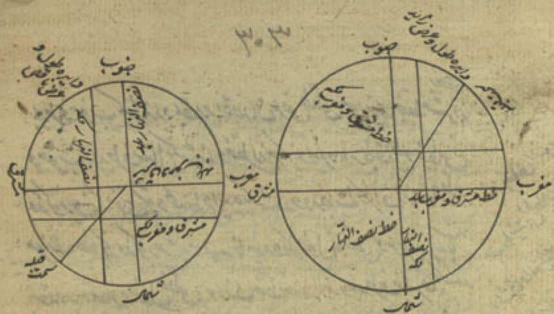
مشرق

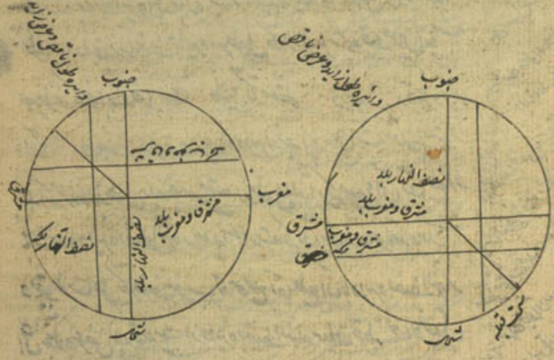
چهارم قسم دیگر آنکه طول و عرض هر دو مختلف باشد یکی آنکه طول و عرض بلد هر دو زاید باشد بر طول و عرض مکه معظمه قبله آن بلد ما بین جنوب

و مغرب است دوم آنکه طول و عرض از هر دو ناقص باشد قبله آن بلد ما بین شمال و مشرق است سیم طول بلد زاید و عرض آن ناقص باشد و قبله آن بلد ما بین مغرب و شمال است چهارم طول آن ناقص و عرض آن زاید باشد قبله آن بلد ما بین مشرق و جنوب است قاعده دانستن درجات انحراف قبله از دایره هندی اینست که اگر طول و عرض بلد زاید باشد پس بمقدار زیادت طول بلد خطی موازی خط نصف النهار ببلد طرف مغرب بکشند و آن خط نصف النهار مکه معظمه است و خط دیگر بمقدار زیادت عرض بلد موازی خط مشرق و مغرب مکه است پس خطی از مرکز بلد بکشند که مار باشد بتقاطع خط نصف النهار مکه با خط مشرق و مغرب و آن منتهی شود بمحیط دایره پس بشمارند اجزاء آن دایره از نقطه جنوب طرف مغرب تا آنجا که خط منتهی شده است و آنچه برآید مقدار انحراف قبله آن باشد از نقطه جنوب طرف مغرب و اگر طول و عرض بلد ناقص باشد بمقدار نقصان طول خطی موازی خط نصف النهار بلد مشرق بکشند و آن خط نصف النهار مکه است و خط دیگر بمقدار نقصان عرض بلد موازی خط مشرق و مغرب بکشند طرف شمال آن خط مشرق و مغرب مکه است پس خطی از مرکز بلد مار بتقاطع خطین مذکورین که منتهی باشد بمحیط دایره بکشند و از نقطه شمال طرف مشرق و اگر طول زاید و عرض ناقص باشد بمقدار زیادت طول خطی موازی خط نصف النهار

بلد طرف

بلد طرف مغرب بکشند و بمقدار نقصان عرض خطی موازی خط مشرق و مغرب بلد طرف شمال بکشند و خطی از مرکز دایره مار بتقاطع خطین مذکورین که منتهی شود بمحیط دایره بکشند و درجات انحراف از شمال طرف مغرب چنانچه مذکور شد معلوم نمایند و اگر طول ناقص و عرض زاید باشد بمقدار نقصان طول خطی موازی خط نصف النهار بلد طرف مشرق بکشند و بمقدار زیادت عرض خطی موازی خط مشرق و مغرب طرف جنوب بکشند و انحراف قبله از نقطه جنوب طرف مشرق چنانچه بیان شد معلوم نمایند و ازین چهار دایره آنچه بیان شد معلوم نماید و اگر عرض متحد باشد و طول بلد بمقدار نصف دایره بر طول مکه زاید باشد قبله معین نباشد هر طرف که خواهند قبله است ۷ طول مکه معظمه ۷۷ درجه ۱۰ دقیقه و عرض آن ۲۱ درجه ۴۰ دقیقه و ازین دو دایره اربعه آنچه بیان شد معلوم میشود بدانکه مراد از طول بلد قوسی است از معدل النهار که مبدء آن تقاطع او باشد با دایره نصف النهار مبدء عمارت که آن بقول جمهور آخر حالد است و بقولی ساحل بحر طرف مغرب تا موضع تقاطع آن با دایره نصف النهار آن بلد و عرض بلد قوسی است از دایره نصف النهار میان قطب افق و معدل النهار تا میان قطب معدل النهار و دایره افق





چون معرفت قبله موقوف بود بر شناختن طول و عرض بلاد ما جدولی بهر معرفت طول و عرض بلاد و درجات انحراف قبله هر بلدی رسم کردیم که بر طالبان آسان شود

جدول اینست

جدول اینست

جدول طول بلاد و عرض بلاد که قبله آن ما بین مغرب و جنوب است و مقدار انحراف قبله آن از نقطه جنوب

بلاد	طول	عرض	انحراف قبله
کوفه	عطل	لا ل	سله
بغداد	ف	لحه	سصه
سامره	عط	لد	دلو
اصفهان	فوم	ل	مط
کاشان	فو	لد	لدلا
قم	فدم	لدمه	لالا
سمنان	فج	لو	لور
دامغان	فج نه	لوکه	لج ه
مونیان	صل	لر	لسد
استرآباد	فط له	لوه	لج مج
سبزوار	صال	لوه	مدنب
نیشابور	صب	لوکا	مومه
طهران	موکه	له	لولو
بحوجرد			مل
همدان	فجه	له ی	مل
شهرکوی	مسل	لو	مهو
تون	مسل	لدل	و که
قاین	مجل	لحم	ندا

بلاد	طول	عرض	انحراف قبله
مرو	سر	لرم	سل
هرات	صدل	لدل	سح
قندهار	ص۳	لو	عهه
طبس	سس	لح	سه
کرمانشاه			لحط
کرمان	معل	لح	سا
ساوه	فه	له	الطلو
تبریز	ص	لج	فهس
اردبیل	صل	لج	لحر
نخجوان	فانه	لحم	سه
مراغه	فل	لرکه	لور
خوی	عطم	لرم	حط
ابهر	صدل	لومه	الطی
قزوین	فه	لو	الولد
سلطانیه	صدو	لول	الرم
شیروان	صدو	لول	الرم
گنجه			لهط
تفلیس	فح	مح	مدما

جدول طول و عرض بلاد که قبله آن ما بین جنوب و مغرب است و انحراف آن از جنوب بسمت مغرب

بلاد	طول	عرض	انحراف قبله
ایروان			لوکه
دماوند	فرکه	لوی	لدمد
ساری	فج	لر	لدند
آمل	فج که	لرید	له ه
بارفروش			الی
نهاوند	محه	لدکه	الهط
کازرون	فر	الط	مار
شوشتر	فدل	لال	لهکر
شیراز	مج	الطلو	لحکح
بحرین	مح	اه	سرمح
بهبهان	صول	لدل	لرم
دزفول			لاکح
یزد	فطی	لسی	مجط
بجرام			الطمد
سیستان	۱۰۸ه	اوه	مدسر
بهکر	۱۰۵	۲۷م	ندله
بیدرپور	۱۰۸له	الهکه	مهی
برودره	۱۰۸له	الهکه	مهی

بلاد	طول	عرض	انحراف قبله
احمدآباد	۱۰۸م	کحه	موم
کنبایت	۱۰۹که	اهو	مه
اجین	۱۱ه	کحل	مواط
احمد	۱۱۱ه	او	مطم
ملتان	۱۰۲له	الطم	فا ا
نرود	۱۱۲له	الهلج	فرمه
قنوج	۱۱۰ه	الوله	طی
منگیر	۱۲۰	ارو	فول
الهاباد	۱۱۶مح	مویب	فطل
بنارس	۱۱۷که	الونه	مجح
دهاک	۱۲۲	کحله	محکه
پتنه	۱۰۲ل	الطی	مج
بنگاله	۱۲۱ا	اه	مدسر
بردوان	۱۲۶	اب	فلر
تورشیز	حب	له	مج ا
بصره	مد	ل	لج
دارالحمد	۱۲۱ه	اهله	مجله
کوالیر	۱۱۸	الواط	مر

جدول بلادیکه قبله آن ما بین جنوب و مغرب است

بلاد	طول	عرض	انحراف قبله
کلکاده			
ابهر	فدل	لومه	الولح
موکت	صلاه	لحه	صرل
ختا	محل	اب	عبی
لاهور	۱۰۹	لای	و
سرهند	۱۱له	لدل	صل
شاه جهان آباد	۱۱۳ه	مج لط	مو
غزنین	۱۱۸که	لحله	عب
کابل	۱۰۸م	لدل	الطه
پیشاور	۱۰۶م	لح	عبل
کشمیر	۱۰۸	له	عالا
بسطام	فطل	لوی	مب نو
دامغان	فجه	لوهم	مه
بخارا	صرل	لط	وکح
سمرقند	صط نو	لطلر	لحکه
قسطنطنیه	نط	مه	لدل
بلغار	۱۰۲ی	لر	سحل
حلب	عبی	لهم	فانه
موصل	عر	لدل	ا
طالقان	فهمه	لوی	لرنو
بلخ	۱۰۱	لو	سالو

جدول بلادیکه قبله آن ما بین سمت مغرب است

بلاد	طول	عرض	انحراف قبله
تهانیسر	۱۱۲لح	لی	محد
پتنه	۱۲۰ قبل	لطکه	ول
بیجاپور	قه۱۰د	سرکه	عر
احمدنگر	قطده ۱۰۹	کح	عرله
دولت آباد	۱۱۱	کهل	عال
برهانپور	۱۱۲	کا	ص
حیدرآباد	۱۱۴ ۱۹	سرح	عرل
یمن	عحل	نهل	لحکر
طایف	عرل	کاکه	کاده

بلاد دیگر قبله آن منحرف است از جنوب بسمت مشرق اینست

بلاد	طول	عرض	انحراف قبله
لار		[illegible]	
سمیه	عدکه	اله	الدل
قطیف	عد	اه	مح

بلاد دیگر منحرف از سمت نقطه مشرق قبله آن

بلاد	طول	عرض	انحراف قبله
صنعا	عر	مدل	کدی
جده	عر	کا	ماکل

بدانکه اگر طول بلد بر طول مکهٔ معظمه بمقدار نود و فضاعد از اید باشد یا بان مقدار بلدان
ناقص و درینصورت استخراج سمت قبله از دایرهٔ هندیه بطریقی مذکور نمیتوان کالدکنی وطریق استخراج
آن ازین دایره باین نحو است که اگر طول بلد بمقدار مذکور زاید باشد و عرض آن نیز زاید باشد
خطی بر نقطهٔ مغرب طرف جنوب عمود سازند و اگر طول بلد بالمقدار ناقص باشد و عرض
آن زاید خطی بر نقطهٔ مشرق و طرف جنوب عمود سازند و آن خط بمنزله نصف النهار مکه است
و خط دیگر بمقدار زیادت عرض بلد موازی خط مشرق و مغرب بلد طرف جنوب بکشند که آن
خط قایم باشد بر خط مذکور و این خط بمنزلهٔ خط مشرق و مغرب مکه است پس از مرکز دایره
خطی که مار باشد بتقاطع خطین مذکورین بکشند و آن خط سمت قبلهٔ آن بلد است در
اول طرف مغرب و در ثانی طرف مشرق و درینصورت اگر عرض بلد ناقص باشد خطی که بر نقطهٔ
مغرب یا بر نقطهٔ مشرق عمود سازند طرف شمال باشد و آن خط نصف النهار مکه است و خط
بمقدار نقصان عرض بلد موازی خط مشرق و مغرب طرف شمال بکشند پس خطی از مرکز
دایره مار بتقاطع خطین بکشند و آن سمت قبله در اول طرف مغرب و در ثانی طرف



هرگاه عرض بلد با عرض مکهٔ معظمه متحد باشد و بلد اطول باشد قبلهٔ بلد از نقطهٔ مغرب
اعتدال تیامن دارد زیرا که قوس نصف النهار بلد که محصور است میان دایرهٔ
افق سموت بلد و معدل اطول است از قوسی که محصور است فیمابین این دو دایره
و مار است بر راس مکه معظمه زیرا که هر قدر دایرهٔ اول سموت بلد با افق نزدیک شود قوس
فیمابین آن و معدل اقصر باشد پس دایرهٔ اول سموت بلد بر راس مکه معظمه نگذرد
بلکه راس مکه از دایرهٔ اول سموت بمقدار کوتاهی آن قوس از قوس اول طرف شمال
دایرهٔ اول سموت بلد باشد لهذا قبله تیامن دارد بلکه و اگر بلد با اتحاد عرض
اقصر باشد قبلهٔ آن از نقطهٔ مشرق اعتدال تیاسر دارد و ازین تحقیق معلوم
میشود که قبله بلدی که عرض شان زاید باشد از عرض مکه خواه بلد اطول باشد از
مکه یا انقص لازم نیست که قبلهٔ آن بلد کلیه مابین سمتین باشد بلکه با وجود زیادت
عرض بلد متوان بود که قبلهٔ آن بلد نقطهٔ مغرب یا مشرق اعتدال باشد و آن در
صورتیست که عرض مکه معظمه مساوی باشد با قوسی که محصور است میان دایرهٔ
اول سموت بلد و معدل النهار که از راس بلد بعید است شرقا یا غربا که درینصورت
اول سموت بلد مار باشد بسمت راس مکه معظمه پس قبلهٔ آن بلد نقطهٔ مغرب
یا مشرق اعتدال باشد فتامل فیها ا منه ۱۲

